

ماخذ اشعار در آثار بهائی - جلد ۳

وحید رافقی

نسخه اصل فارسی



کتاب	!
۳	اسم: ماخذ اشعار در آثار بهائی - جلد ۳
رافقی	مؤلف: دکتر وحید رافقی
بهائی	ناشر: موسسه معارف بهائی
کانادا	محل نشر: دانداس ، انتاریو ، کانادا
ج-ز	مأخذ: اشعار فارسی
میلا دی	تاریخ نشر: ۱۵۷ بدیع - ۲۰۰۰ میلادی
	! آغاز کتاب

ص ۲

مندرجات

فهرست

صفحه

عنوان

۳

مقدمه

۱۵

صورت حروف اختصاری

فارسی

آثار

در

فارسی

اشعار

ماخذ

۱۷

حرف ج

۴۷

حرف چ

۱۳۷

حرف ح

۱۶۱

حرف خ

۱۸۷

حرف د



ORIGINAL

۲۸۷

حرف ذ

۲۹۷

حرف ر

۳۲۱

حرف ز

۳۶۹

فهرست اهمّ کلمات آیات و مصاریع
 فهرست اسامی شعراء و محلهای درج شرح حال آنان
 فهرست اعلام و اهمّ مواضع

کتاب شناسی

ص ۳

مقدمه

در آثار طلعات مقدسه بهائی به وفور به آیات کتب مقدسه قبل ، احادیث و اقوال انبیاء و ائمه اطهار ، اشعار شعرای ترک ، عرب و عجم و ضرائب الامثال سائره در دو زبان عربی و فارسی استشهاد شده است . در حقیقت برای اولین مرتبه در تاریخ ادیان الهی نه تنها کلام انبیاء بلکه بسیاری از افکار رشیده و احساسات متعالیه و آراء و عقاید صائبه بعضی از ادباء و عرفاء بنام عرب و عجم و حتی پاره ای از کلمات نغز عامیانه متداول در بین اهل کوچه و بازار شرافت آنرا یافته است تا در آثار این دور صمدانی بصورت جزئی از عنصر کلام الهی در آید و نیز در آثار مبین این ظهور عظیم جلوه ای گسترده پیدا کند . آنچه از آثار گذشتگان ، به مضمون و یا به عین عبارت ، در آثار بهائی نقل گشته گیرائی و زیبائی و وسعتی شگفت انگیز به مفاهیم و مضامین مندرج در آثار بهائی داده است . تعیین مآخذ آنچه از آثار گذشتگان در کتب و الواح و آثار بهائی نقل شده ، کاری بسیار مهم و دقیق است و یکی از اساسی ترین زمینه های تحقیق در آثار بهائی را تشکیل میدهد ، زیرا فهم بهتر آثار مبارکه ای که حاوی این قبیل منقولات می باشد در بسیاری از موارد موکول به شناسائی قائلین و منابع کلام آنها است و گاهی تنها با دانستن سوابق این سخنان است که می توان معنی و مفهوم دقیق آثار مبارکه را به وضوح دریافت . بنابراین ، وجود این سخنان در آثار بهائی بخودی خود ایجاب می کند که صاحبان اقوال شناخته شوند ، مآخذ گفته هایشان تعیین گردد و سوابق ادبی و

فکری گفته ها مشخص شود و با توجه به این نکات مطالعهء دقیق آثار مبارکه صورت پذیرد .

ص ۴

در سال ۱۹۹۰ میلادی توفیق رفیق گشت و مآخذ و سوابق بعضی از ابیات عربی منقول در آثار مبارکه که تعیین شده بود طی جزوه ای در ۱۵۰ صفحه تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی ، جلد اول ، مآخذ اشعار عربی ، به همت موسسه معارف بهائی در کانادا منتشر گردید . سپس در سال ۱۹۹۵ میلادی به عنایت الهی مآخذ و سوابق ابیات فارسی مندرج در آثار مبارکه بهائی که با حروف الف تا ثاء شروع میشود تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی ، جلد دوم ، مآخذ اشعار فارسی ، الف - ث در ۴۱۳ صفحه به همت همان موسسه جلیله در کانادا انتشار یافت . در این مقام شایسته چنان است که از زحمات و مساعی جمیله جناب سیامک منجذب که تمام آن مجلد را با استفاده از کامپیوتر به دقت ، پشتکار و حسن سلیقه برای طبع آماده نمودند صمیمانه تشکر و قدر دانی نمائیم . همچنین از زحمات جناب سهیل فرهاد و جناب دکتر علی توانگر که نسخه نهائی آن کتاب را به دقت مطالعه و اغلاط مطبعی آن را متذکر شدند سپاسگزارم .

حال در ادامه آن مجادات مآخذ و سوابق اشعار فارسی منقول در آثار مبارکه بهائی را که با حروف جیم تا زاء آغاز میشود با نهایت مسرت در اختیار اهل ادب میگذارد و امیدوار است که مطبوع طبع دوستان راستان قرار گیرد .

در مقدمه این مجلد تکرار نکاتی که در مقدمه جلد سابق مندرج شده مفید به نظر میرسد :

- نقل اشعار گذشتگان در آثار بهائی در وهلهء اول به قصد اشتها صورت می گیرد تا بر استحکام و قدرت استدلال افزوده گردد و مخاطب را بر آن دارد تا مطلب مورد مورد بحث را راحت تر بفهمد و بپذیرد و به مضمون آن دلالت گردد . نقل اشعار می تواند آرایش ادبی به کلام دهد و بر جذبه و شور آن بیفزاید ، لحن کلام را جذاب تر کند ، وزن خوش آیندی به آن دهد و طنین مطلب را در مذاق جان شیرین تر سازد . نقل اشعار این امکان را نیز فراهم می آورد که سخن بسیار در در الفاظ معدود یک بیت و یا حتی یک

مصراع به خواننده منتقل گردد و از نیاز مطلب به شرح و بسط بکاهد.

- در آثار بهائی اشعار شعراء گاه بطور مستقیم و با معرفی شاعر نقل شده و گاه بدون آنکه به نام گوینده تصریح شود مصراع یا بیت نقل گردیده است یافتن اشعاری که شاعر آن معلوم است مستلزم مراجعه به آثار شاعر و کتب تذکر است که با صرف وقتی چند معمولاً می توان شعر مورد نظر را پیدا نمود. اما اگر نام شاعر ذکر نشده باشد تعیین نام گوینده و محلّ و مأخذ شعر می تواند کاری بسیار دشوار باشد زیرا شعر و ادب فارسی را وسعتی نامحدود است که برای شناسائی آن باید عمرها صرف مطالعه و تحقیق شود.

- تعداد دقیق ابیاتی که از اشعار شعرای عرب و عجم در آثار بهائی نقل شده بر نویسنده معلوم نیست زیرا هنوز تمام آثار بهائی یجمع و تدوین نگشته و این بنده حتی آثار مدون بهائی را به خاطر یافتن ابیات منقول در آنها بطور منظم و مرتب مورد مطالعه و مذاقه قرار نداده است. فقط در موقع مطالعه مجموعه های چاپی و خطی آثار مبارکه، که به مقاصد و اهداف مختلف صورت گرفته، هر جا به اتفاق به بیت و یا مصرعی برخورد نموده آنرا استخراج و جمع آوری کرده و سپس در صدد یافتن مأخذ و منبع آن برآمده است. اگرچه نام گوینده و مأخذ تعدادی از ابیات استخراج شده هنوز بر این حقیر معلوم نیست اما قائلین بسیاری از ابیات مستخرجه را تعیین کرده و مأخذ اکثریت قریب به اتفاق آنها را مشخص ساخته است.

- نکته ای که در مطالعه اشعار منقول در آثار بهائی بیاید مورد دقت قرار گیرد آن است که در بعضی موارد مصراع یا بیت که در آثار بهائی نقل گشته لزوماً با آنچه در دیوان شعراء و کتب ادبی ثبت شده مطابقت لفظی ندارد زیرا بسیار بعید است که طلعات مقدسه بهائی برای نقل بیت یا عجم به دیوان شاعر مورد نظر مراجعه و بیت مربوطه را به عین الفاظ از دیوان و یا مجموعه ای خاص نقل نموده باشند. آنچه بیشتر طبیعی به نظر می رسد آن است که در شرح و بسط مطالب هر جا بیت و یا مصرعی مناسب به ذهن رسیده نقل و بدان استشهاد شده و به این جهت گاهی حتی یک مصراع و یا بیت با تفاوت الفاظ در چند اثر مختلف نقل گشته است.

- نکته دیگری که در باره اشعار وارده در آثار مبارکه بهائی باید بیان شود آن است که طلعات مقدسه بهائی ابیات و مصاربع منقول را در اکثر مواقع نظر به مضامین و مفاهیم مندرج آنها نقل نموده اند و به ندرت ناظر به شاعر و سراینده بیت بوده اند

- انتساب اشعار به چند شاعر مختلف و نحوه ثبت صحیح ابیات نیز از نکات عمده ای است که باید در این مطالعه مطمح نظر قرار گیرد زیرا در مواردی چند اهل ادب یک بیت را به چند شاعر مختلف نسبت داده اند و آنرا در کتب مختلف به انواع مختلف ثبت نموده اند. مسئله انتساب اشعار و نحوه ثبت صحیح آنها از مسائل عمده و دقیق ادبی است و طبیعتاً ورود در این معرکه که فلان بیت که به چند شاعر نسبت داده شده حقیقتاً از کدامیک از آنها می باشد و یا ثبت صحیح بیت چگونه باید باشد

از حدود این مطالعه خارج بوده است . این نوع مطالعات که باید با صرف وقت و تحقیقی وسیع و منظم و عالمانه صورت گیرد می تواند موضوع مطالعاتی جداگانه در آینده باشد .

• نکته دیگری که توجه به آن لازم است آن که گاهی مثلی در آثار مبارکه نقل گشته که عین یا عبارتی شبیه به آن مصرعی از یک شعر است . در این موارد تعیین این مطلب که آیا آن مثل در شعر شاعری به نظم کشیده شده و یا شعری به السن و افواه در افتاده و بعدا حکم ضرب المثل یافته خود مطلبی دقیق و قابل مطالعه است . گو آنکه شاید در بسیاری از موارد نتوان به اطمینان گفت که قدمت از آن کدامیک بوده است .

با توجه به این چند نکته آنچه در این کتاب با بضاعتی مزجۀ مطمح نظر نویسنده قرار گرفته ارائه نام شاعر و ماخذ شعر مورد نظر بوده و اگر بیت در کتابی موقی یافت شده به ارجاع خواننده به آن کتاب اکتفا نموده و رعایت الاقدم فالاقدم را در ارائهء ماخذ ضروری ندانسته است .

نکته قابل توجه دیگر آن که طلعات مقدسهء بهائی غیر از نقل مستقیم اشعار شعرای عرب و عجم ، در آثار خود به وفور به نقل مضامین و مفاهیم اشعار شعراء پرداخته و گه گاه به قصص و حکایات و قضایائی اشاره نموده اند که ماخذ آنها را باید

ص ۷

در اشعار ادیبانی نظیر سنائی ، عطار ، حافظ و یا مولوی جستجو نمود . برای آن که نمونه ای از این قبیل موارد عرضه شده باشد توجه خوانندگان گرامی را به چند مثال

ذیل جلب می نماید .
حضرت بهاءالله در لوحی که تمام آن در ذیل : " آنچه در خمخانه داری ... " به طبع رسیده چنین می فرمایند :

با اینکه حق بنفسه از باطل ممتاز است بمثل شمس از ظلّ معدومی چند دعوی وجود نموده اند و علم ظلم برافراخته اند با اینکه حرفی از بحر علم ننوشیده و نمی از یم حکمت بالاغه نچشیده اند و با این خلوت گزینان مصر توحید نسبت میدهند آنچه را که خود بآن لایق و سزاوارند . الحاسد مغتاپ علی من لا ذنب له . ولکن بعنایت ربّانی دست ایشان کوتاه است و نخل قدرت صمدانی بغایت بلند ...

ماخذ اشعار ، ج ۲ ، ص ۳۶ - ۳۷

قره اخیر در این بیان مبارک واضحاً به بیت ششم در غزل حافظ است که فرماید می :

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل
سلسبیل کرده جان و دل سبیل
سبزپوشان خطت بر گرد لب
همچو مورانند گرد سلسبیل

ناوک چشم تو در هر گوشه
 یا ربّ این آتش که در جان منست
 من نمی یابم مجال ای دوستان
 پای ما لنگست و منزل بس دراز
 حافظ از سرپنجه عشق نگار
 شاه عالم را بقا و عزّ و ناز
 دیوان حافظ ، ص ۲۰۹ - ۲۱۰

و حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبای تفلیس چنین می فرمایند :
 ... گویند حضرت موسی را خداوند خطاب فرمود ، ای موسی مرا بزبانی که
 گاه نکردی بخوان و دعا کن عرض کرد خدایا چنین زبانی از کجا آرم لسان من

ص ۸

عین خطاست با وجود این چنین زبان چگونه میسر گردد ، از درگاه عزّت جواب
 آمد یا موسی کاری بنما که دیگران در حقّ تو دعا نمایند ، زیرا تو بزبان دیگران
 خطائی نمودی پس این زبان منزّه و میرا از خطاست
 مآخذ اشعار ، جلد ۲ ، ص ۳۵۲

قضیه حضرت موسی و خطاب الهی به او که در این لوح نقل شده در دفتر سوم مثنوی
 است که مولوی می گوید :

گفت ای موسی زمن می جو پناه
 گفت موسی من ندارم آن دهان
 از دهان غیر کی کردی گناه
 آن چنان کن که دهانها مرا ترا
 از دهانی که نکردستی گناه
 یا دهان خویشتن را پاک کن
 ذکر حقّ پاک است چون پاکی رسید
 می گریزد ضدها از ضدها
 چون در آید نام پاک اندر دهان
 مثنوی ، دفتر سوم ، بیت ۱۸۰ - ۱۸۸

در توقیعی که بتاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۲۷ م از طرف حضرت ولی امرالله از حیفا به

عدسیه ارسال شده از جمله چنین آمد است :

.... امروز در ایران گرگانی به لباس اغنام الهی در آمده در آن مدن و بلاد منتشرند تا یاران را فریفته الفاظ و اقوال خویش کنند و به اظهار محبت و معرفت حبّ خود را در دل دوستان جای دهند پس از آن بنای خرابی نهند و آتش به خیمه وحدت احبای الهی زنند لهذا قضیه آن وزیر یهود عنود را در مثنوی مکرر بخوانند و آن حکایت را ضرب المثل بین ابرار قرار دهند که آن وزیر پُر مکر و طغیان برای بریادی مسیحیان سلطان معاند آن عصر را بر آن داشت که او را به اسم دوستی

ص ۹

مسیح مهار کرده در منتهای آزار در هر معبر و کوچه و بازار گردانیدند که وزیر مسیحی شده و از شریعت توراۀ انحراف جسته لذا به قهر و سخط و غضب سلطان معذب گشته تا آن که او را از شهر بیرون کردند و در خرابهء ماوی گرفت . شبانگاه دوستداران صادق حضرت روح نزد او شتافتند و بر حال او گریستند . و او با بیانی فصیح اظهار ایمان و ترویج آئین مسیح نمود و رفته رفته امام اصحاب شد و سرور ابرار گردید چون ملت از هر جهت اعتماد تام به او نمودند در سرّ سرّ با اشخاصی بنای خصوصیت گذارده به هر یک در خلوت وعده خلاف داد و در پرده فرمانهای مختلف به نفوس متعدّد سپرد و هر یک گمان کرد که او تنها جانشین است و چون وزیر از میان رفت هر کس فرمان و سند خود را بیرون آورده به خلاف و جدال افتادند و به قلع و قمع یکدیگر برخاستند پس احبا هماره به حسب وصایای مقدّسه باید از نفوس غیر مخلصه به مجرد استشمام رائحه فساد و فتنه پرهیزند نه آن که آلت اختلاف شوند و هر روز فتنه انگیزند و این به امر مبارک مرقوم گردید . عبد ذلیل زرقانی .

قصه ای که در این توقیع به اختصار مذکور شده به تفصیل در ذیل " داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب " در دفتر اول مثنوی مولوی آمده و ابیات عدیده را به خود اختصاص داده است . نقل این قصّه مفصّل در این مقام البته امکان پذیر نیست و باید برای اطلاع از جزئیات آن به دفتر اول مثنوی مولوی مراجعه نمود .

مطلب دیگری که در مطالعه کیفیت انعکاس اشعار در آثار مبارکه بهائی شایسته توجه است آن که گاهی بعضی از احبای الهی با نقل ایاتی از اشعار شعراء در عرایض

خود انتظارات و توقعات خود را عرضه داشته و منویات قلبی خویش را با استمداد از حدیث منظوم دیگران مطرح نموده اند . نمونه ای از این نوع مراسلات عریضه شخصی از احباء است که در میان ورقی کاغذ خطاب به حضرت بهاء الله منحصرآ دو کلمه " مولا بها " را نوشته و بعد فقط بیت ذیل را که مطلع یکی از غزلیات معروف حافظ است مرقوم داشته و آن را به حضور جمال قدم ارسال نموده است :

ص ۱۰

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا شود که گوشه چشمی بما کنند
در راس این ورقه که نسخه ای از آن تحت شماره (۲۳۲۰) در محفظه ملی آثار بهائی ایران ضبط میباشد لوح ذیل در جواب سائل تحریر یافته که متن آن در کتاب آثار قلم اعلی (ج ۶ ، ص ۲۶) نیز به طبع رسیده است :

الاقدم الاعظم ای بنده دوست ندای دوست را از گوش جان بشنو مادامی که باو ناظری او بتمام چشم بتو ناظر است جسد مقبلین مابین نفوس مثل ذهب است ما بین اجساد اگر بتو ناظر نبود بذکرش ناطق نبودی بتو ناظر است و بذکرت ناطق چنانچه در سجن اعظم ما بین ظالمین این لوح امانع را باسم تو نازل فرمود و ارسال داشت طوبی لک بما فزت بهذا الفضل و کنت من المقبلین .

مضامین این لوح را در اثر دیگری از جمال قدم نیز میتوان زیارت نمود که میفرمایند هوالله ای بنده خدا نظر حق با تو بود چه که تا او ناظر نباشد احدی ناظر باو نخواهد بود نظر او سبقت داشته بر عالمیان چنانچه رحمتش داشته و خواهد داشت لزال ذکر او عباد خود را مقدم بوده از ذکر عباد او را ولکن ذکرش را هر گوشی استماع ننماید و هر قلبی ادراک نکند از خدا بخواه که از ذکرش ممنوع نشوی و از نفعات ایامش محروم نمائی . مجموعه آثار ، شماره ۳۸ ، ص ۷۱ - ۷۲

باری مطلبی که در اثر مطالعه این کتاب توجه خواننده بصیر را به خود معطوف خواهد داشت و احیانا مایه اعجاب او خواهد گشت وسعت و تنوع اشعاری است که در آثار مبارکه بهائی به انحاء مختلف نقل و یا به مضامین آنها اشاره گردیده است .

ورود صدها بیت شعر فارسی در آثار بهائی ، که فقط آیات مبتدا به الف تا زاء آن در مجلد قبلی و این کتاب مذکور افتاده ، نشان دهنده ارتباط عمیق و وسیع آثار بهائی با ادبیات اصیل فارسی و مبین این حقیقت است که بهائیان ایرانی تا چه حد

باید به اهمیت میراث عظیم ادبی شعرای ایران وقوف یابند ، آنرا گرامی بدارند ،
بر خود ببالند و بالاخره با شعر فارسی موانست دائمی برقرار سازند .

ص ۱۱

نقل ابیات عدیده از اساتید شعر فارسی نظیر حافظ و سعدی و صناید عرفان
اسلامی نظیر سنائی ، عطار و مولوی نشان دهنده ارتباط ذهنی و زبانی طلعات مقدسه
بهائی با ادیبانی است که آثارشان در ظلّ آراء و آثار مبارکه این ظهور می تواند
مورد مطالعات تازه قرار گیرد . این ارتباط ضامن توالی تاثیر و گسترش نفوذ افکار
ادبائی است که ادب و عرفان ایرانی را با نبوغ و ظرافت فکری و خلاقیت فطری خود
غنی و جاودان نگه داشته اند و حال با انتشار آثار بهائی در سراسر عالم تجلیات
آراء و افکار آنان امکان آنرا یافته است تا در مقیاسی بسیار وسیعتر در معرض
مطالعه و دقت ملیونها نفری قرار گیرد که در جریان مطالعه آثار بهائی با آنان
آشنائی می یابند . ورود گسترده شعر فارسی در آثار مبارکه بهائی و قصائد ،
غزلیات و ابیاتی که از قلم نفس شاعر و مبین امر بهائی عزّ صدور یافته مطالعه
شعر و شاعری و تعمق در متون اصیل ادب فارسی را به عنوان عنصری اساسی در مطالعه
معارف بهائی ایجاب می نماید .

نحوه عرضه مطالب در این کتاب آن خواهد بود که ابتداء مصاربع و یا ابیات را به
همان نحوی که در آثار بهائی نقل شده به ترتیب حروف الفبای کلمات اول مصرع و یا
بیت ثبت خواهد نمود و بعد به نقل اثر یا آثار مبارکه ای که حاوی آن مصرع و یا
بیت است خواهد پرداخت و سپس اسم شاعر و ماخذ شعر را تعیین خواهد کرد و
سرنجام اگر توضیح مطلبی در باره اثر و یا شعر نقل شده ضرورت پیدا نماید به شرح
آن مطالب نیز خواهد پرداخت .

در نقل آثار مبارکه ای که حاوی ابیات شعراء است سعی بر آن خواهد بود که از
آثار مبارکه به اندازه کافی نقل شود تا هم زمینه مطلب و کیفیت نقل و اساتهاد
به شعر کاملا مبرهن گردد و هم بر مندرجات آثار مبارکه اطلاع کافی حاصل آید .
نکته ای که در نقل آثار و الواح مبارکه باید به آن توجه داشت آن است که هر جا
اثری از کتب و آثار مبارکه از ماخذ و منابع خطی استخراج شده نام و مشخصات مخاطب
(اگر معلوم بوده) و مطلع لوح ثبت گردیده تا به شناساندن اثر کمک نموده باشد .

در ارائه سوابق مصاربع و ابیات نیز ابیات قبل و بعد شعر نقول به تناسب مقام

نقل خواهد شد تا مفاهیم بیت با توجه به ابیات دیگر کاملاً معلوم و واضح گردد .
 بدیهی است که اگر بیتی از فلان قصه مفصل مثنوی مولوی و یا فلان قصیده مطول
 خاقانی نقل شده باشد ارائه تمام ابیات قصه مولوی و یا قصیده خاقانی در این کتاب
 میسر نبوده و خواننده علاقمند برای مطالعه تمام ابیات به مآخذ مربوطه
 مراجعه نماید .

برای آنکه یافتن بیت و یا مصرع مورد نظر آسان باشد فهرست مبسوطی از لغات
 مهمه مصاربع و ابیات تهیه شده و به آخر این کتاب اضافه گردیده است . خاصیت این
 فهرست آن است که اگر فردی یک کلمه از بیت و یا مصرعی را بخاطر داشته باشد
 می تواند با مراجعه به این فهرست تمام بیت را در کتاب پیدا نماید .
 برای آنکه اطلاعاتی در باره گوینده اشعار ارائه شده باشد در اولین مرتبه ای که
 شعری از شاعری نقل شده شرح حال مختصر او مذکور گشته و خواننده گرامی برای
 کسب اطلاعات بیشتر به چند مآخذ مهم در باره آن شاعر ارجاع گردیده است . واضح
 است که این کتاب جانی برای درج مفصل احوال و بحث مشروح در باره آثار شعراء
 نبوده است . برای آنکه محل درج شرح احوال شعراء معلوم شود صورت الفبائی
 اسامی و موضعی که شرح حال شاعران در آن مندرج شده در پایان کتاب ارائه گردیده
 است . برای یافتن سریع مطالب و اسماء (؟) علم مندرج در این کتاب نیز فهرستی تحت
 عنوان " فهرست اعلام و اهمّ مواضع " تهیه و به انتهای کتاب افزوده شده است .
 این فهرست الفبائی خوانندگان گرامی را با مطالب و مندرجات این کتاب آشنا خواهد
 نمود و آنان را در یافتن سریع و دقیق مطالب و مواضع مهمه مساعدت خواهد کرد .
 چون در این اثر به اسامی کتب عدیده به کرات اشاره خواهد شد و نقل مشخصات
 جامع هر کتاب در هر مورد ضرورت ندارد مشخصات کامل کتب و مآخذی که مورد
 رجوع و استفاده قرار گرفته تحت عنوان " کتاب شناسی " در انتهای این مجموعه درج
 شده و در متن این اثر غالباً به ذکر عنوان اختصاری مآخذ و شماره صفحه و شماره
 جلد (اگر اثری در چند جلد بوده) اکتفا شده است . خوانندگان گرامی برای وقوف از
 مشخصات کامل کتبی که مطالب و مندرجات آنها مورد نقل و استشهاد در این کتاب

قرار گرفته باید به قسمت " کتاب شناسی " مراجعه فرمایند .

امید آنکه این مطالعه اهل تحقیق و تتبع در اثر مبرکه بهائی را سودمند واقع و با جمع آوری تمام مصاربع و ابیات منقول در آثار بهائی و عرضه مآخذ و سوابق آنها در طی مجلدات بعدی راه کمال پیماید و به تدریج با مطالعات وسیعتر و دقیقتر ، هرچه بیشتر بر غنای آن افزوده گردد
 وحید رأفتی

مارچ ۱۹۹۹ میلادی

ص ۱۴ و ۱۵

صورت	حروف	اختصاری	و	معادل	کامل	آنها
ب					بدیع ، تازه	
ج					جلد	
ط					طهران	
ل م م				لجنه ملی	محفظه آثار امری	
م				میلادی - تاریخ	میلادی	
م م م				موسسه ملی	مطبوعات امری	
ن ک				نگاه	کنید	
ه ش				هجری	شمسی	
ه ق		هجری قمری				

ص ۱۶ و ۱۷

مآخذ	اشعار	فارسی
در	آثار	بهائی

حرف :
 ج

ص ۱۸ و ۱۹

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند
 ن ک به ذیل " خون دل و جام "

جان رقص میکند به هوای کلام دوست

در لوحی از جمال قدم که بتاریخ ۴ ربیع الثانی ۱۳۰۲ هـ . ق . مورخ است و به امضای میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز " جناب آقا میرزا سید ع " در " ش " عرّ صدور یافته چنین آمده است :

الحمد لله الذی جعلنا من الموقنین به و بكل ما یظهر من عنده و وفقنا علی عرفان نفسه مجدّد بعد از مطالعه نامه که به جناب محبوبی میرزا ح و سین علیه بهاءالله ربّ العالمین ارسال داشته بودند زحمت افزا شدم چه که قلب پی بهانه میگردد که دست آویزی بیابد و مراتب ذکر و ثنا و شوق و اشتیاق را مرّة بعد مرّة آغاز نماید ذکر فرموده بودند خبری که در ضمیر است و در اظهار آن بی اختیارم آن که در این یوم مبارک ۱۲ شهر صفر از جناب آقا میرزا اسدالله روحی فداه تلغرافاً مخاطباً لجناب آقا غلامحسین علیه ۶۶۹ خبر رسید " بارهای انباری تماماً از انبار خارج شدند و این بشارت بطوری اسباب ابتهاج و بشاشت عموم شده که من مخصوصاً در پیراهن و لباس تن نمیگنجم ، جان رقص میکند بهوای کلام دوست " الحق مع حضرتک ، چه که از این فقره قدرت و عنایت حقّ جلّ جلاله واضح و معلوم اگرچه از برای ثابتین و راسخین تازگی نداشته و ندارد ولکن نهالهای تازه را آبیاری نماید یعنی مدد نماید و آن آب آب سبقت رحمته است امیدواریم جمیع من علی الارض به این رحمت فائز گردند و از نشاط شما در امر مالک اسماء قسمت برند و به بساط شما در آیند یعنی بساط محبت الهی

مصراع منقول از سعدی است که میفرماید :

دل زنده میشود به امید وفای یار ، جان رقص میکند بسماع کلام دوست

کلیات سعدی ، ص ۷۱۹

برای مطالع تمام غزل سعدی ن ک به ذیل : " این مطرب از " . مصراع " جان رقص

میکند ... " را حضرت عبدالبهاء نیز در لوحی نقل فرموده اند و تمام آن لوح در ذیل " چون که حق ... " مندرج شده است . عبارت " سبقت رحمته " در لوح جمال قدم اشاره به این حدیث اسلامی است که

" قال الله عزّ و جلّ سبقت رحمتی غضبی " . برای ملاحظه مآخذ این حدیث ن ک به احادیث مشنوی ، ص ۲۶ . عبارتی که از عریضهء " جناب آقا میرزا سیدع " در لوح جمال قدم نقل شده راجع به خبر آزادی محبوسین از جمله جناب ابوالفضائل گلپایگانی از سجن انبار در طهران است که در سال ۱۳۰۰ ه . ق. دستگیر و به مدت بیست و دو ماه مسجون بودند و بر اساس مندرجات این عریضه در حدود اوائل صفر سنه ۱۳۰۲ ه . ق. از زندان انبار رهائی یافته اند . شرح مفصل این وقایع در کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی اثر جناب روح الله مهربانخان مندرج است .

ص ۲۲

جان گرگان و سگان از هم جداست
متّحد جانهای شیران خداست
حضرت بهاءالله در لوحی چنین میفرماید :
هو الله تعالى شأنه العزيز سالکان طریق معبود و واصلان سبیل مقصود مقدّس
از حدوداتند و منزّه از تعارفات بر رفرف توحید ساکنند و بر مکن تفرید
مستریح و سدره المنتهی عالم عشق را در ابتدا سیر کرده اند و غایت قصوای
معارف را از شجرهء طوبی ادراک نموده اند و فواکه طیبه لقا را از مشرق جان
یافته اند و بجانان در عرش لامکان خلوت گزیده اند ، فنعم ما قال و لقد خلوت مع
الحییب و بیننا . سرّ ارقّ من النّسیم اذا سری . این اصحاب را ارواح متّحد است و
انفاس مختلط چنانچه عارف رومی میگوید :
جان گرگان و سگان از هم جداست متّحد جانهای شیران خداست
زیرا که از یک کاس مشروبند و از یک جام مرزوق و بر یک بساط جالسند و بر
یک مقام ساکن ، بجنّاح عزّ توحید پرواز مینمایند و در سمأ قدس تجرید سیر
میفرمایند . در اظهار مراتب حبّ به قاصد و پیام محتاج نیستند و در ابراز مقاصد
به خامه و مداد امداد نجویند ، نفحات قدس را از شمال روح استشمام نمایند و
روحات انس را از انفاس طیب قلب استشراق فرمایند . تمسک بجبل محکم الله
نور السّموات و الارض جسته اند و تثبّت بذیل استغنائی لا یسعی ارضی و لا
سمائی نموده اند ، بعدشان عین قربست و فراقشان نفس وصال ولکن چون ظهور
معنی به عالم لفظ معلق است و بروز ارواح بظهور جسد مشروط و منوط زیرا که

هر باطنی را ظاهری در کار است و هر اولی را آخری در خور تا هیکل علقه بعد از عروج به معارج فنا بخلت بقای فتبارک الله احسن الخالقین مفتخر شود و جوهر بدء بعد از رجوع از عالم هویه بقمیص ختم و لکنه رسول الله و خاتم النبیین جلوه نماید تا کلمه جامعۀ بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن در عرصه

ص ۲۳

وجود بظهور آید لهذا محبت های باطنی که عمرها و قرنهای در صدر مستور بود به این کلمات بدیهی و تعارفات رسمی کشف و هویدا نمودیم تا که همسایه بدانند که تو در خانه مائی . ان شاء الله به عنایت ربانی حرم جمال را طائف شویم و کعبه ذات را زائر تا در عرش بقا بشرف لقا فائز شویم والسلام .
حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب حسینعلی صراف در قزوین عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

هو الله یا من تشبّث بذیل تقدیس ربّه الکریم نفحاتی که از ریاض خلوص آن مطلع نور محبت الله وزیده بود بمشام پاک یاران الهی رسید ، چه معطر رائحه ای بود که دماغ مشتاقان را معنبر نمود و چه بوی خوش فرح بخشی بود که سبب روح و ریحان گردید اگرچه بظاهر از یک گل بود ولی در حقیقت رائحه جانپور خلوص قلب و محبت روحانیه جناب آقا میرزا یحیی نیز استشمام گردید ، جان گرگان و سگان از هم جداست - متحد جانهای شیران خداست . به ایشان تکبیر ابدع ابهی از قبل این عبد ابلاغ فرمائید و بگوئید که ابداء از یاد نروی و همیشه در خاطر بودی و هستی از حق میطلبم که در جمیع احوال موید باشی . والبهاء علیکما و علی کئی من ثبت علی عهدالله و میثاقه . ع ع
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب جمشید خداداد حکیم در بمبئی چنین میفرمایند :

هو الابهی ای بنده آستان مقدس نامه شما رسید و بشارت کلی داشت که جناب ادشیر چون شهد و شیر وارد شدند و سبب الفت و محبت بین احبّا گشتند این خبر نبود گل معطر نبود مشک و عنبر بود مشام روحانیان از چنین اخبار مشکبار گردد امروز تائیدات ملکوت ابهی مانند سپاه ملاء اعلی در هجوم و جولان است ولی تکدر بین احبّا سدی حائل گردد و سنگری مانع الحمد لله که ورود اردشیر

سبب الفت و محبت گردید . اما مسئله مشرق الاذکار با یاران با کمال محبت و اتحاد مجتمع شوید و شور و غور نمائید و بالاتفاق قرار بدهید و از دولت

ص ۲۴

خواهش محل و موقع نمائید حال به تدارک زمین پردازید ان شاءالله از طرف دولت این خواهش پذیرفته میشود ولی مهمترین امور اتحاد و اتفاق احبّاست . بقول ملای رومی : جان گرگان و سگان از هم جداست - متحد جانهای شیران خداست . و علیکم البهاء الابهی عبدالبهاء عباس . ۱۲ صفر ۱۳۳۹ حیفاً چنانچه تصریح فرموده اند این بیت از مولوی است و حضرت عبدالبهاء آن را در رساله مدنیّه (ص ۸۷) نیز نقل فرموده اند . بیت مزبور در دفتر چهارم مثنوی مذکور است :

جان حیوانی ندارد اتحاد
گر خورد این نان نگردد سیران
بلکه این شادی کند از مرگ او
از حسد میرد چو بیند برگ او
جان گرگان و سگان از هم جداست
متحد جانهای شیران خداست
مثنوی ، دفتر چهارم ، بیت ۴۱۱ - ۴۱۴
در لوح جمال قدم که در صدر مقال نقل شد به تعدادی از آیات قرآنی و احادیث اسلامی اشاره شده است . از جمله میفرمایند " تمسک به جبل محکم الله نور السموات و الارض جسته اند ... " که اشاره است به آیه شماره ۳۵ در سوره نور (۲۴) که

میفرماید

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
المِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ
مُبَارَكَةٍ زَيْتَنَةٍ لَاتِ شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ
لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نَوْراً عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ
اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكَلِمَتِي عَلِيمٌ

مضمون آیه مبارکه بفارسی آن که خداوند نور آسمانها و زمین است . مثل نور او به

مشکاتی ماند که در آن چراغی روشن است و آن چراغ در میان شیشه ای است که تلؤلؤ آن نظیر ستاره درخشان است . این چراغ از روغن درخت مبارک زیتون که نه شرقی و نه غربی است فروزان است و این روغن بدون آن که کسی آن را آتش زند

ص ۲۵

بخودی خود جهانی را روشنی می بخشد و پرتو آن نور علی نور است . خدا هر که را بخواهد به نور خود هدایت میکند و این مثلها را برای مردم میزند و او به همه امور دانا است .

همچنین میفرمایند " تثبت به ذیل استغای لا یسعی ارضی و لا سمائی نموده اند " این بیان ناظر به حدیث اسلامی است که میگوید " لم یسعی ارضی و لا سمائی و سعی قلب عبدی المؤمن اللین الوداع " . برای ملاحظه مآخذ این حدیث ن ک به احادیث مشوی ، ص ۲۶ ،

در لوح مذکور عبارت " فتبارک الله احسن الخالقین " قسمتی از آیه شماره ۱۴ در سوره مومنین (۲۳) در قرآن است که میفرماید :

تَمَّ خَلَقْنَا النُّقْطَةَ عَلَقَةً نَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً نَخَلَقْنَا
 الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا
 فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ .

مضمون آیه مبارکه آن که نقطه را به صورت خونی بسته در آوردیم و سپس آن خون را چون گوشتی که جویده شده باشد خلق کردیم و بعد آن گوشت را با استخوانها آفریدیم و سپس آن را با گوشت پوشانیدیم و سرانجام خلقی دیگر پدید آوردیم . پس نجسته باد خداوند که بهترین آفرینندگان است .

و نیز در لوح مزبور اشاره به " ولکنه رسول الله و خاتم النبیین " شده است . این فقره قسمتی از آیه ۴۰ در سوره احزاب (۳۳) است که میفرماید :

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِنِّ رَسُولَ اللَّهِ وَ
 خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

مضمون آیه مبارکه آن که محمد رسول الله پدر هیچیک از مردان شما نیست اما رسول

خدا و خاتم انبیاء است و خدا همیشه بر همه امور عالم و علیم است .
 و بالاخره در لوح مبارک مزبور جمال قدم قسمتی از آیه ۳ سوره حدید (۵۷) را
 نقل فرموده اند که میفرماید : " هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل
 شیء

ص ۲۶

علیم " مضمون آیه شریفه آن که خداوند اول و آخر و پیدا و پنهان است و هو به
 همه امور عالم و آگاه است .
 برای مطالعه شرح مربوط به مصرع " تا که همسایه بداند ... " که در لوح جمال قدم
 در صدر مقال نقل شده به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید .
 شرح مربوط به بیت عربی و لقد خلوت مع الحبيب ... " نیز که در همین اثر مبارک
 درج شده در کتاب مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۱۰۹ - ۱۱۰ مندرج گردیده است .

ص ۲۷

بخش	هستی	از	یافته	نا	جان
بخش	هستی	شود	که	تواند	کی

ن ک به ذیل : " ذات نا یافته ... "

ص ۲۸

جرم او این است که او باز است و بس
 غیر خوبی جرم یوسف چیست و بس
 حضرت عبدالبهّا در لوح جناب عبدالحسین در قزوین چنین میفرماید :
 ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم تو خوشکام و من
 گنم ... ای یاران قسم به حضرت یزدان که این عبد در حق نفسی وهنی راضی
 نشده و قصوری ننموده بلکه این قصور از آفتاب میثاق است که بر آفاق اشراق
 نموده لیس هذا من عندی بل من عنده ، الله اعلم حیث يجعل رسالته اهمّ
 یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم . جرم او این است کو باز است و
 بس - غیر خوبی جرم یوسف چیست پس مجموعه مکاتیب ، شماره ۸۸ ، ص ۲۴

و حضرت عبدالهء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

ای حبیب قلوب مشتاقان مکتوب آن جناب مورخه ۷ شعبان وارد و کمال فرح و انبساط حاصل گشت در اسلامبول بگیر بگیر عجیبی واقع شده مشیر ضبطیه همچنان که در حق احباءالله مجری داشته در حق خود به صد درجه اعظم واقع شده تفاوت این است که آنچه بر احبای الهی وارد فی سبیل الله بوده و این فوز عظیمی است که چشم ابداع شبیه آن را مشاهده نموده و الا خطا و خلافی نموده اند و خیانتی نکرده اند ، جرم او این است که باز است و بس - غیر خوبی جرم یوست چیست پس . ولیکن اهل این خاکدان فانی از وزراء و غیره از جهت خیانت و سرقت به این بلیه عظمی مبتلا و به این سیاست کبری معذب و نیز ن ک به ذیل : " جغدها بر باز " و " غیر خوبی جرم " بیت منقول از مولوی بوده و در دفتر ششم مثنوی چنین آمده است :

جغدها بر باز استم میکنند پر و بالش بی گاهی می کنند

ص ۲۹

جرم او این است که باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ۹۵۶-۹۵۷

حضرت عبدالهء در لوح جناب عبدالحسین که در صدر مقال نقل شد به قسمتی از دو آیه مبارکه قرآنی استشهاد فرموده اند . آیه اول آیه ۱۲۴ در سوره انعام

(۶) است که میفرماید :

وَ إِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ قَالُوا آيَةٌ مِّنْ آيَاتِ آلِ آدَمَ خَلَقُوا مِنْ طِينٍ مِّنْ أَرْضٍ رَّيْبَةٍ ثُمَّ أَنزَلْنَاهُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَاءَ الْغَدِيقَ إِنَّا نَكُونُ الْكَافِرِينَ

و إِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ قَالُوا آيَةٌ مِّنْ آيَاتِ آلِ آدَمَ خَلَقُوا مِنْ طِينٍ مِّنْ أَرْضٍ رَّيْبَةٍ ثُمَّ أَنزَلْنَاهُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَاءَ الْغَدِيقَ إِنَّا نَكُونُ الْكَافِرِينَ

مضمون آیه مبارکه آن که چون آیتی برای هدایت آنان نازل شد گفتند که ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر آن که آنچه بر رسل الهی نازل شده برای ما نیز نازل شود . اما خدا بهتر میداند که رسالت خود را به چه کسی عطا نماید . خدا مجرمان را خوار خواهد ساخت و به سبب مکر و حيله ای که در فکر آند عذاب سختی بر آنان فرو

خواهد

فرستاد

آیه دوّم آیه شماره ۳۲ در سوره مبارکه زخرف (۴۳) است که میفرماید :

أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ

مضمون کلام الهی آن که آیا آنان باید فضل و رحمت خداوند را تقسیم کنند در حالی که ما خود روزی آنان را در حیات این دنیا تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده ایم تا گروهی گروه دیگر را مسخر سازند و خدا از آنچه جمع می کنند بسی بهتر است .

ص ۳۰

جز که تسلیم و رضا کو چاره ای حضرت عبدالبهاء در لوح " امة الله والده ميرزا عطاءالله خان " چنین میفرمایند: هوالله ای ورقه موقنه هرچند مصیبت وارده آتش جانسوز است و تیر جگر دوز ولی حکمت قدیمه و قضاء محتوم را چه چاره ، بهتر آن است که تیغ قضاء را سر بنهیم و تیر قدر را برضا سینه سپر نمائیم ، جز که تسلیم و رضا کو چاره . لئن صبرتم اجرتم و قضاءالله نافذ و لئن شکوتم اثمتم و قضاءالله نافذ . پس بهتر آن است که نفس راضیه مرضیه گردی و مطمئن باشی تا در سلک ورقاتی درائی که کوه صبرند و دریای شکیب و رضای محضند و از بحر رضا پر نصیب قسم به مصیبت جمال قدم روحی لرزیده الفدا اگر کشف غطا گردد آنچه مقدر است اختیار شود . حال ناله مکن شعله مزین گریه مکن زاری منما در این ماتم شریک مهربان داری و سهیم با آه و فغان . جناب خان علیه بهاء الرحمن و این عبد هر دو به حزن تو محزونیم و به اندوه تو مغموم اگر تسلی ما خواهی متسلی شو ، اگر سکون ما جوئی راضی به قضا گرد . توکل به جمال قدم کن و تسلیم اسم اعظم شو تا رویت چون مه تابان در کویش روشن گردد . والبهاء علیک و علی کل صابرة فی البلاء ، راضیه بالقضاء . ع ع و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

هوالبهی ای مرتل آیات در محافل نجات جناب آقا میرزا علی اکبر آلان در نهایت و قوت و استقامت و وقار نشسته اند و در کمال فصاحت و بلاغت میفرمایند که حضرت ابن ابهر به اخوی وعدهء مکتوب نموده اند من نیز فی الحقیقه نجالت کشیدم و چاره ندیدم و کلک را بدست گرفته و بنگارش پرداختم زیرا محصل آذربایجانی است و من مازندرانی و یا نوری و طهرانی دیگر چگونه از دست او گریزم و اگر از چنگ او فرار کنم جناب ابن ابهر را چه کنم

ص ۳۱

زیرا ایشان نیز ترکند و با تُرکان نتوان ستیزش نمود باید آمیزش کرد . ملاً میگوید ، جز که تسلیم و رضا کو چارهء . این ذکرها مزاح است و مجاز و اما حقیقت اینست که در این انجمن بسیار عزیزى و در این بساط بسی محترم زیرا ترتیل آیات مینمائی و تلاوت مناجات و فی الحقیقه تاثیرش ساری بکلّ جهات . والبهاء علیک و علی کلّ ثابت علی الميثاق . ع ع . مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳ ، ص ۱۵۴ - ۱۵۵ و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا حسن ولد جناب حاجی ایمان چنین میفرمایند :

هوالبهی ای سلیل ایمان و قرین ایقان جناب ابوی حاجی استدعای تمیق این رقیم نموده و من بتعجیل در تحریر و ترقیم مشغول زیرا این پدر زحمات و مشقّات بی حدّ و حصر در راه حقّ تحمّل نموده بدین جهت بی نهایت عزیز است و چاره ای جز روای حاجتش نه ، جز که تسلیم و رضا کو چارهء . ولی من چقدر خوشنودم که چنین مهربان و خون است و تو باید چقدر شکرانه نمائی که چنین او مقرب و مقرون عنایت موفور است با وجود منتهای مشغولیت بتحریر این نامه پرداختم . ع ع . و نیز ن ک به ذیل : " غیر تسلیم و رضا ... " و " خوش بود تسلیم ... " . بیت مذکور چنانچه تصریح فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است : جز که تسلیم و رضا کو چاره ای در کف شیر نری خون خواره ای مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ۵۷۷ عبارت عربی که در لوح اول مندرج در صدر مقال نقل شده صورتی از حدیث امام باقر است که فرمود :

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَحَقُّ خَلْقِ اللَّهِ أَنْ يُسَلَّمَ
لِمَا قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ

ص ۳۲

عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَا وَ عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ
& وَ مَنْ سَخَطَ الْقَضَا مَضَى عَلَيْهِ الْقَضَا وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ
اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۲

مضمون کلام آن که شایسته ترین مردمان آناند که به آنچه خدا مقدر فرموده تسلیم شوند . کسی که حق را عارف شده و به قضای الهی رضا داده قضا بر او نازل میشود و خداوند اجر عظیم به او میدهد و کسی که راضی به قضای الهی نباشد نیز قضا بر او نازل میشود و خداوند اجر و پاداش او را ساقط میکند . در لوحی که از مجموعه مکاتیب نقل شد به " محصل آذربایجانی " اشاره شده است . این اصطلاح در سایر آثار حضرت عبدالبهاء نیز آمده است چنانچه در لوح حاجی آقا محمد علاقه بند چنین میفرمایند :

یا من انجذب بنفحات الله ، مکاتیب متعدده شما وارد این روزها محصل ترک یعنی جناب ابن ابهر نیز وارد شدند در این چند روز چند مرتبه مطالبه (نگارش جواب) نمودند . این محصل را حقیقتاً مقاومت مشکل است قائم مقام بزرگ شکایت از محصل قاجار و دادن ناچار نمود ولی خبر از محصل تُرکان و مطالب قوی البرهان نداشت ...

همانطور که در این لوح مبارک مرقوم فرموده اند سابقه این اصطلاح به آثار قائم مقام فراهانی راجع میشود که در یکی از منشآت خود خطاب به میرزا بزرگ نوری چنین نوشته است :

عرضه داشت تالان زدهء قدیم . آه از افزار آه از این قوم ، آه از آن دم ، اینهمه سهل است آه از رقم ترجمان و فرمان تالان و محصل قاجار و دادن ناچار منشآت قائم مقام ، ص ۱۱۷

جغدها بر باز استم می کنند
 پرو بالش بیگاهی می کنند
 حضرت بهاءالله در انتهای لوح مبارکی که تمام آن در کتاب رحیق مختوم (ج ۱) ،
 ص ۴۱۵ - ۴۱۶) به طبع رسیده چنین میفرماید :
 ... ادیب عشق را از مصطبه توحید بیرون نمودند و لیب شوق را از ذوق استدراک
 بازداشتند حدیقه تقلید زینت گرفت و ثمره تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی
 محبت مهوت گشتند و محبوبان وادی کثرت شاهد مقصود شدند ، باز سلطان در
 دست جغدان یحیا گرفتار آمد و یوسف امکان در دست برادران بیوفا در چاه
 شد ،

جغدها بر باز استم میکنند
 پر و بالش بیگاهی میکنند
 که چرا تو یاد آری زان دیار یاز دست و ساعد آن شهریار
 جرم او نیست کاو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس
 دشمن طاوس آمد پرّ او ای بسا شه را که کشته فرّ او
 و حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرماید :
 ... اگر از عوام هزله خذله حرکت اعتساف مشاهده نمائید برآنها مگیرید و
 نجلت آنها را مپسندید چه که نمیدانند و مطلع نیستند که در هر عنصری از
 ستمکاران چه جوری بر یاران الهی واقع و از نادانان چسان جفا بر اولیای ربّانی
 وارد لهذا ستم روا دارند و جور و جفا مجری دارند ،
 جغدها بر باز استم میکنند
 پرّ و بالش بیگاهی می کنند
 که چرا تو یاد آری زان دیار یاز قصر و ساعد آن شهریار
 جرم او اینست کاو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

دشمن طاوس آمد پرّ او
 ای بسا شه را که کشته فرّ او
 حضرت روح الله عیسی ابن مریم را اسرائیلیان آنچه طنز و تسخر می نمودند و
 اذیت و جفا میکردند و سبّ و شتم و لعن و ضرب روا میداشتند آن جان پاک دعا
 و مناجات میفرمود که ای خداوند این نفوس نادانند و از حقیقت مقصود جاهلان
 چون ندانند چنین کنند اگر بدانند نکنند پس ای خداوند آمرزنده گاهانشان پیامرز و

ای یزدان مهربان از قصورشان درگذر این است صفت مخلصین و روش منقطعین ...
بشارة النور ، ص ۲۳۲ - ۲۳۳

و حضرت عبدالبهاء در شرح احوال آقا علی قزوینی چنین میفرمایند :
..... چون صبر و سکون و قناعت و ثبوت او بخاطر آید بی اختیار طلب الطاف از
حضرت پروردگار گردد نوازل شدیدی بر این شخص محترم مستولی بود که
همیشه مریض و بیمار بود و در تعب و مشقت بیشمار سبب آن بود که در قزوین
در سبیل الهی بدست اهل کین گرفتار گشت چندان بر سر مبارکش زدند که اثر تا
نفس اخیر باقی بود انواع ستم ظالمان مجری داشتند و عوانان هر اذیتی روا
داشتند و جرمی جز ایمان و ایقان نداشت و گاهی غیر از محبت پروردگار نبود
بقول شاعر ،

جغدها بر باز استم میکنند پرو بالش بیگاهی میکنند
که چرا تو یاد آری زان دیار یاز قصر و ساعد آن شهریار
جرم او اینست کاو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس
تذکره الوفاء ، ص ۲۵۴ - ۲۵۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه بند در طهران چنین
میفرمایند :

هوالله ای ثابت بر پیمان الان که یوم یکشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و
سیصد و بیست و یک هجری است بواسطه میرزا محمود خان ، جناب آقا سید
تقی سه طغرا مکاتیب مفصلهء شما را ارسال داشت فوراً هر سه را بدقت تمام از

ص ۳۵

از بدیت تا نهایت خواندم و حال آنکه ابداً فرصت نداشتم محض محبت قلبی و
تعلق خاطری که بآن یار قدیم دارم جمیع مشاغل مهمه را کنار گذاشتم و بقرائت
آن سه طغرای مفصل پرداختم جمیع تفصیلات معلوم شد این فتنه و فسادها
جمیع را سبب بدخواهان دولت و ملتند . نفس حکومت الحمد لله عادل است و
بازل و لکن فتنه جویان آرام نگیرند و اهل وفا را جفا روا ندارند ، فنعم ما قال ،
جغدها بر باز استم میکنند - پر و بالش بی گاهی میکنند . که چرا تو یاد آری زان
دیار - یاز قصر و ساعد آن شهریار . جرم او اینست کاو باز است و بس - غیر خوبی
جرم یوسف چیست پس . ظلمت لا بد دشمن نور است و گرگ عدو اغنام الهی ، مار یار

نگردد و عقرب وجد و طرب ندهد . شما از اشار خصلت ابرار نطلبید و از اهل جفا طمع وفا ننمائید الحمد لله دولت کامل است و اعلیحضرت شهریار عادل و حضرت صدارت پناهی کاردان و کار آزمود و عاقل . اصل این است اما خلق گمراه تا بسر حقیقت آگاه نگردند آرام نگیرند و این از مقتضای جهل است . پس احبای الهی باید بجان و دل بکوشند و بگفتار و رفتار ثابت و آشکار نمایند که راه خدا پیوندند و در سبیل رضا سلوک نمودند و بحبب الله افروختند و پرده شباهت سوختند و انّ جندنا لهم الغالبون . عاقبت این قبه های گرد سفید و سبز نیلگون سرنگون گردد و فیض روحانی و پرتو نورانی از حضرت بیچون عالم را احاطه نماید چنانکه مشاهده مینمائی که هرچه جهلا بیشتر جفا نمودند علم وفا بلند تر شد و هر چند مقاومت بیشتر کردند سطوع انوار افزونتر شد تا نفس اعداء سبب گشتند که صیت امرالله در شرق و غرب منتشر شد و آوازه جمال ابهی جهانگیر گشت اگر چنین تعرض و تغرض جهلای امت نبود بجان عزیزت صیت امرالله تا بحال از ایران تجاوز نموده بود شرق منور نبود غرب معطر نبود جنوب و شمال معنبر نگشته بود این از مواهب کلیه الهیه است . ای بنده بهاء تا بحال مکاتبی که بخود شما مرقوم گشته البته کتابی است و آنچه بواسطه شما مرقوم گشته صحف و زبر گردد با وجود این گله مفرما شکر سبب ازدیاد نعمت است و بالشکر تزیید النعم . جمیع احبای الهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دارید . و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح پروفیسور ادوارد براون چنین میفرماید :

ص ۳۶

هوالله حضرت دوست قدیم آوارگان جناب مستر ادوار برون المحترم ملاحظه نمایند

هوالله یار عزیز مهربان تحریر بلیغ که بتاريخ چهارم مارث سنه ۱۹۰۱ مورخ بود رسید از حدیقه عنوانش بوی خوش بمشام رسید دماغ جان معطر شد و قلب منور و مشام معنبر گشت زیرا مضمون بمعانی وفا مشحون و فحوی دقائق سرّ مکنون ، شکایت از جنگ و جدال و حرب و قتال در خطه افریک نموده بودید و بیان تاسف فرموده بودید که آیا این خصومت اهل غرور بی فاصله و فتور مستمر در اعصار و دهور است یا آنکه دلبر دلنشین الفت و محبّت در انجمن عالم روزی

جلوه خواهد نمود . آنچه از قلم اعلی صادر البتّه ظاهر و باهر خواهد شد ولی هنوز عالم انسانی بتمامه مستعد این کامرانی نیست اندک اندک این موهبت آسمانی از افق جان و وجدان طلوع کند و چون این پرتو منیر در اوج رفیع و قطب اثر بدرخشد ظلمات شدید زائل گردد و انوار وحدت الهیّه بسط زمین را احاطه کند طفل رضیع باید سالها در آغوش پدر پرورش یابد تا بسن رشد و بلوغ رسد الآن بدایت آن صبح نورانی است اندک اندک پرتوی چون شفق صبح مشهود و محسوس میشود امیدواریم که به عون و عنایت الهی و فضل و موهبت غیر متناهی آگاهی کما هی حاصل گردد و میمنت و مبارکی صلح و صلاح و فوز و فلاح و دوستی و آشتی ظاهر و واضح شود هرچند بحسب قرون اولی و تجربهء قرون وسطی و وقوعات قرن اخیر این قضیه امر عسیر بلکه ممتنع التّأثیر مینماید اما چه بسیار امور که در ایّام سلف ممتنع و معسور ولی حال آسان و میسور بهمچنین این موهبت که آسایش جهان آفرینش است امیدواریم که شاهد انجمن گردد و روش و پرورش و آرایش بنی آدم شود .

ای یار مهربان خصومت اگر از هر طرف باشد وقوعش غریب و عجیب نه ولی با وجود عدم مقاومت و نهایت ملاحظت بالعکس از طرف مدعیان مداومت در مخاصمت این بسیار غریب است و بعید . مثلاً ملاحظه فرمائید که حضرت روح الله روح الوجود له الفدا و یا خود سرمستان صهبای او حقیقت محبت و ملاحظت و وحدت و الفت را تمثال مجسم و مثال مشخص بودند با وجود این اسرائیل آن شخص جلیل را عدوئی مثیل شمرد و مرکز بغض و عدوان و هادم

ص ۳۷

بنیان گفت هدف سهم و سنان نمود و فریاد الامان برآورد آن نور هدئی را ظلمت دهماء دانست و آن میر وفا را مار هائل جفا شمرد و الی الآن زبان تقبیح بحضرت مسیح گشایند و با منظری قبیح آن وجه صبیح ملیح را مسیح نامند ولی در بازار جوهریان آن گوهر تابان را جلوهء لعل بدخشان است و در نظر اهل بصیرت آن نیر حقیقت را نمایش مهر رخشان ، عاقبت غوغاء و ضوضاء بگذشت و غبار مفتریات بنشست حقیقت عیان شد و مدعیان رسوای عالمیان اساس تعالیم الهی مرصوص شد و صلح و صلاح و فوز و فلاح و محبت و سلام منصوص گشت جهان گلشن الهی شد و کیهان مرکز انجمن رحمانی اقوام و قبائل متخاصمه ملل

متحابه گشت و شعوب و طوائف متباعده امم متقاربه بلکه متعاقبه گردید تا آنکه فضائل و خصائل روحانیه حقیقت انسانیه را تزیین کرد و تعالیم و نصائح الهیه جبیره خونخوار را غمخوار بلکه سرور ابرار نمود . مقصود این است که قوم جهول ابن بتول را مصلوب نمودند و مبعوض و مغضوب شمردند با وجود این آن حضرت ربّ اهد قومی انهم لا یعلمون فرمود معذک زبان بشکایت گشودند و صد هزار روایت نمودند زیرا در حقّ مسیح اراجیفی در کتب تلمود مرموز که سزاوار درنده جهانسوز این است غریب و عجیب ،
 بر من مسکین جفا دارند ظنّ که وفا را شرم می آید ز من پس باید که محرمان حریم حکمت رحمان و روحانیان بزم محبت یزدان در عبودیت آستان حقیقت بکوشند و غمخوار و مهربان با جهانیان باشند هر زخمی را مرهم گردند و هر دردی را درمان شوند و هر خائفی را ملجأ امن و امان و به روایت و شکایت و حکایت مدعیان محزون و دلخون نگردند زیرا الحمد لله مانند آن جناب منصفان را بصیرتی و دانایان را در تحرّی حقیقت استعداد و کفایتی البتّه حرارت آتش حقد و حسد را احساس نمایند و لطافت نسیم جانبخش گلشن وفا را ادراک کنند و گوش به عربده و فریاد اهل جفا ندهند متینند و رزین و پُر صبرند و تمکین و عاقبت حقیقت البتّه مشهود اولی الابصار گردد .
 جفدها بر باز استم میکنند پرو بالش بی گاهی میکنند جرم او اینست کو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس ازتأسف آن جناب در محاربات حاضره بسیار متأثر شدم فی الحقیقه اهل حمیت

ص ۳۸

را سبب حسرت است و انسان را مورث احزان بی پایان امید از فضل ربّ ودود چنان است که عاقبت محمود گردد و سهم و سنان به امن و امان تبدیل شود و نائره حرب و ضرب به بارقهء حبّ و فرح و طرب مبدّل گردد .
 عباس

۸ نیسان سنه ۱۹۰۱

و نیز ن ک به ذیل : " جرم او این است ... " و " غیر خوبی جرم ... " و " قصد آن ... " دارند

ایاتی که در آثار فوق نقل گردیده از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

بعد از آن صدیق پیش مصطفی گفت حال آن بلال با وفا
 کآن فلک پیمای میمون بال چست این زمان در عشق و اندر دام نُست
 باز سلطان است زآن جُعدان به رنج در حدّث مدفون شدست آن زفت گنج
 جغدها بر باز استم می کنند پرّ بالش بی گگاهی می کنند
 جُرم او این است کاو باز است و بس غیر خوبی جُرم یوسف چیست پس
 جغد را ویرانه باشد زاد و بود هستشان بر باز زآن خشم جهود
 که چرا می یاد آری زان دیار یا ز قَصْر و ساعدِ آن شهریار
 مثنوی ، دقتر ششم ، بیت ۹۵۳ - ۹۵۹

بیت " دشمن طاووس آمد ... " که در دو اثر فوق به آن استشهاد شده نیز از مولوی
 است و در دقتر اول مثنوی (بیت ۲۰۸) چنین ثبت شده است :
 دشمن طاووس آمد پرّ او ای بسی شه را بکشته فرّ او
 آیه " و انّ جنودنا لهم الغالبون " که در لوح جناب علاقه بند به آن استشهاد شده
 آیه ۱۷۳ در سوره صافات (۳۷) است به این معنی که سپاه ما همیشه فاتح و غالبند .
 عبارت " و بالشکر تزیّد النعم " که در اواخر همین لوح مبارک مذکور شده ناظر بر
 آیه شماره ۷ در سوره ابراهیم (۱۴) در قرآن کریم است که خداوند میفرماید :
 و اِذْ تَاذَنَّا رَبُّكُمْ لَنْ نَسْتَعِينَكُمْ فِي الَّذِي كَفَرْتُمْ اِنْ اَنْتُمْ عَادِي
 لَشَدِيدٍ

معنی آیه قرآنی آن که هرگاه خداوند نعمتی ارزانی فرماید اگر شاکر باشید و به شکر

ص ۳۹

قیام نمائید بر نعمت شما می افزایم ولی اگر کفران نعمت کنید شما را به عذاب سخت
 و طاقت فرسا گرفتار خواهم ساخت .
 برای ملاحظه شرح مربوط به بیت " بر من مسکین ... " که در لوح پروفیسور ادوارد
 براون نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید .

ص ۴۰

جمله	ادراکات	بر	خرهای	لنگ
حقّ	سوار	پران	چون	خدنگ
حضرت بهاءالله	در کتاب	مستطاب	ایقان	چنین
				میفرماید :

.... بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که اینگونه علمها (علوم فلسفه ،
 کیمیا و سمیا) لم یزل مردود حقّ بوده و هست و چگونه علمی که مردود است
 نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با اینکه صاحب
 معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید
 لولاک از جمیع این اشارات مقدّس و منزّه بوده چه خوب میگوید ،
 جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار باد پَرّان چون خدنگ

والله هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطرهء از عرفان این بحر
 بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار
 گرفته باشد البتّه باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مراتب قلب او تجلی
 نماید ... ایقان ، ص ۱۴۴ - ۱۴۵

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شمسی تبریزی از اهل حقّ در باطوم چنین
 میفرمایند :

هو الله ای بندهء الهی شکر کن خدا را که نور هدایت درخشید و فیض ابدی
 بخشید و بدرقه الطاف رسید و دل و جان بشارات کبریٰ خوشنود و مسرور
 گردید مردم عبدهء اوهامند نبینند و ندانند در عالم عقل و فکر خویش تصوّری
 نمایند و آن تصوّر را پپرستند و حال آنکه آنچه در اوهام گنجد و بعقول و افکار
 ادراک گردد آن صور فکریّه انسانست و محاط نه محیط ، جمله ادراکات بر خرهای
 لنگ - حقّ سوار باد پَرّان چون خدنگ . حمد خدا را که تو بمطله هدئی و مرکز
 حقیقت پی بردی و مومن و موقن گردیدی این از عنایت الهیه و موهبت ربّانیه
 است و در هر دم سزاوار هزار شکرانه اذن حضور خواسته بودید وقتش آید

ص ۴۱

صبر و تأمل و تجلّ نما و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث کنت کنز چنین میفرمایند :
 و اگر متعارجین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت حکمت ایقان بقاء ذات
 احدیّت در هوای بی منتهای معرفت کنه آن جواهر الجواهر پرواز نمایند البتّه
 شبری طیّ نمایند و بحقیقت او پی نبرند ،
 جمله ادراکات بر خرهای لنگ حقّ سوار باد پَرّان چون خدنگ
 این است که سید الاولین و الآخین در این مقام اظهار عجز و فقر را کمال علم و

غاية القصوى حكمة دانسته اند و این جهل را جوهر علم شمرده اند چنانچه میفرماید " ما عرفناك حق معرفتك " و همچنین میفرماید " رب زدنی فیک تحیراً" .. مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۴۵

بیتی که به آن استشهاد فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است : جمله ادراکات بر خرهای لنگ او سوار باد پُران چون خدنگ

مثنوی ، دفتر سوم ، بیت ۳۷۲۱

عبارت " ما عرفناك حق معرفتك " که در تفسیر کنت کنز به آن استشهاد شده از احادیث اسلامی و در عوالی اللئالی (ج ۴ ، ص ۱۳۲) مندرج است . عبارت رب زدنی فیک تحیراً " که در همین تفصیل نقل شده بنا به قول هجویری در کشف المحجوب ، ص ۴۸۸ ، از کلمات شبلی است که گفت " یا دلیل المتحیرین زدنی تحیراً "

ص ۴۲

جمله	ذرات	جهان	آینه	اسماء	شدند
لیک	اسماء	الهی	زصفت	پیدا	شد

ن ک به ذیل " همه ذرات جهان ... " .

ص ۴۳

جواب	تلخ	میزبید	لب	شکرخا	را
------	-----	--------	----	-------	----

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرماید :

هوالله دوست مکرم و سرور مهربان هرچند محرات از شما نرسید و ما باید گله کنیم و آغاز عتاب نمائیم ولی شما پیش دستی نمودید و شکوه فرمودید ما این ستم را نیز سبب نگارش این رقیمه نموده میگوئیم هرچه گوئی خوش است و هر چه کنی دلکش ، بقول خواجه جواب تلخ میزبید لب لعل شکرخا را . شکوه شما شکر است و گله شما که شکر عتاب شما صوت رباب است و خطاب شما شهد و شراب والسلام . عباس

مصرعی که نقل فرموده اند در غزل معروف حافظ با این مطلع است که :

اگر آن ترک شیرازی	بدست آرد	دل ما را
بخال هندویش	بخشم سمرقند	و بخارا را
در بیت	ششم	میفرماید :

اگر	دشنام	فرمائی	وگر	نفرین	دعا	گویم
جواب	تلخ	میزید	لب	لعل	شکر	خا
دیوان	حافظ	،	ص	۳	-	۴

ص ۴۴

حضرت بهاءالله در لوح " جناب آقا سید نصرالله ع ط " که از لسان خادم الله عزّ قد شهد کلّ ذی لسان و ذی عین و ذی درایة بما شهد مالک الاسماء ... با این که در این یوم مبارک بدیع اسرار فرقان و باطنه و باطن باطنه به افصح بیان مذکور و مسطور و ثالی بحر عرفان محبوب امکان ظاهر و باهر مع ذلک از انظار و ابصار پوشیده و پنهان ، این نیست مگر از ظلم و تعدیات و اعمال نالایقه خلق غافل . حقّ منیع جل جلاله و عم نواله به کمال تصریح امورات حادثه بعد را از قبل ذکر فرموده اند و به آن اخبار داده اند با وجود این خلق این اطراف غافل و محجوب ، جهل و نادانی به مقامی است که بعضی این عباد را از خوارج میشمردند نعوذ بالله نفسی که به اراده اش دین الله و مذهبه مرتفع شده او را از اهل ایمان نمیدانند تبالّهم و سحقاً لهم و حسرة علیهم و بئس ما نطقوا و ظنوا و عملوا سوف یرون انفسهم فی مقام یستعید منه اهل النار بالله الفرد العالم البصیر . وقتی از اوقات جمال قدم جل اجلاله مثنی میفرمودند و به این فرد ناطق ، جهان بنگاه دیوان است و بر کژیّ است دیوانش - الا ای راه رو بهراس از دیوان دیوانش . ولکن از فضل و عنایت حقّ و قدرت کامله اش امید هست که حجبات موهومه بید قدرت خرق شود و آفتاب عدل بر عالم تجلّی نماید زود است آنچه در کتاب الهی نازل شدحرف به حرف ظاهر و هویدا گردد چنانچه اکثری از آن شده و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

هوالناطق العلیم یا خداداد امروز روز داد است ولک دیوان ظلم بر فرشته های عدل ستم نموده اند . جهان بتگاه دیوان است و در کژیّ است دیوانش - الا ای راه رو بهراس از دیوان دیوانش . ولکن این ظلم پاینده نیست عنقریب نور آفتاب

ص ۴۵

عدل جهان ظلمانی را منور نماید یدالله فوق ایدیم و ارادة الله فوق ارادتهم یشهد القلم الاعلی بانک اقبلت الی الله اذ اعرض عنه اکثر الخلق و احببت مولاک

اذ كان النَّاسُ اكثرهم من الصَّامتين ان افرح بشهادتي لك و اقبالي اليك و ذكري اياك في هذا اللوح المبين كبر من قبلي احبائي و بشرهم برحمتي و عنایتی ان ربك هو الغفور الكريم البهاء عليك و عليهم و على من تمسك بحبل الله المتين .
 بيتي که در آثار فوق نقل شده از شکوه شیرازی است و قصیده ای که حاوی بیت مزبور میباشد به نقل از مجمع الفصحاء بشرح ذیل است :

جهان بنگاه دیوانست و برکتیست دیوانش
 الا ای راهرو بهراس از این بنگاه و دیوانش
 فلک نیرنگ اگر بازد نخیزد جز زرنگ امنش
 جهان دستان اگر سازد نیاید جز ز دست آتش
 تو گر زالی و گر نیرم مده خاطر به نیرنگش
 تو گر سامی و گر دستان مشو ایمن ز دستانش
 مسازین آسیا تن در فریب و ریو و نیرنگش
 بکن زین دیرگه دل از هراس حرص و طغیانش
 چه پائی اندر آن بنگه که غول آمد هم آوردش
 چه خسی اندر آنخانه که دزد آمد نگهبانش
 جهان بس دی مه و آبان پی آن ریزد از چشمش
 لب آیکه خوردستی تو از خرداد و آبانش
 ز عیسی ره یکی جویم که بر چرخست خرگاهش
 ز قارون دم یکی رانم که در خاکست ایوانش
 چه بر جائی زخم خیمه که بر باد است بنیادش
 چه بر خاکی کنم خانه که بر آبست بنیادش
 ره شاهی بدل جویم که چون بر چرخ آئینش

سوی ماهی بجان پویم بر دهر فرمانش

ص ۴۶

کم از گوئی فلک بینی عیان در دم شبرنگش
 کم از ریگی جهان بینی نهان درسم یکرانش
 مجمع الفصحاء ، ج ۵ ، ص ۵۴۱ - ۵۴۲
 در شرح احوال شکوه شیرازی در مجمع الفصحاء چنین آمده است :

نام نامیش میرزا عبدالحمید و در کمالات یگانه و فرید است . والدش علی محمد خان در اصل از قصبه فیروز آباد و حکومتش در آنجا موروث از آباء و اجداد خود در بدو جوانی تحصیل علوم متداوله کرده و در حقیقت هر علم پی برده چندی مسافرت و مهاجرت از وطن مالوف گزیده و در اغلب بلاد ایران مجردان گردیده مدتی در آذربایجان نیز آسوده و ملک زادگان عصر را مداحی نموده بالاخره بلباس فقر ملبس آمده و از ملازمت تن زده اکنون نیز با وجود تقاضای جوانی متنفر از لذات زندگی است علو همتش از گرفتاری بزخارف دنیا مانع است و بکسب حقایق و معارف از گیتی قانع در عربی و عجمی و نظم و نثر و حکمت طبیعی و الهی با بهره کامل و اشعار متین شیرین نیز از خاطرش صادر و حاصل ...

مجمع الفصحاء ، ج ۵ ، ص ۵۴۰
 بر اساس مندرجات حدیقه الشعراء (ج ۲، ص ۸۶۷ - ۸۶۹) شکوه شیرازی " رحلتش در هزار و دوست و هفتاد و اند " بوده و در همدان رخت به سرای دیگر کشیده است .

عبارت " یدالله فوق ایدیهم " که در لوح جناب خداداد مذکور شده قسمتی از آیه شماره ۱۰ در سوره فتح (۴۸) است ، به این معنی که دست خدا بالای دست ها است .

ص ۴۷

فارسی	اشعار	مآخذ
بهائی	آثار	در

حرف

چ

ص ۴۸ و ۴۹

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
 ن ک به ذیل " چهار تکبیر زدم ... "

ص ۵۰

چاره	اکنون	آب	و	روغن	کردنی	است
حضرت	بهاءالله	چنین		میفرمایند	:	

... ای اهل ثروت و قدرت حال که سحاب شده اید و عالم و اهل آن را از اشراقات انوار آفتاب عدل و فیوضات لا تحصی منع نموده اید و راحت کبری را مشقت دانسته اید و نعمت عظمی را نعمت شمرده اید اقلا وصایای مشفقانه جمال احدیه را در اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است اصغاء نمائید در هر سنه بر مصارف خود میافزائید و آنرا حمل بر رعیت مینمائید و این بغایت از عدل و انصاف دور است این نیست مگر بسبب اریاح نفسانیه که مابین در هبوب و مرور است و تسکین آن ممکن نه مگر بصلح محکم که سبب اعظم است برای استحکام اصول ابنیه ملّت و مملکت ، چاره اکنون آب و روغن کردنی است صلح و اتحاد کلیه که دست نداد باید باین صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی الجمله تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل مملکت بوده و خواهد بود در این صورت محتاج بعساکر و مهمّات نیستند الا علی قدر یحفظون بها بلدانهم و ممالکهم و بعد از تحقق این امر مصروف قلیل و رعیت آسوده و خود مستریح میشوند

نجم باختر ، سال ۱۴ ، شماره ۷ ، ص ۱

و حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب آقا عزیزالله خان " (ورقا) که در حدود اواخر سنه ۱۳۲۴ ه . ق . / ۱۹۰۷ م عرّ صدور یافته چنین میفرمایند :

ای یادگار عزیز آن یار قدیم من آنچه مرقوم نموده بودی در نهایت دقت ملاحظه گردید چون انتخاب محفل روحانی عمومی حال ممکن و میسر نه چاره اکنون آب و روغن کردنی است . بقدر امکان باید محفلی آراسته شود که بامور لازمه پردازد و جمیع یاران از دل و جان قرار آن محفل بپذیرند و این بدون نفوذ مشکل

ص ۵۱

و تا نفوذ بمیان نیاد کاری از پیش نرود اوقات بیهوده گذرد لهذا بنظر چنین میآید که حضرات ایادی علیهم بهاءالله الابهی و یارانی چند دانا و بیغرض جمع شوند و هشتاد و یک نفر از نفوس ممتازه احباب نام برند ، بعد آن نفوس را نه نه تقسیم کنند هر نه نفر بتدریج در محلی جمع شوند و انتخاب یک نفس نمایند بعد آن نه نفر منتخب شده با حضرات ایادی بالاجتماع محفل روحانی تاسیس کنند و جمیع یارام اطاعت و تمکین آن محفل نمایند و خدمت کنن و در نفوذ محفل بکوشند کسی را یارای کلهه اعتراض نماند عبدالبهاء نیز در نفوذ آن محفل بجان و دل کوشد و چون حضرات ایادی امرالله در ایام مبارک باین شرف فائز گشتند

لذا ملاحظه و احترام ایشان فرض بر کلّ است در آن محفل روحانی هر یک از ایادی امرالله اعضای دائمی هستند و بدون این نحو نفوذ لازم حاصل نگردد و در این دوره جمیع امور باید بطوع و رغبت حاصل شود نه بحکم و استقلالیّت . اعضای محفل روحانی در نزد عبدالبهاء بسیار محترمند بدرجه ای که من از رای آنان تجاوز نکنم جمیع قرارها را تصدیق کنم و از خود رایی ندهم این است حقیقت حال و لازمه وقت . و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح احبای شیراز که بواسطه جناب قاسم علی فاروقی ارسال شده چنین میفرمایند :

هوالله ای یاران عزیز عبدالبهاء جناب فاروقی بعد از زیارت عنبه مقدسه و طواف مطاف ملاء اعلی ذهاباً و ایاباً وارد بر عبدالبهاء شد و ایامی چند مونس و انیس بود و در نهایت تبّتل بملکوت ابهی و تضرّع بملاء اعلی بود و یاران الهی را یک یک بخاطر آورد و با دلی پر درد جمیع را فرداً فرداً نامه مخصوص مطالبه کرد و با چشمی اشکار اصرار نمود ولی عبدالبهاء را نه دمی سکون و نه آنی قرار و فرصتی ابداً در کار ندارد اگر اوقات خویش را بجزء لایتجزئی تقسیم نماید و هر جزئی را بمخاطبه و مکاتبه گروهی تخصیص کند باز از عهده بر نیاید الحمد لله بهائیان در شرق و غرب مانند دریا موج زنند اقلّاً ده فوج کاتب لازم تا تواند جواب رسائل ایشان را کما هو حقّه بنگارد . در این صورت خواهش هر زائر را

ص ۵۲

بتمامه مجری داشتن از قبیل ممتنعات است لهذا شرمسارم و بنجحت و حیا گرفتار که به چه زبان به جناب فاروقی بیان اعتذار کنم چاره ای جز این ندیدم که یک نامه مفصل بجمیع یاران نگارم تا این نامه را نسخ متعدده نموده بهر یک از یاران نسخه ای تقدیم نمایند ، چاره اکنون آب و روغن کردن است ، مثلی است مشهور القلیل یدلّ علی الكثير و القطرة تدلّ علی الغدير ... مجموعه مکاتیب ، شماره ۵۲ ، ص ۴۰۵ - ۴۰۶ و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای پارسی نژاد در بمبئی چنین میفرمایند : هوالله ای دوستان حقیقی جناب زائر خواهش نگارش نامه می نماید ولی عبدالبهاء فرصت و مهلت ندارد ، چاره اکنون آب و روغن کردن است . مختصر این است که از شرق و غرب چون باران فروردین نامه های مشکین پیاپی میریزد و

ابداً مهلت خواندن مفقود تا چه رسد بجواب ولی از هیجان دل و جان باز
بنگارش مشغول تا بدانید که این دل چگونه پُر جوش و خروش است در پناه
جمال مبارک باشید و آگاه از اسرار آن ملیک مقتدر در هر شامی شیرین کام گردید
و هر صبحگاهی روشن و تابان . و علیکم البهاء الابهی . عبدالهء عباس . ۲۴
شعبان ۱۳۳۵ حیفاً .

و نیز حضرت عبدالهء در لوح جناب آقا میرزا آقای افنان ملقب به نورالدین در
شیراز چنین میفرمایند :

یا من یسمع نیاحی و نوحی و حینی الیه فی الحقیقه حضرت آقا میرزا آقای
افنان علیه بهاءالله الابهی نهایت شکایت را از بلایای متتابعه بلاد فارس و یزد
مرقوم نموده بودند و استدعای دعا در روضه مبارکه کرده بودند این عبد را منظور
چنان بود که این بلایا باسبابی رفع شود که سبب علو امرالله و اعلاء کلمه الله
باشد . لهذا تعهد این کیفیت را نمودم که چون آن بیت معمر و مطاف جواهر
وجود آباد و معمور گردد این بلایا بتمامها زائل شود اما الیوم نفسی در هیچ عهد
به این قسم واضح و مشهود تعهد اینگونه امور ننموده مراد این بود تا حجت الهیه
بالغ شود و شرف و منقبت آن بیت عظیم مقدس ظاهر و باهر گردد حال که

ص ۵۳

اسباب ضوضاء و فساد اهل طغیان است البتّه ملاحظه حکمت لازم است پس
تدبیری باید نمود که فی الجمله تسهیل و تخفیف در بلا حاصل گردد و تا این
بلایا خدا نکرده استمرار نیابد و آن این است که گفته شود که مسجد جدیدی که
قرب آن بیت ربّ جلیل است و خراب است شخصی از اولیاء که در جفر جامع
ماهر است استخراج کرده است که اگر چنانچه آن مسجد تعمیر تام گردد این
بلایای مبرمه تخفیف یابد و این غیوم مظلمه کشف شود ، چاره اکنون آب و
روغن کردن است زیرا این مسجد شرف قرب جوار دارد بقدر این جواریت حکم
و تاثیر دارد و بنیان بیت معمور نیست ولی آب پاشی آستان است و جاروب کشی
میدان همچو بنظر نمیآید که از این چندان حرفی حاصل شود و اگر ملاحظه
فرمایند که این نیز منجر بروایات و حکایات و فرع ناس و جزع خلق و ضوضاء
میشود باید تسلیم داشت البتّه حکمت از اوامر الهیه است ملاحظه لازم است و
محافظه الزم و آنچه الیوم اتم امور است ثبات و استقامت کلّ بر عهد و میثاق

الهی است اما نچنان ثبات بعضی که عبارت از لفظ است و بس چون شهادت برسالت حضرت رسول از بعضی ، والله یشهد انک لرسوله و ان المنافقین لکاذبون ... ع ع

و نیز حضرت عبدالهیا در لوح جناب آقا سید عبدالله در میانچ چنین میفرماید :
 هوالله ای منجذب نفحات الله نامهء مرقوم ملاحظه گردید مضمون مشحون به انجذابات روحانیه و ثبوت و رسوخ بر میثاق الهی بود از قرائت مسرت رخ داد از فضل حضرت احدیت امید و طید است که همواره بنسایم جنت ابهی در نهایت طراوت و لطافت و روحانیت باشی و شب و روز بنشر آثار و سطوع انوار و بیان اسرار وقت خویش را بگذرانی تا در آن صفحات آیات باهرات جلوه نماید و رایحه طیبه محبت الله باوج اعلی رسد ایوم منبع تائید و مبط توفیق تبلیغ است هر نفس زبان ببیان برهان گشاید و حضرت یزدان را بستاید و محافل را بذکر اسرار الهی بیاراید الله بجنود ملاء اعلی مدائن قلوب بگشاید . این است تکلیف کل تا بدرقهء عنایت چه نفسی را قیام دهد و برآنچه باید و شاید مستدام دارد مرا

ص ۵۴

آرزو چنان که شما سراج وهاج آن زجاج گردید و نور باهر آن مشکاة شوید یاران الهی را پیام این زندانی برسان و عذر تحریر مخصوصه بخواه زیرا مجال ممتنع و محال است اگر در هر ساعتی هزار تحریر از قلم جاری گردد باز کفایت ننماید و حال آنکه مشاغل سائره و غوائل حاصله بکلی مانع از تحریر است مع ذلک بمفاد چاره اکنون آب و روغن کردنی است باز بقدر قوه بتحریر پردازم که شاید یاران را بنوازم شما از قبل من بهر یک تحیت مشتاقانه و تکبیر ابدع ابهی در نهایت محبت و وفا ابلاغ دارد اگر اثر قلم مفقود است ولی احساسات قلب موجود و نامه حقیقی روح محبت صمیمی است از این جهت قصور ممتنع و محال و در جمیع احوال یاد یاران و محبت دوستان مونس دل و جان ... مصرعی که در آثار فوق نقل شده از مولوی است که در صدر دفتر پنجم کتاب مثنوی چنین میفرماید :

شه حُسام الدین که نور انجم است طالب آغاز سفر پنجم است
 ای ضیاءالحق حسام الدین راد اوستادان صفا را اوستاد
 گر نبودی خلق محبوب و کثیف ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف

در مدیحت دادِ معنی دادمی
 لیک لقمهء باز آن صعوه نیست
 غیر این منطق لبی بگشادمی
 چاره اکنون آب و روغن کردنی است
 مثنوی ۹ دفتر پنجم ، بیت ۱ - ۵
 اصطلاح " آب و روغن " بمعنی چاره جوئی و مساحت در امور است چنانچه
 مولوی در موضعی دیگر از مثنوی میفرماید :
 تو هم ای عاشق چو جرمت گشت فاش
 آب و روغن ترک کن اشکسته باش
 مثنوی ، دفتر چهارم ، بیت ۳۴۶
 و در غزلیات خود میفرماید :
 حیلت بگذار و آب و روغن
 مائیم هر رسیده رسیده
 غزلیات شمس ، ص ۶۶۹
 دکتر گوهرین در ذیل " آب و روغن کردن " چنین آورده است :

ص ۵۵

سخنی مطابق استعداد مخاطب گفتن گرچه آن سخن مطلوب نباشد -
 ظاهر سازی . این بحیله آب و روغن کردنیست این مثلها کفو ذره نور نیست ...
 فرهنگ لغات ، ج ۱ ، ص ۱۹
 لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب عزیزالله ورقا در باره نحوه انعقاد محفل
 روحانی در مدینه طهران که فوقاً نقل گردید از نظر تاریخ تاسیس و چگونگی انتخاب
 و عضویت در تشکیلات اداری بهائی یحائز اهمیت و فیر است زیرا کیفیت شروع کار
 موسسات اداری بهائی را در مراحل اولیه آن کاملاً روشن میسازد .
 تقریباً هم زمان با صدور لوح فوق یا متعاقب وصول آن به طهران " نظام نامه مبارکه
 انجمن مشورت اهالی امر در طهران و سایر بلاد ایران " نیز که بتاريخ ۱۹ ذی حجة
 سنه ۱۳۲۴ هـ . ق . ۰ / ۳ فوریه ۱۹۰۷ م مورخ است در پنجاه و یک فصل (یا ماده)
 تهیه شده و به امضای حضرات ایادی امرالله مقیم طهران یعنی جناب حاج ملا علی
 اکبر ایادی و آقا میرزا حسن ادیب العلماء طالقانی رسیده است . در این نظامنامه
 حدود وظائف و مسئولیتهای اعضاء و کیفیت انعقاد جلسات و مسائل وابسته به نحوه
 اداره انجمن مشورت احباء به تفصیل شرح و بسط یافته است .
 اما انتخاب محفل شور روحانی طهران در اواخر سنه ۱۳۲۹ هـ . ق . ۰ / ۱۹۱۱ م
 صورت گرفته و به این مناسبت جناب نعیم اصفهانی قصیده ای در بیست و هفت بیت

سروده اند که بتاريخ ۲۳ رمضان سنه ۱۳۲۹ هـ ق. ۰ / ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۱ م مورخ
 میباشد چون این قصیده حاوی احساسات و تفکرات شاعر در باره اهمیت این واقعه
 مهم تاریخی میباشد ذیلا ابیاتی از آن را مندرج میسازد :

حمد ایزد محفل روحانی و شورا پشاد
 منتخب بر وفق امر حضرت عبدالبهاء شد
 محفل ترتیب ملت مجلس تحجیب امت
 مجمع تهذیب هیئت شکر لله ابتدا شد
 اولین سرمشق کیهان در جهان آمد بمیدان
 حکم امت شد به اینان حکم اینان با خدا شد

ص ۵۶

ای احبای الهی نخبه مه تا بماهی
 از اوامر وز نواهی شرع ربّانی پشاد
 جملهء احکام اقدس یک بیک حکم مقدّی
 در همه جا بر همه کس وقت نشر و ارتقا شد
 حق بتعلیم و تعالی بهر احباب و موالی
 جمله ایّام و لیالی همدم رنج و عنا شد
 ای بسا دل گشت بریان ای بسا شد دیده گریان
 ای بسا تن گشت قربان جانها فدا شد
 حضرت غصن معظم تا کند این دین معظم
 ساله در سخن اعظم ماند تا اکنون رها شد
 باز بهر صلح اعظم و اتحاد اهل عالم
 در همه جا در همه دم در صلا و در ندا شد
 تا که دین یابد تمکن تافت بر اهل تمدن
 مصر تا پاریس لندن بس خدا داند کجا شد
 ای زمان بر حسب فرمان پانزده تن زاهل طهران
 منتخب از اهل ایمان بر شما بهر شما شد
 هر که زامت منتخب شد راعی و مسئول ربّ شد
 جای رحمت با غضب شد چون بخدمت با خطا شد

چونکه بر امر مبارک منتخب گشتند هریک
 خاطر افراد اینک دائم از محفل رضا شد
 اهل محفل بی موجب خالی از فکر و مناصب
 هر یک از تکلیف واجب خادم اهل بها شد
 اندرین ماه مبارک سال محفل گویم اینک

حمد ایزد محفل روحانی و شورا پیا شد

ص ۵۷

اما مثل " القلیل یدلّ علی الكثير " که در لوح احبّای شیراز نقل شده از امثال تازی است و شرحی در باره آن در ذیل " القلیل یدلّ " در کتاب امثال و حکم دهخدا (ج ۱، ص ۲۶۸) مندرج گردیده است .
 در باره قضایای مربوط به تعمیر بیت مبارک حضرت ربّ اعلی در شیراز که در لوح جناب آقا میرزا آقای افغان مطرح شده در الواح دیگر مشار الیه نیز نکاتی مندرج است که برای توضیح مطلب فقراتی از آنها را ذیلا نقل می نماید :
 ایها الفرع الرفیع من السدرۃ المبارکه مصائب و وبلائی وارده بر اهل آن اقلیم فارس شدید شده است و امتداد یافته است اگر چنانچه رفع این بلا و دفع این مصائب بی منتی را بخواهند باید مسجدی را که جنب بیت مقدّس است تعمیر نمایند و در آنجا تضرّع و تبتلی و ابتهال و توجّعی و عجز و نیازی مجری دارند و دفع بلا خواهند و کشف ضرّا جویند تیر دعا در هدف استحایت کارگر گردد و به کلی این بلا مندفع شود و ذلک وعد غیر مکذوب بل مسطور فی لوح محفوظ
 عند ربّک العزیز القیوم ...

ایها الفرع الرفیع من السدرۃ المبارکه چندی از پیش در خصوص تعمیر مطاف ملکوتیان و کعبه رحمانیان مرقوم نموده بودید ... تعمیر بیت مکرم از فرائض فوریه است طرفه العین تأخیر جائز نه اما بر بنیان اصلی باید باقی و بر قرار ماند قطعاً تغییر و تبدیلی نیابد ... تعمیر بیت مقدّس مبارک ملاحظه فرمائید که چقدر مهمّ است که این عبد تعهد نمود که اهل فارس اگر تعمیر نمایند آفات مستولیه بکلی زائل گردد و مرقوم نمود که این قضیه را مدار حقیقت و بطلان قرار

دهند .

چرا ظرف مرا بشکست لیلی
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه بند که بتاريخ ۱۳ ذی
 قعدة ۱۳۳۹ ه . ق . مورخ است چنین میفرمایند :
 ای ثابت بر پمان نامه که به تاریخ چهارم صیام ۳۳۹ مورخ بود رسید . . . همیشه
 مشمول لحظات عین محبت بوده و هستی لهذا اگر فرض نمائیم کلهه شدیدی
 مرقوم گردید این من باب چرا ظرف مرا بشکست لیلی است . . .
 مصرع منقول مصرع ثانی این بیت است :
 اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی
 گوینده این بیت بر بنده معلوم نیست اما حکایت شکستن ظرف مجنون در لیلی و
 مجنون جامی شرح ذیل آمده است :
 . . . مجنون چو شنید این بشارت برخاست بموجب اشارت
 بگرفت بکف شکسته جامی میزد بحریم دوست گامی
 آن دلشده چون رسید آنجا صد دل شده پیش دید آنجا
 بر دست گرفته کاسه یا جام دریوزه گرش ز خوان انعام
 هر کس ز کف چنان حبیبی می یافت بقدر خود نصیبی
 مجنون از دور چون بدیدش عقل از سر و جان ز تن رمیدش
 پیخود شد و میل خاک ره داشت خود را بجیل پیا نگه داشت
 چون نوبت وی رسید بی خویش آورد او نیز جام خود پیش
 لیلی وی را چو دید و بشناخت کارش نه چو کار دیگران ساخت
 ناداده نصیب از آن طعامش کفلیز زد و شکست جامش
 مجنون چو شکست جام خود دید گویا که جهان بکام خود دید

آهنگ سماع آن شکستن چون راه سماع ساخت مستش
 می بود بران سماع رقص میزد با خود ترانه خاص
 کالعیش که کام شد میسر عیشی بتمام شد میسر
 همچون دگران نداد کامم وز سنگ ستم شکست جامم
 با من نظریش هست تنها زان جام مرا شکست تنها

بی‌پرده شکست من بختست
 آن سنگ که زد بجام من فاش
 کارم ز شکست او درستست
 تا در صف واقفان این راز
 زان کاسه سرشکستیم کاش
 گر جام مرا شکست یارم
 آزرده نگشته باشدش دست
 کان لحظه مرا که جام بشکست
 هفت اورنگ ، ص ۸۸۵ - ۸۸۶

در اشاره به این قصه حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرماید :
 ای بنده صادق حق در ساحت یاران الهی مذکوری و در انجمن دوستان معنوی
 مقبول از یاران حدّی بینی و یا شدّی ملاحظه کنی شکر کن که ملحوظ نظرشان
 گشتی و منظور بصرشان گویند که لیلی اقداح دیگران پر از حلّوی شکرین
 مینمود و کاسه مجنون می شکست چون از مجنون پرسیدند گفت این دلیل
 عنایت و محبت است لهذا شما محزون مشوید بلکه ممنون گردید ...
 مکاتیب ، ج ۶ ، ص ۳۳

ص ۶۰

چرخ برخوانده
 تا مجره بر دریده
 نامه قیامت
 جامه را
 بیت از مثنوی مولوی (دفتر سوم ، بیت ۴۷۱۸) است ، ن ک به ذیل : " آسمان
 میگفت ... "

ص ۶۱

چرخ گردون کین چنین نغز و خوش و زیباستی
 صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
 حضرت عبدالبهاء در خطابه ای که به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۱ م در جمع احبای
 الهی ایراد فرموده اند چنین می‌فرماید :
 الحمدلله خوب جمعیتی است بسیار بسیار نورانی است روحانی است آسمانی ،
 چرخ گردون کین چنین نغزو خوش و زیباستی - صورتی در زیر دارد آنچه در
 بالاستی ، یعنی آنچه در عالم بالاست یک انعکاس در موجود دارد حالا الحمدلله
 این مجلس ما صورت ملاء اعلی است ، مثل آفتاب روشن است و این دیده شده

که عالم اعلیٰ عالم محبت است ، در ملاء اعلیٰ اتحاد و اتفاق است در ملاء اعلیٰ مقصود مقصود رحمانی است ، الحمد لله اینجا هم همان طور است لذا اگر بگویم این مجمع آسمانی است راست است چرا که هیچ مقصدی جز رضای خدا ندارد ...

و حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز محافظین راه دیلیجانس بین رشت و قزوین عرّ صدور یافته چنین میفرماید :

هو الله میرفندرسکی میگوید : چرخ گردون کلین چنین نغز و خوش و زیباستی

• صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی . جهان ملکوت را راه راستی و آن راه را راهدار و راهنما و محافظانی . حال شما محافظ این راه دیلیجانس در زمین هستید امیدوارم که زیر صورت عالم بالا باشد یعنی در راحت و انتظام آن طریق بکوشید و رفیق و انیس یاران شفیق باشید . عابرن آن سبیل از یاران نهایت رضایت را از شما اظهار می نمایند علی الخصوص جناب قائم مقام میفرماید که آن یاران بجمع عابرن مهربان هستند و بقدر امکان در خدمت مسافران جانفشانی مینمایند لذا عبدالبهاء بتحریر این نامه مختصر پرداخت تا مفصل آنرا از لوح دل و جان بنهایت دقت بخوانید . امیدوارم که همواره رهروان را آیت

ص ۶۲

الطاف یزدان باشید و جمیع ملل و نحل از حسن معامله شما در نهایت ممنونی و خوشنودی باشند . و علیکم البهاء الابهی

عبدالبهاء عباس

چنانچه تصریح فرموده اند بیت منقول از میر فندرسکی است و در مطلع قصیده ای آمده که تمام آن در ذیل : " این سخن را ... " نقل شده است . نیز ن ک به ذیل : " صورتی در زیر ... "

ص ۶۳

چشم باز و گوش و (؟) باز و این ذکا
خیره ام در چشم بندی خدا

حضرت بهاء الله در لوحی که به امضای میرزا آقا جان خادم الله عرّ صدور یافته چنین میفرماید :

له الحمد والمنّة و له الذكر و الثناء و العظمة و له القدرة و الرفعة ... از
مقتدر قدیر میطلبم بهمت اولیائش عالم را از ضغینه و بغضا و ظلم و تعدی و نزاع
و فساد و جدال و جمیع اعمال شنیعه مذمومه مقدّس و منزّه فرماید در لیلای و ایام

از لسان مالک انام این فقره جاری و نازل البتّه آثارش در ملک ظاهر شود و عالم از غبار غرور و دخان بیدانسی پاک گردد اگر بی شعورهای اهل بیان و همج رعاع اهل فرقان بگذارند عالم یک قطعه از جنّت مشاهده شود ، بقول شعرای قبل عجب چشم بندی است الی آخر بدون آنکه خون ریخته شود و یا اذیت و راد گردد روح اخذ میشود هزار و دوست سنه و ازید کتاب الهی یعنی فرقان را تلاوت نمودند و یک حرف آنرا ادراک نکردند صد هزار رحمت بر اهل فرقان چه که آن حزب از اوّل در دبستان اوهام بقرائت کتب ظنون مشغول بودند و لکن اهل بیان بچشم خود مشاهده نمودند که آنچه در دست بوده از ناحیه و توابع و جابلقا و جابلسا و قائم کلّ کذب و افترا بوده و ثمره اعمال آن فرقه باغیه شهادت نقطه اولی روح ما سواه فداه گشت این فرقه بیانیه هم بر همان قدمها مشی مینمایند و همان حرفها بمیان آمده ...

اشاره جمال قدم به قول شعرای قبل شاید ناظر به بیت مولوی در مثنوی (دفتر سوم ، بیت ۱۱۰۹) باشد که میفرماید :

چشم باز و گوش باز و این ذکا
و نیز ن ک به ذیل : " حیرتم در چشم بندی ... "

ص ۶۴

چشم بدت دور ای بدیع شمائل
حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب آقا سید یحیی عزّ صدور یافته
چنین میفرمایند :

هو الله ای ثابت بر پیمان از قرار اشارات و بشارات حضرات نسوان خدا به شما
نجل نجیبی عنایت شده است که در نهایت صباحت و ملاححت است یعنی ثانی
اثنین جناب قدسی الالقب است پس باید این بیت را خواند ، چشم بدت دور ای
بدیع شمائل ، مزاح نمودم که سبب انبساط گردد ، اسمش را ادیب نهید بلکه
انشاء الله در سبیل حبّ جمال مبارک رشید شود . امة الله ورقه رحمانیه را
تکبیر برسانید والسلام . ع ع

و نیز ن ک به ذیل : " نام تو میرفت ... "

مصرع منقول از سعدی است و تمام غزل محتوی این مصرع در ذیل : " پرده چه
باشد ... " نقل شده است . بیت سعدی چنین است : " چشم خدا بر تو ای بدیع شمائل -

یار من و شمع جمع و شاه قبائل " .
 مخاطب لوح فوق آقا سید یحیی پسر میرزا محمد علی نهری و زهراء خانم است و
 در لوح جمال قدم که به مناسبت ازدواج آنان عزّ صدور یافته (ادعیه محبوب ،
 ص ۹۲۱ - ۲۹۸) آقا سید یحیی به " عبدالبهاء ملقب شده است . آقا سید یحیی با
 خانم افندی که صبیبه سلطان الشهداء بود در سنه ۱۳۰۷ ه . ق . ازدواج نمود و از این
 ازدواج انسی افندی (ملقب به قدسی که در لوح مبارک به نام او اشاره شده) ،
 خورشید خانم و فرزند پُری که در لوح فوق به " ادیب " تسمیه شده به وجود آمدند .
 فاطمه خانم مسمی به منیره خانم که خواهر آقا سید یحیی بود به حباله نکاح حضرت
 عبدالبهاء در آمد .

ص ۶۵

اصطلاح " ثانی اثین " که در لوح آقا سید یحیی مذکور شده اصطلاحی قرآنی
 است خداوند در سوره توبه (۹) آیه ۴۰ چنین میفرماید :

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا
 إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنْ إِنَّ اللَّهَ
 مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيْدِيَهُمْ يَجْنُودٌ لَمْ
 تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ
 هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

مضمون کلام الهی آن که وقتی کفار مکه رسول خدا را از آن شهر بیرون کردند
 خداوند او را نصرت فرمود و آن گاه که آن دو تن در غار بودند یکی از آنان به
 دیگری گفت مترس زیرا خدا با ماست ، در آن هنگام خدا آسایش و آرامش خاطر بر او
 فرو فرستاد و او را با جنود غیبی خود مدد فرمود .
 این آیه مبارکه راجع به ایامی است که کفار قریش رسول الله را مجبور به ترک
 مکه نمودند و آن حضرت امیر المومنین را در بستر خود خوابانید و با ابوبکر از
 برابر دیدگان قریش عبور نموده در غاری سکنی گزیدند . چون کفار قریش به در
 غار رسیدند هیاهوی آنان ابوبکر را مضطرب ساخت . در این حالت رسول خدا به او
 فرمودند خائف نباش زیرا خدا با ماست .

چشم بگشائید بردارید علم
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب استاد آقا علی اکبر در رفسنجان چنین میفرماید:
 هو الله ای ثابت مستقیم نامه شما رسید دلیل جلیل بر ثبوت قدم در این سبیل
 بود رویائی که دیده بودید دوی هر دردمند علیل ولی هر ناقص را هزار برهان
 مقاومت اوهام ننماید زیرا انوار ساطعه شمس حقیقت خفاش صفت را کوری
 چشم و مورث خشم . لهذا آنان را باید بخود وا گذاشت ، ذرهم فی خوضهم
 یلعبون . و ما لهؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثا . باری اشعاری که در عالم
 رویا القا شده بود مصراع اول چشم بگشائید بردارید علم و در بیت ثالث مصراع
 ثانی ، شرط ایمان یفعل الله ما یشاء است . اما سه فرد دیگر ، لطف حق بین آفتاب
 انور است - روشن است و بر حقیقت رهبر است . نفحه گلشن عبیر و عنبر است - هر
 مشامی خوش زمشک اذفر است . لیک محروم است مزکوم غبی - سر قرآن
 کی نصیب هر صبی . پس بموجب این مصراع اخیر بیت پنجم چشم پوشانید از
 این ناکسان را مجری دارید ، ذرهم فی خوضهم یلعبون . و علیک البهاء الابهی .

ع ع

فهم دقیق مندرجات این لوح مبارک محتاج مراجعه به عریضه واصله از استاد
 علی اکبر است که متاسفانه حقیر به آن دسترسی نداشته است اما با توجه به
 مندرجات لوح چنین پیداست که در عالم رویا ایاتی به استاد علی اکبر القاء شده
 و او در ضمن شرح رویای خود آن ابیات را که لا اقل پنج بیت بوده به حضور حضرت
 عبدالبهاء معروض داشته است . حضرت عبدالبهاء پس از وصول نامه استاد علی اکبر
 و ملاحظه ابیات ، در بعضی از مصاربع آن تصحیحاتی معمول فرموده و مطابق
 مندرجات لوح مبارک سه بیت دیگر نیز بر آنچه در رویا بر او القا شده بوده اضافه
 نموده اند از تزئید این سه بیت میتوان چنین نتیجه گرفت که ابیات دیگر را نیز
 حضرت عبدالبهاء در عالم رویا به استاد علی اکبر القا فرموده بوده و بعد آن ابیات

در

عالم شهود به تصحیح و تکمیل هیکل اطهر فائز گردیده است . بر اساس مندرجات
 لوح مبارک مصاربع و ایاتی که در این قطعه مشخص و معلوم است به شرح ذیل

میباشد

:

بیت اول چشم بگشائید بردارید علم
 بیت دوم
 بیت سوم شرط ایمان یفعل الله ما یشاست
 بیت چهارم
 بیت پنجم چشم پوشانید از این ناکسان
 بیت ششم لطف حق بین آفتاب انور است روشن است و بر حقیقت رهبر است
 بیت هفتم نفعه گلشن عبیر و عنبر است هر مشامی خوش ز مشک اذفر است
 بیت هشتم لیک محروم است مزکوم غبی سرّ قرآن کی نصیب هر صبی
 عبارت عربی " ذرهم فی خوضهم یلعبون " قسمتی از آیه ۹۱ در سوره انعام (۶) است ، به این مضمون که پس از اتمام حجّت بر کفّار و مخالفین آنها را به حال خود بگذار تا با بازیچه های خود سرگرم باشند . فقره عربی دیگر موجود در همین لوح قسمتی از آیه ۷۸ در سوره نساء (۴) است ، به این مضمون که چرا این قوم جاهل از فهم کلام دور و مهجورند ؟

ص ۶۸

چشم مگو یک قرابه باده خلر
 زلف نگویک لطیمه عنبر سارا
 حضرت عبدالبهاء در لوح " امة الله رضوان الملوک " میفرماید :
 ای کنیز جمال ابهی جناب تمدن علی وزن تدرج در کوه و بیابان فرنگ
 بی درتگ غلطان غلطان کوشید تا خود را به شیراز خوش آواز برساند مختصر این
 است با وجود زینت فرنگ و لطافت آب و هوا و رنگ و خوشی آهنگ و
 گلستانهای قشنگ و نعمتهای رنگارنگ جناب تمدن همه را تصدق شما نمود و
 به فارس در کمال سرعت تاخت ملاحظه کن که چقدر مهربان است ولی اگر هیمنه
 عبدالبهاء نبود این را بدان که به کلّی در آن صفحات درنگ مینمود ولی
 تازیانه به کار رفت ، بهانه نماند ، سیر روز آروز و شبانه استمرار یافت تا به
 کاشانه خویش شتافت الحمد لله دیده هایش روشن شد یعنی بعد از آن که مشاهیر
 حکمای اوروپ عملیه اجرا نمودند و امید قطع کردند پس موهبتی از خدا شد که
 این چشم در نهایت رمد شفا یافت حال با دو چشم چون نرگس شهلا وارد بر شما

خواهد شد ، چشم مگو یک قرابه باده خَلر - زلف نگو یک لطیمه عنبر سارا . ولی
 عنبر سارا را به مقرض اثری نگذاشته گویا میترسد که سفیدی نمایان شود زیرا
 ریشه ریش را کنده است معلوم نمیشود یعنی جوان شده است ناتوان بود توانا
 گردیده و مانند گوی در میدان کامرانی میغلطد . و علیک البهاء الابهی .
 بیت منقول در لوح فوق از قآنی شیرازی است که در قصیده ای در ستایش
 محمد شاه چنین می گوید :
 ... زلفش از جنبش نسیم چو رقاص گاه پایان فتاد و گاه بیالا
 چشم مگو یک قرابه باده خَلر زلف مخوان یک لطیمه عنبر سارا
 حلقه زلفش کلید نعمت جاوید مرده وصلش نوید دولت دنیا

ص ۶۹

مات شدم در رخس چنانکه تو گفتی او همه خورشید گشت و من همه حربا ...
 دیوان قآنی ، ص ۷
 در باره کلمه " لطیمه " در پاورقی صفحه ۷ دیوان قآنی چنین آمده است :
 لطیمه بفتح لام بمعنی مشک و نافه مشک و بازار عطر فروشانست و در حاشیه
 چاپ کلهر بنقل از صحاح لطیمه بفتح لام بمعنی " جای طیب " گرفته شده است .
 مقصود از " جناب تمدن " که از حالات او در لوح فوق به طنز یاد شده میرزا
 عبدالحسین تمدن الملک شیرازی است که بامرالله اقبال نموده از مشاهیر بهائیان
 گشت و در سفر حضرت عبدالبهاء به غرب نیز از جمله همراهان بود ولی بعدا به ازلیه
 پیوست و مردود و مطرود حضرت عبدالبهاء گردید . برای ملاحظه شرحی از
 حضرت عبدالبهاء در باره تمدن الملک به ذیل " من آنچه شرط ... " مراجعه فرمائید .
 میرزا حبیب الله قآنی پسر میرزا علی گلشن در سال ۱۲۲۲ ه . ق . در شیراز متولد
 شد و تحصیلات خود را در همان شهر آغاز نمود . سپس در مشهد به ادامه تحصیل
 علوم متداوله مشغول شد و بعد در طهران مسکن نموده به دربار قاجار راه یافت .
 قآنی در سال ۱۲۵۹ ه . ق . به شیراز مراجعت نمود و تا سال ۱۲۶۲ ه . ق . در آن مدینه
 اقامت داشت . سپس به طهران برگشت و در پنجم شعبان ۱۲۷۰ ه . ق . در این شهر
 وفات یافت . قآنی که از معروفترین شعرای دوره قاجاریه است نگابی بنام پریشان
 به سبک گلستان سعدی تصنیف نموده و دیوان اشعار او نیز چاپ و منتشر شده است .
 قآنی قصیده معروف خود با مطلع " مقتدای انس و جان آمد پدید " را در وصف

مهدی آخر زمان سروده است .
 برای مطالعه شرح احوال و آثار قائنی به مقدمه مفصل آقای محمد جعفر محبوب
 بر دیوان حکیم قائنی شیرازی (ط : امیر کبیر ، ۱۳۳۶ ه . ش .) مراجعه فرمائید .
 معلّم حبیب آبادی نیز در مکارم الآثار ، ج ۳ ، ص ۷۴۵ - ۷۴۹ مراجع شرح احوال
 قائنی را بدست داده است .

ص ۷۰

چگونه سر زنجالت برآورم بر دوست
 که خدمتی بسزا برنیامد از دستم
 حضرت بهاءالله در یکی از الواح چنین میفرمایند :
 ای عبد حزین که در ارض حزن جالس شده و از جوهر حزن مرزوق گشته ... ب
 جمیع لطمات که شنیدید و گویا که اعظم از آن در ملک ظاهر نشده ، آئی نمیگذرد
 مگر آنکه از طلعات قدس و وجهات انس رم میکنم و نجلت میبرم زیرا که
 خدمتی از دست این عبد حزین برنیامد که موجب سرور حضرتشان شود نیکو
 است این بیت در این مقام ، چگونه سر زنجالت برآورم بر دوست - که خدمتی
 بسزا برنیامد از دستم ...
 و حضرت بهاءالله در اثری که از لسان میرزا آقاخان خادم الله خطاب به " حضرت
 اسم الله م ه " در طهران عترّ صدور یافته و به تاریخ ۴ محرم سنه ۱۳۰۱ ه . ق .
 مورّخ است چنین میفرمایند :
 سبحانک یا من یسمع حنین المقربین بما ورد علی اولیائک و اصفیائک ... اول
 دستخط آن حضرت این بیت مرقوم ، چگونه سر زنجالت برآورم بر دوست - که
 خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . بعد از عرض این کلمه از ملکوت بیان ظاهر لله
 الحمد اقبال ظاهر و حبت مشرق و کلمه ات ناطق و رجلت قائم و عملت
 مقبول و مشکور . نجلت و اسف و ندامت از برای نفوسی است که به نور عدل
 فائز نشدند و مابین نور و ظلمت فرق نگذاشتند . ذئب را منصب شبانی بخشیدند
 و خائن را نگهبانی دادند . جهلا را علما اخذ نمودند . این الابصار و این الآذان
 از حق جل جلاله می طلبیم کلّ را بنور انصاف منور دارد و به طراز عدل مزین
 انتهی . فی الحقیقه این فرد بسیار سبب رقت این عبد و جمعی شد یک حرف که بجا

واقع می شود عندالله احب است از صد هزار کلمه ...
حضرت عبدالبهاء در لوح احبای الهی در خوی و مناطق اطراف آن چنین

ص ۷۱

میفرمایند
ای یاران عزیز عبدالبهاء! ید قدرت الهیه چون خیمه عزت ابدیه وحدت عالم انسانی را در قطب امکان برافراخت ابواب رحمت کبری بر روی همه ما بگشاد و در کلمات مکتونه خطابات رحمانیه فرمود و بعنوان ای بندگان من سرافراز کرد ، نسبت بخویش داد و از اضطراب و تشویش برهاند . خوان نعمت گسترد صلاهی عام زد و از هر مائده آسمانی و نعمت رحمانی و موهبت سبحانی مهیا فرمود از هر بار گران نجات داد و از هر حمل ثقیل آزاد کرد باو امر و نواهی و تعلیمی امر فرمود که روح را جان بخشد و جانرا بجانان رساند . جمیع احکام گشایش است نه تضییق ، اطلاق است نه تقیید ، روح و ریحان است نه تحدید . در جمیع احکام و شرایع سالفه جهاد است و تیغ و کمان و سهم است و سنان و شمشیر است و زنجیر و تهدید است و ضرب اعناق هر جبار عنید . اما این بار گران را جمال مبارک دور بدیع از یاران بینداخت و نزاع و جدال حتی لجاج را نسخ و فسخ فرمود و عاشروالادیان بالروح و الريحان تاسیس کرد . با جمیع ملل و ادیان ما را خیر خواه و مهربان فرمود و با جمیع قبائل معامله باحسن فضائل امر نمود ، حتی دشمنان را دوست شمرد و بیگانگان را آشنا جلوه داد و اغیار را یار دانست این بغض و عدوان و استعمال سهم و سنان چه بار گرانی بود بالعکس لطف و احسان چه قدر سبب روح و ریحان است . حال بشکرانه این الطاف بیپایان باید بموجب وصایا و نصایح و تعالیم و اوامر جمال مبارک قیام نمائیم و بجان و دل بکوشیم که از این صهای الهی جام سرشار بنوشیم و بگفتار و رفتار و کردار اسرار پردازیم و محبت و مهربانی نمائیم و بویا و صفا ثابت کنیم که کل بنده آن آستانیم و صادق و ثابت و پاسبان و بهائیان حقیقی هستیم نه بلفظ و لسان عبدالبهاء آرزوی آن نماید که دربندگی درگاه بهاء سهیم و شریک یاران باشد ولی منحجول و شرمسار است و شب و روز ناله و ندبه نماید و این بیت را تکرار کند ، چگونه سر ز نجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . وعلیکم البهاء الابهی . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا مهدی اخوان الصفا چنین میفرمایند :

هو الله ای یار مهربان نامهء اخیر در اسکندیه وصول یافت با وجود نهایت ضعف و نفاقت جواب مرقوم میگردد تا تلافی مافات شود در این سفر شب و روز مشغولیت بدرجه ای بود که ادا فرصت تحریر نبود لهذا قصور حصول یافت حال با وجود نفاقت چون فرصتی هست لهذا بنگارش جواب پرداختم آن یار موافق همیشه در نظر بود و از اعتمادی که باو داشتم قلب مطمئن و نفس مستبشر بود فی الحقیقه زحمت زیادی کشیدی جانفشانی نمودی آرام نگرفتی همواره بی سرو سامان بودی نه راحت صبحگاهی و نه آسایش شبانگاهی با عبدالبهاء همعنان بودی جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء ما را تربیت فرمودند و پرورش ندادند که راحتی کنیم یا به نعمتی (؟) رسم یا شادمانی کنیم یا کامرانی نمائیم در ازندان ایام بسر بردند ما تربیت فرمودند که از بادهء ناکامی سرمست گردیم و تحمل هر مشقتی نمائیم تا در طینت مانیت صادقه خدمت بامرالله سرشته گردد و در جانفشانی بی اختیار گردیم دمی نیاسائیم و راحت نجوئیم حال الحمدلله تو موفقی و عبدالبهاء محروم ، چگونه سر زنجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . الحمد لله از سفر بمازندران نتایج حمیده حاصل شد امیدوارم که روز بروز بهتر شود و این نار موقدهء الهیه شعله بیشتر زند جمیع یاران الهی را تحیت ابدع ابهی برسان

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر به اعزاز جناب آقا میرزا علی داماد آقا میرزا حسین عطار عرّ صدور یافته چنین میفرمایند :

هو الله ای واله جمال ابهی چه نگارم که با دلی سوخته و رخی افروخته در دبستان عبودیت دلبر ابهی تا بحال درس و سبقی نیاموخته ام و این سبب رقت این قلب پر حسرت است ، فنعن ما قال : چگونه سر زنجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . این عبد در آتش این حسرت میگذازم . یاران باید که همتی نمایند و در میدان بندگیش قوت و صولتی بنمایند و گوی سبقی برابند تا این جان پژمژدهء افسردهء عبدالبهاء روح و ریحان یابد و امیدوار گردد

هذا

سبب حیاتی و هذا وسیله مسرّاتی و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع
 و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی خلیل در قزوین چنین میفرمایند :
 هو الابهی ای خلیل جلیل قربان روی منور که آفاق روشن نمود و خوی معطر
 که مشامها گلشن کرد . آنی از یادت فارغ نیستم و از ذکرت غافل ، چکنم کثرت
 مشاغل و احزان و قوّت و عظمت امتحان و طوفان افتتان مانع از تقریر و تحریر
 است . جمال مبارک روحی لعنته السّامیّة الفداء چه ناله ها در نیم شبها
 میفرمودند و چه حنین و این از قلب مبارک بر میخواست و میفرمودند به
 اصحاب حمل فلان ثقیل است . حال مشهود گشت چه که شب و روز در این
 حسرتم که خدمتی از دست برنیاید و به اطاعتی موفق نشدم ، چگونه سرز
 نجات برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . والبهاء علیک و
 علی کلّ ثابت علی الميثاق ... ع ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که در رمله اسکندریه به تاریخ ذی الحجة
 ۱۳۲۸ ه . ق . به اعزاز جناب آقا عبدالمهدی هائی در اسکندرون عرّ صدور یافته چنین
 میفرمایند :

ای سلیل آن شخص جلیل نامهء شما را از عکا به اقلیم ماه کنعانی فرستادند ... و من
 نیز در اقلیم مصرم از بقعهء مبارکه هرچند دورم ولی بعبودیت آستان مقدّس
 مشغولم فوز بمطاف ملاء اعلی و استفاضه از آن فیوضات لاتناهی اعظم آمال
 بندگان حضرت کبریاست ولی در این ایام عبودیت درگاه احدیت یعنی خدمت
 بعبهء رحمانیت نیز عظیم است تا بحال ایامی بقصور گذشت بلکه من بعد
 بقطره ای از بحر عبودیت فائز گردم ، نعم ما قال : چگونه سر زنجالت برآورم بر
 دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم ...
 و همچنین در لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است :
 ای ثابتان ای ثابتان شکر کنید خدا را که بشرف و موهبت کبری فائزید و
 بخدمت احبّاً قائم در عرصهء وجود هر کسی مظهر فضل وجود گردد ناصیه و

خود را بغبار نعال یاران غبار آلودنماید و این سببیه را باید مقام محمود دانست
 عزّت و منقبتی اعظم از خدمت دوستان حضرت احدیت نه و شرف و منزلتی

اتم از عبودیت آستان ربوبیت نیست الحمد لله شما در این مقام موید و موفقید تا بینیم ما چه خواهیم کرد انشاءالله بعون و عنایت حقّ این عبد نیز موفق خواهد گشت فنعم ما قال ، چگونه سر زنجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا برنیامد از دستم . و علیکم التّحیّة والثناء . ع ع مکاتیب ، ج ۸ ، ص ۴۵ - ۴۶ و حضرت عبدالبهاء در لوح " حضرت اسمین جناب حاجی آقا محمد " در اسکندریه چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان نامه های شما رسید و بدقت تمام ملاحظه گردید . تنگی امور و کثرت دیون و عسرت محزون این عبد را محزون نمود فی الحقیقه آن شرکت بنام اهل حقّ شهرت یافته این ضیق و عسرت باعث کدورت گردید ولی در این چند سال انقلاب ایران معلوم لهذا خدا میداند که این عبد به چه زحمت و مشقتی اداره امور نمود و مراجعت بجائی بی نهایت ناگوار بود توکل بخدا کرده هر قسمی بود ایّامی بسر آمد لهذا نتوانستیم که اعانت مخزن نمائیم و از این جهت نجل و شرمساریم ، چگونه سر زنجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب آقا میرزا عبدالحسین خان " در تربت چنین میفرمایند :

ای سَمّی عبدالبهاء تو عبدالحسینی و من عبدالبهاء و این دونام هر چند بلفظ متفاوت ولی دالّ بر معنی واحد الحمد لله تو از عهده این عبودیت بر آمده و خواهی آمد نور این عبودیت در جبینت غایت نور مبین ولی عبدالبهاء در نهایت نجلت و شرم از عجز عظیم و نعم ماقال الشاعر : چگونه سر زنجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . آرزوی این مهجور آن است که یاران

ص ۷۵

غیور دست تضرّع و تبتّل گشایند و بملکوت ربّ جلیل عجز و زاری کنند که این فاقد الوجود را نصیبی از عبودیت واجب الوجود بهره و نصیب بخشد و ثمر مسرت بی پایان گردد . جمیع یاران را بنهایت محویت و فنا تحیت ابدی برسان . در هر صبحگاهی بعتبه نامتناهی سر بسجود آرم و طلب تائیدات ملیک وجود کنم که هر یک چون گل صدبرگ رائحه ظیبه بخرطه تربت بخشد آن خاک

تربت پاک شود آن اقلیم جنت النعیم گردد . و علیک البهاء الابهی . ع ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید :
 هوالله ای ثابت ثابت اکنون در مملکت مصر با یاران در نهایت روح و ریحان
 ایامی پیاد دوستان میگذرانیم و شب و روز در فکر آنم که بلکه بعون و عتایت
 حضرت احدیت عبدالبهاء نیز بعبودیتی موفق گردد و بخدمتی موید شود و
 تأسی باصحاب نماید شماها الحمد لله بآن موقّق و محظوظ ولی من از شدت
 نجات چگونه بر آورم بر دوست - مگر آنکه یاران دعا نمایند و عجز و ابتها
 فرمایند و مرا تأیید و توفیق طلبند . جمیع یاران تبریز را از شدت حبّ جام
 لبریزم و در طلب عنایت به درگاه احدیت سحرخیز . ع ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عبدالبهاء در بشرویه چنین میفرماید :
 هوالله ای ثابت بر پیمان نامه ۷ ربیع الاول (۱۳۲۹ ه . ق .) وصول یافت ولی
 به جان عزیز آن عبدالبهاء قسم که فرصت نامه مفصل ابدأ نیست لهذا به ایجاز
 پرداختم الحمد لله باب تأیید و عطا مفتوح است و امید چنان است که بر خدمت
 عالم انسانی قیام به ترویج آیات بینات و نشر نفحات موقّق و موید گردی . به
 درگاه احدیت به کمال ضراعت تبتل و ابتهال گردید که یاران موقّق به فصاحت
 بیان و جوهر تبیان گردند لسان فصیح بکشایند و نطق بلیغ بنمایند . مقصود از
 حرکت به مصر این بود که شاید بدرقه عنایت برسد و توفیق خدمتی حاصل گردد
 ولی هنوز این بیت شعر ورد زبان است که خدمتی بسزا برنیامد از دستم بلکه در
 مستقبل حرکت مذبوحی شود ...

ص ۷۶

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محرم در بمبئی چنین میفرماید :
 هوالله ای بنده درگاه بهاء مکتوب مرقوم ملحوظ گردید و مضامین مفهوم شد
 از قصور در عبودیت در آستان مقدّس مرقوم نموده بودید این قصور شامل عموم
 عبدالبهاء نیز هر دم در نهایت نجلت این بیت را قرائت مینماید ، چگونه سر ز
 نجات برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . ولی امید بعفو و
 الطاف است نه قصور و اعتساف از فضل حقّ تمنای غفران عصیان مینمائیم تا
 بزرگواری او قصور هر گاه کاری بدل بسرور و حبور و کامکاری گردد و لیس
 ذلک علیه بعزیز ...

و نیز حضرت عبدالباہا در پایان یکی از مکاتیب خود چنین میفرمایند :
 ... عبدالباہاء بجهت اعلاء کلمة اللہ و نشر نفعات اللہ از عتبہء مقدّسه کہ روح
 روان اوست هجرت نموده و از تقبیل آستان آرزوی دل و جان مہجور گشتہو
 محض اینکہ بلکہ موفق بخدمتی و عبودیتی شود و هیچ فکر و ترتیبی جز اعلاء
 کلمة اللہ ندارد ، چگونہ سر زنجالت برآورم بر دوست - کہ خدمتی بسزا بر نیامد از
 دستم . ع ع

حضرت عبدالباہاء بیت فوق را در لوح جناب حاجی عبدالحسین در اردکان نیز نقل
 فرمودہ اند و آن لوح در ذیل " نہ ہرکہ چہرہ ... " مندرج است .
 بیٹی کہ در آثار عدیدہ فوق بدان استشہاد شدہ از حافظ است کہ میفرماید:
 بغیر از آنکہ بشد دین و دانش از دستم
 بیا بگو کہ ز عشقت چہ طرف برستم
 اگرچہ خرمن عمرم غم تو داد بیاد
 بخاک پای عزیزت کہ عہد نشکستم
 چو ذرّہ گرچہ حقیرم بین بدولت عشق

کہ در ہوای رُخت چون بمہر پیوستم

ص ۷۷

سرامن	از	من	تا	عمریست	کہ	بادہ	بیار
نشستم		عیش	بہر	از	عافیت		بکنج
گو		نصیحت	ای	ہشیاری	زمردم		اگر
مستم		من	کہ	میفکن	بخاک		سخن
دوست		بر	برآورم	زنجالت	سر		چگونہ
دستم		از	نیامد	بر	خدمتی		کہ
نگفت		دلنواز	یار	آن	حافظ		بسوخت
خستم		خاطرش	کہ	بفرستم	مرہمی		کہ
۲۱۵	-	۲۱۴	ص	،	حافظ		دیوان

دربارہ بعضی از الواحی کہ نقل شد ذکر چند نکتہ ذیل مفید بہ نظر می آید :
 اوّل - شرح حال و خدمات آقا میرزا مہدی اخوان الصفا کہ یکی از الواح صادرہ
 خطاب بہ ایشان نقل گردید در کتاب مصابیح ہدایت ، ج ۴ ، ص ۴ - ۹۱ ، بہ تفصیل

مندرج است

دوم - مقصود از جناب حاجی خلیل در قزوین که لوح صادره خطاب به ایشان نقل شد جناب حاجی محمد ابراهیم خلیل قزوینی فرزند حاجی عبدالمجید است . حاجی محمد ابراهیم خلیل را سه پسر به اسامی حاجی محمد اسماعیل ، آقا نصرالله و آقا عبدالمجید و دو دختر به اسامی نوریّه و فاطمه بوده است . سوم - برای مطالعه شرحی در باره " اسمین " که یکی از الواح آنان نقل گردید به ذیل " با کریمان کارها ... " مراجعه فرمائید . چهارم - مقصود از جناب عبدالبهاء که یکی از الواح ایشان نقل شد پسر میرزا محمد حسن ضریر بشرویه ای است که خواهرزاده جناب ملاحسین بشرویه ای بوده است .

ص ۷۸

چنان	قط	سالی	بشد	در	دمشق
که	یاران	فراموش	کردند	عشق	

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا ابراهیم خطاط در تبریز چنین میفرمایند :

هوالله ای ثابت بر پیمان مدتی است که اثر کلک آن جناب ملاحظه نگردید ، چنان قط سالی بشد در دمشق که یاران فراموش کردند عشق . باری البتّه از احوال خویش خبر خوش بنگار زیرا در نزد من عزیزی و یار قدیمی و انیس و ندیم از فضل اسم اعظم امید چنین است که در هرجائی بخدمت نور مبین موفق باشی در آذربایجان ملتفت باشید که گاه گاهی مخبرین جرائد اروپا یا سیّاحان به آن صفحات آیند با آنان بنهایت محبت و مهربانی آمیزش نمائید تا بدانند که اهل بهاء چقدر خیرخواه و مهربان به نوع انسانند و از القآت و شبهات ناقضین و امتّ یحیی محفوظ مانند این مسئله بسیار مهمّ است ملاحظه داشته باشید و به جناب بنکدار و آقا میرزا حیدرعلی نیز سفارش از قول من نمائید . ع ع و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

هوالله ایها الشّهِید المجید ایادی امرالله ، مدتی است که از شما نه خبری نه اثری نه پیامی نه سلامی ، بقول شیخ ، چنان قط سالی بشد در دمشق - که یاران فراموش کردند عشق ...

بیت مذکور از سعدی است و در مطلع " حکایت در معنی رحمت با ناتوانان در

حال توانائی " در بوستان چنین آمده است :
 حکایت در معنی رحمت با ناتوانان در حال توانائی
 چنان قحط شد سالی اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق
 چنان آسمان بر زمین شد بخیل که لب تر نکردند زرع و نخیل

ص ۷۹

بخوشید سرچشمه های قدیم
 نبودی بجز آه بیوه زنی
 چو درویش بی برگ دیدم درخت
 نه در کوه سبزی نه در باغ شخ
 در آن حال پیش آمدم دوستی
 و گچه به مکت قوی حال بود
 بدو گفتم : ای یارِ پاکیزه خوی
 بغرید که سختی بغایت رسید
 نه باران همی آید از آسمان
 بدو گفتم : آخر تو را باک نیست
 گر از نیستس دیگری شد هلاک
 نگه کرد رنجیده در من فقیه
 که مرد ارچه بر ساحل است، ای رفیق نیاسایدو دوستانش غریق
 من از بی مرادی نیم روی زرد
 نخواهد که بیند خردمند ریش
 یکی اول از تدرستان منم
 منغص بود عیش آن تدرست
 چو بینم که درویش مسکین نخورد
 یکی را بزندان بری دوستان
 نماند آب ، جز آب چشم یتیم
 اگر بر شدی دودی از روزنی
 قوی باوان سست و درمانده سخت
 ملخ بوستان خورده مردم ملخ
 از او مانده بر استخوان پوستی
 خداوند جاه و زر و مال بود
 چه درماتدگی پشت آمد؟ بگوی
 مشقت به حد نهایت رسید
 نه بر می رود دود فریاد خوان
 کُشد زهر جائی که تریاک نیست
 تو را هست ، بط را ز طوفان چه باک ؟
 نگه کردن عالم اندر سفیه
 غم بی مرادان دلم خسته کرد
 نه بر عضو مردم ، نه بر عضو خویش
 که ریشی بینم بلرزد تم
 که باشد به پهلوی رنجور سست
 به کام اندرم لقمه زهرست و درد
 کجا ماندش عیش در بوستان ؟

بوستان ، ص ۵۸

ص ۸۰

چند خواهی پیرهن از بهر تن

تن رها کن تا نخواهی پیرهن
 میرزا محمود زرقانی در کتاب بدایع الآثار از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء
 چنین آورده است :

... حکایتی در مقام انقطاع فرمودند که احبای ایران اکثر اوقات پیاده سفر
 مینمودند هر جا خسته میشدند میخواستند در سایه هر درختی که میخواستند
 راحت می کردند یکی وقتی وارد امیری شد شخص امیر خواست هدیه ای باو
 بدهد باصرار یک پیرهن را باو داد بعد از آن چون در صحرا خسته شد پای
 درختی پیرهن را زیر سر گذاشته خوابید از وسوسه خیال خواب نرفت و مکرر
 دید که دزدی در خیال بردن پیرهن است آخر الامر برخاست پیرهن را دور انداخت
 و گفت تا این پیرهن و تعلق آن با من است من راحت نیستم پس راحت در ترک
 آن است چند خواهی پیرهن از بهر تن - تن رها کن تا نخواهی پیرهن انتهى .

بدایع الآثار ، ج ۱ ، ص ۲۷۱
 بیاتی که بدان استشهاد فرموده اند از مطلع قصیده غزای حکیم قآنی شیرازی
 است که در مناقب حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب بنظم درآمده است . چند
 بیت اول از این قصیده مطول بشرح ذیل است :

چند خواهی پیرهن از بهر تن	تن رها کن تا نخواهی پیرهن
آنچنان وارسته شو کز بعد مرگ	مرده ات را عار آید از کفن
مر بدن را رخت عریانی بپوش	پیش از آن کت خاک پوشاند کفن
عشق خواهی جام ناکاهی بپوش	فقر خواهی کوس بدمامی بزن
داعی ابلیس را از در بران	جامهء تلبیس را از بر بکن
تن بگاہ ای خواجه در تیمار جان	تا بکی جان گاهی از تیمار تن
جان مهذب ساز همچون جبرئیل	تن معذب دار همچون اهرمن

دیوان قآنی ، ص ۵۸۸ - ۵۸۹

ص ۸۱

چو	آهنگ	رفتن	کند	جان	پاک
چو	بر	مردن	چو	روی	خاک
حضرت	عبدالبهاء	در	رساله	چنین	میفرماید

... و این واضح و بدیهی است که حیات این عالم فانی چون نسائم صبحگاهی بی ثبات و در مرور در این صورت خوشا بزرگواری که در سبیل رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد، چو آهنگ رفتن کند جان پاک - چو بر تخت مردن چه بر روی خاک رساله مدنیّه ، ص ۸۳

بیستی که حضرت عبدالبهاء به آن استشهاد فرموده اند از سعدی است و در انتهای حکایت اول در باب اول کتاب گلستان آمده است . تمام آن حکایت به شرح زیر است : حکایت (۱) : پادشاهی را شنیدم که بکشتن اسیری اشارت کرد . بیچاره در حالتِ نومیدی به زبانی که داشت مَلِک را دشنام دادن گرفت و سَقَطِ گفتن که گفته اند : هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید .
 إِذَا يَأْسُ الْإِنْسَانُ طَالَ لِسَانُهُ كَسَنُورٍ مَغْلُوبٍ يَصُولُ عَلِيَّ الْكَلْبِ *
 اگر انسان ناامید شود زبان او دراز شود
 مانند کسنور مغلوبی که در راه علی کلب

وقتِ ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سرِ شمشیرِ تیز
 مَلِک پرسید که چه می گوید . یکی از وزرای نیک محضر گفت : ای خداوند جهان همی گوید (و) الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ . مَلِک را رحمت در دل آمد و از سرِ خون او در گذشت . وزیر دیگر (که ضداو بود) گفت : ابنای جنس ما را نشاید در حضرتِ پادشاهان جز براستی سخن گفتن . این مَلِک را دشنام داد و سقط گفت . مَلِک روی از این سخن در هم کشید و گفت : مرا آن دروغ پسندیده تر آمد از این راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خُبثی . (و) خردمندان گفته اند : دروغی مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز .

ص ۸۲

هر که شاه آن کند که او گوید
 بر طاقِ ایوان فریدون نبشته بود :
 جهان ، ای برادرِ نماند به کس
 مکن تکیه بر مَلِکِ دنیا و پشت
 چو آهنگ رفتن کند جان پاک
 گلستان ،
 حیف باشد جز نکو گوید
 دل اندر جهان آفرین بند و بس
 که بسیار کس چون تو پرورد و کُشت
 چه بر تخت مردن ، چه بر روی خاک
 ۵۸ - ۵۹

در توضیحات استاد یوسفی در باره این داستان از جمله چنین آمده است :
سقط گفتن : سخن درشت بر زبان آوردن ، دشنام دادن
اذیائیس .. : هرگاه آدمی نا امید شود زبان درازی کند ، چنانکه گربهء شکست خورده
نیز به سگ حمله آرد .

والکاضمین ... : سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۱۳۴ که متن و معنی آن چنین
است . : *الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ
النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ* : آنان کهدر فراخی و تنگدستی از مال خود
انفاق می کنند و خشم و غضب را فرو خورند و بر مردم بخشایند (نیکوکارند) و خدا
نیکوکارانرا دوست می دارد .

دروغی مصلحت آمیز ... : این سخن موضوع بحث و انتقادها شده است ، از جمله ،
رک : ادوارد براون ، تاریخ ادبی ایران ، جلد دوم ، ترجمه علی پاشا صالح ، تهران
، امیر کبیر ، ۱۳۵۸ ، ص ۸۹۰ ، هانری ماسه ، تحقیق درباره سعدی ، ترجمهء دکتر
محمد حسن مهدوی اردبیلی ، غلامحسین یوسفی ، تهران ، ۱۳۶۴ ، ص ۲۴۶ ،
۴۲ ح ، علی دشتی ، " دروغ مصلحت آمیز " آینده ، سال نخستین ، شماره ۳ (مهر
، ۱۳۰۴) ، ص ۱۵۶ - ۱۵۹ ، اعتصام زاده ، شماره ۵ (آذر ۱۳۰۴) ، ص ۲۸۹ - ۲۹۲ ،
درگاهی خاندانی کرمانی ، شماره ۵ ، ص ۳۰۷ - ۳۱۵ ، احمد بهمنیار ، " بر حکمت
سعدی نتوان خرده گرفتن " ، سعدی نامه ۶۴۹ - ۶۵۶ ، نیز برای اطلاع بیشتر از آراء
مختلف رک : علی پاشا صالح ، ترجمه تاریخ ادبی ایران ، تالیف ادوارد براون ، جلد
دوم ، ص ۹۵۷ - ۹۶۲ ، محاضرات الادباء / ۱ / ۱۲۳ .
بدیهی است باید حکایت را با دقت تمام خواند و نیز مورد خاص و روح شفقت
نویسنده را هم در نظر گرفت . مقصود سعدی آن است که لزوم پرهیز از " راستی

ص ۸۳

فتنه انگیز " چندان است که " دروغی مصلحت آمیز " بر آن ترجیح تواند داشت .
بنابراین او خواسته است بر این پرهیز تاکید کند و سخن او مربوط به چنین
موردی است نه حکمی کلی ، بخصوص که در همین کتاب (ص ۱۸۶) آمده است :
گر راست سخن گویی و در بند بمانی به زان که دروغت دهد از بند رهائی
فریدون : پادشاه پیشدادی و شخصیت مشهور داستانی در شاهنامه فردوسی .

برای ملاحظه شرح استاد یوسفی در باره سایر نکات مندرج در این قصه به کتاب گلستان ، ص ۲۳۳ - ۲۳۶ مراجعه فرمائید .

ص ۸۴

چو باده نوش کنی جرعه ای فشان بر خاک
حضرت عبدالبهاء در لوح صادره به اعزاز جناب آقا عزیزالله جذاب خراسانی
چنین میفرمایند :

هو الاهی ای خالص مخلص در دین الله بلایا و محن و آلام آن جناب در
سبیل الله فی الحقیقه چون امواج بحر و افواج برّ است و اگر چنانچه سنگ و حجر
بود ذاب و آب میشد لکن قوه توکل است که مقاومت مینماید و باید چنین باشد
تا در عرصه شهود واضح و مشهود گردد که احبای الهی را قوه ای غیر از این قوه
عنصری و طاقتی غیر از این طاقت جسمانی بوده و هست . در جمیع امور حتی
در حمل بلایا و رزایا سبیل حق را بجان و دل قبول نمودند و در نزدشان
مصیبت موهبت بود و بلایا عطایا . امیدواریم که محن و آلام شما من بعد خفت
کلیه حاصل کند زیرا زیاده از قسمت خویش برده این حالت نوبت ما باشد رفیق
این نمیشود که کلّ موهبت را تو از میان ببری انصاف هم خوب است ، چون باده
نوش کنی جرعه ای فشان بر خاک . ایام از قلت بلایا در سبیل محبوب آفاق به
بی حاصلی میگردد بلکه شما همتی کنید و سهمی نیز بما بدهید . باری در کلّ
احیان مذکور بوده و هستید همیشه بیاد شما مشغول بودیم دقیقه ای از خاطر
نرفته اید جمیع احبای الهی را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ فرمائید و از فضل جما قدم
امیدوارم که در آن صفحات از ریاض قلوب احبّا نفعات قدس نشر شود که مشام
دوست و بیگانه کلّ معطر گردد و الفضل ما شهدت به الاعداء محقق شود .
والبهاء علی کلّ من ثبت و ریح قدما علی عهدالله و میثاقه و تمسک بالعروة
الوثقی .
عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا علی اکبر در اردستان چنین میفرمایند:
هو الله ای مومن ممتحن ملاحظه فرما کح حضرت علی اکبر در ارض طف

ص ۸۵

چگونه جانفشانی نمود آن جانفشانی کامرانی و شادمانی بود حلاوت شهادتش

تاجحال کامها را شیرین مینماید و مذاق روحانیان را پُر از شهد و انگبین میفرماید حال تو جرعه ای از آن جام نوشیدی و شیرین کام گشتی اذیت و آزار و ظلم ستمکار سبب روحانیت ابرار گردد . جمال ابهی از افق بلا اشراق نمود و هیچ اذیتی نبود که بوجود مبارک وارد نیامد . حال دوستانش را نیز از خمخانه بلایش نصیبی و بهره ای ، چو باده نوش کنی جرعه ای فشان بر خاک ، و للارض من کاس الکرام نصیب ، و علیک التحیه والثناء .

مصرع منقول ناظر به مطلع غزل حافظ است که چنین میفرماید :
 اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک
 از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک
 برو بهره تو داری بخور دریغ مخور
 که بی دریغ زند روزگار تیغ هلاک
 بخاک پای تو ای سرو نازپرور من
 که روز واقعه پا وامگیرم از سر خاک
 چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه پری
 بمذهب همه کفر طریقتست امساک
 مهندس فلکل راه دیر شش جهتی
 چنان بیست که ره نیست زیر دیرمغاک
 فریب دختر رز طرفه میزند ره عقل
 مباد تا بقیامت خراب طارم تاک
 براه میکده حافظ خوش از جهان رفتی
 دعای اهل دلت باد مونس دل پاک
 دیوان حافظ ، ص ۲۰۳ - ۲۰۴

و نیز ن ک به ذیل : " و للارض من کاس ... " در کتاب ماخذ اشعار ، ج ۱ ، ص ۱۱۱ - ۱۱۴ و

نیز ن ک به ذیل " یا بیاد این ... " مصرع منقول یاد آور ایات مظهر جگراتی است که میگوید :
 ای دلبری که زلف تو دیو است و رخ پری
 در زیب و زینت از مه و خورشید بهتری
 خورشید را کجاست لب لعل جانفزای
 مه را کجاست سلسله زلف عنبری
 گریادت که زنده کنی کشتگان خویش
 بر خاک ریز جرعه جامی که میخوری
 مجمع الفصحاء ، ج ۳ ، ص ۱۱۷۲
 شرح حال جناب عزیزالله جذّاب که یکی از الواح صادره خطاب به ایشان نقل شد در کتاب مصابیح هدایت (ج ۷ ، ص ۴۴۸ - ۵۰۲) به طبع رسیده است

ص ۸۶

مقصود از علی اکبر در لوح آقا علی اکبر اردستانی ، علی اکبر پسر امام حسین بن علی بن ابی طالب است که از بطن لیلی بنت ابی مرّة تولّد یافت و در هجده سالگی در

سنه ۶۱ هـ ق. ۶۸۱/۰ م در واقعه کربلا با شمشیر مره بن منقذ به شهادت رسید . ارض
طف محلی نزدیک کوفه است که مشهد شهدای کربلا بوده است .

ص ۸۷

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت
چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی عزیز خان در قزوین چنین میفرمایند :
هوالبهی این (ای) ناظر الی الله در سبیل دوست معنوی و یار حقیقی جان و روان
و آسایش وجدان را فدا کن تا مظهر آثار بخشایش الهی از جمیع جهات گردی ، فنع
ماقال ، چون از او گشتی همه چیز از تو گشت - چون از او گشتی همه چیز از تو
گشت . این بیت تجنیس مع ترصیع است . باری من کان لله کان الله له . اگر از
مواهب جلیله ملکوت ابهی خبر گیری قسم به مربی غیب و شهود که از شدت
بشارت و سرور چون کرهء نار برافروزی و آتشی به قلب آفاق زنی و شمع روشنی
در زجاجهء امکان مشتعل نمائی و جان و دل را در سبیل جانان رایگان کنی .

والبهاء علیک عبدالبهاء ع ع
گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست اما در کتی که در باره علم بدیع به رشته تحریر
درآمده - نظیر کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی ، اثر استاد جلال الدین همائی
(ج ۱ ، ص ۸۶) - بیت مزبور نقل گردیده است .

تجنیس (جناس) بنا بر توضیح استاد همائی در کتاب فوق (ج ۱ ، ص ۴۸ - ۴۹) " آن
است که گوینده یا نویسنده در سخن خود کلمات هم جنس باورد که در ظاهر به
یکدیگر شبیه ، و در معنی مختلف باشند ... " اما اصطلاح ترصیع (مرصع) بنا بر
مندرجات کتاب استاد همائی (ج ۱ ، ص ۴۵ - ۴۶) " ... در اصطلاح بدیع آن است که
در قرینه های نظم یا نثر ، هر لفظی با قرینهء خود در وزن و حروف روی مطابق باشند
و این صنعت در حقیقت نوعی از سجع متوازی است که آن را به نثر و اواخر قرینه ها

اختصاص نداده باشیم " .
برای مطالعه شرح مربوط به حدیث " من کان لله کان الله له " که در لوح مبارک
نقل شده به مقاله این عبد که در مجلد پیام بهائی (شماره ۸۸ ، مارس ۱۹۸۷ م ، ص
۸-۶)

طبع رسیده مراجعه فرمائید .

چون برآمد شمس آن شق القمر
حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرماید :

... انشقاق قمر را معانی متعدده است ، محصور معنی ظاهر نبوده از آن جمله مقصود اضمحلال نفسی است که قبل از طلوع شمس احدیه از افق محمدیه ناس مستنیر از انوار علوم و حکم و معارف او بودند ، چون نفوسی که در کور مسیح قبل از ظهور جمال احمدی در مابین ناس دعوت بصراط مستقیم و منهج قویم مینمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح عیسوی و مکات مسیحی اقتباس نموده بودند از اسنشان ظاهر و ناس بهدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان در سبیل هدایت سلوک مینمودند چون نیر اعظم و شمس قدم از مشرق یثرب و بظحا ظاهر گشت این نفوس موفق بایمان نشدند و از آن شمس افق توحید مستضیی نگشتند ، لذا این نجوم ساقط و قمر منشق گشت ، چون برآمد شمس آن شق القمر . این است که در انجیل در علامات ظهور بعد میفرماید ، تتساقط النجوم والقمر لا يعطی نوره ابدأ . البته اشعه ساطعه که از شمس حقیقت ظاهر گشته رونق و جلوه هر کوکب منیری را نحو میفرماید . ع ع مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۶۲ - ۶۳

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز امة الله ربابه در طهران عتر صدور یافته چنین میفرماید :

ای ربابه رباب را نغمه بلند باید نه آهنگ خفی خفیف ، دردمند مباش با هوش و امیدوار گرد مقصد میسر گردد و دست مانع و هائل کوتاه شود دلبر تائید پرده براندازد و حقیقت بازار مجاز را کساد فرماید . چون شمع روشن شود ظلمت تاریکی نابود و مضمحل گردد ، چون برآید شمس انشق القمر . و علیک التحیة والثناء . ع ع

مصرعی که نقل فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب
از وی ار سایه نشانی میدهد شمس هر دم نور جانی می دهد

سایه خواب آرد ترا همچون سَمَرِ
 خود غریبی در جهان چون شمس نیست
 چون برآید شمس اِنْشَقَّ القمر
 شمس جان باقی کِش اَمَس نیست
 مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۱۱۶ - ۱۱۹

ص ۹۰

چون	بکوشم	تا	سرش	پنهان	کنم
سر	برآرد	چون	علم	کاینک	منم

ن ک به ذیل : " می بکوشم تا ... " و " سر برآرد چون ... "

ص ۹۱

چون	تجلی	کرد	اوصاف	قدیم
پس	بسوزد	وصف	حادث	را

حضرت بهاء الله در شرح وادی فقر در رساله هفت وادی چنین میفرمایند :
 ... و سالک بعد از ارتقای بمراتب بلند حیرت بوادی فقر حقیقی و ثنای اصلی
 وارد شود و این رتبه و مقام فنای از نفس و بقابی بالله است و فقر از خود و غنای
 بمقصود است و در این مقام که ذکر فقر میشود یعنی فقیر است از آنچه در عالم
 خلق است و غنی است بآنچه در عوالم حق است زیرا که عاشق صادق و حبیب
 موافق چون بلقay محبوب و معشوق رسید از پرتو جمال محبوب و آتش قلب
 حبیب ناری مشتعل شود و جمیع سرادقات و حجات را بسوزاند بلکه آنچه با
 اوست حتی مغز و پوست محترق گردد و جز دوست چیزی نماند ، چون تجلی
 کرد اوصاف قدیم - پس بسوزد وصف حادث را گلیم . و در این مقام واصل
 مقدس است از آنچه متعلق بدنیاست پس اگر در نزد واصلین بحر وصال از اشیاء
 محدوده که متعلق بعالم فانی است یافت نشود چه از اموال ظاهریه باشد و چه از
 تفکرات نفسیه بآسی نیست زیرا که آنچه نزد خلق است محدود است بحدود
 ایشان و آنچه نزد حق است مقدس از آن ...
 آثار ، ج ۳ ، ص ۱۲۹ - ۱۳۰

یتی که جمال قدم آن را نقل فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :
 وصف مطلوبی چو ضد طالبی است
 وحی و برق نور سوزنده نبی است

پس بسوزد وصف حادث را گلیم

چون تجلی کرد اوصاف قدیم

مثنوی ، دفتر سوم ، بیت ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶

ص ۹۲

چو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید
حضرت بهاء الله در لوحی که بامضای خادم الله به تاریخ ۸ شعبان ۱۳۰۰ ه . ق . به
اعزاز " جناب آقا علی اکبر " عزّ صدور یافته چنین میفرماید :
هو الله تعالى شأنه العظمة و الأقتدار في الحقيقة باید توجه و ذکر و بیان و
خضوع و خشوع و عجز و ابتهال جمیع بکینونت واحده از حقّ جلّ جلاله از برای دین
مبین نصرت طلب نمایند چه که قمر بطحا را خسوف اخذ نموده و شمس حجاز
را کسوف اعدای دین در کمین و در هر یوم بجلی متمسک و بر ملت بیضا قیام
مینمایند و یک جزء از اجزایش را میریایند . سبحانک یا مالک الملوک و راحم
الملوک و مذهب الشکوک و معین الصعلوک اسئلک بکوثر رحمتک و نار
محبّتک و امطار سحاب فضلک و سماء کرمک بان تحفظ الملة المرحومة من
اشرار خلقک و طغاة بریتک ای ربّ تری عبادک الاخيار تحت مخالب الاشرار و
تسمع دمدمة مدافعهم و تری مکر انفسهم اسئلک بقدرتک التي احاطت
الممکات و بالذی جعلته مظهر اسمک الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و به
ختم مظاهر امرک و مهابط علمک بان تقدّر لهؤلاء الضعفاء ما يجعلهم اقویاء فی
مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الاسماء لا اله الا انت
المقتدر القدير و بعد نامه آن جناب رسید الحمد لله دارای دو مرده بود یکی
صحت و دیگری عرف محبت بقول قائل که میگوید : چون تو دارم همه دارم
دگرم هیچ نباید . هر نفسی الیوم فی الحقیقه بحبّت حقّ جلّ جلاله فائز شد
دارای هر حسنی و خبری بوده و هست ...
و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به اعزاز "
حضرت اسم الله جمال " در تاریخ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱ ه . ق . عزّ صدور یافته
چنین میفرماید :

ص ۹۳

الحمد لله الذی هدانا الى صراط المستقیم ... امطار رحمت بشانی در این ایام

باریده که فی الحقیقه انسان از ذکرش عاجز و قاصر است طوبیٰ لحضرتکم و لمن معکم و یحبکم حقّ شاهد و گواه است که این خادم لازال بذکر آن حضرت و موافقت و معاشرت در ربیع عنایت مشغول بوده و هست هرگز این امور از نظر نمی‌رود و از قلب محو نمیشود از حقّ جلّ جلاله صائل و آمل که از آن حضرت ظاهر فرماید آنچه پاینده و باقی است انّه لهُو المقتدر القدیر. قره عین حبّ الله علیه عنایة الله را ذاکر بوده و هستم و خدمت مخدّره ورقه علیها بهاء الله و عنایتی سلام و تکبیر میرسانم و از حقّ می‌طلبم که بایشان صبر عطا فرماید اگرچه احزان وارده صعب بوده و هست ولیکن با ظهورات عنایات و الطاف لانهایه هر تلخی شیرین و هر شدتی سهل ، نعم ما قیل من قبل : چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید . با ظهور این فقره فی الحقیقه جمیع عالم قابل توجه نه و لایق اعتنا نه السّلام و البهّاء و التکبیر علی حضرتکم و علی من معکم و علی الذّین تمسّکوا بجبل الله المتین

مصرعی که بدان استشهاد شده از سعدی است که چنین می‌فرماید :
 بخت یاز آید از آندر که یکی چون تو در آید
 روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید
 صبر بسیار نباید پدر پیر فلک را
 تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
 این لطافت که تو داری همه دلها بفریبد
 وین بشاشت که تو داری همه غمها بزداید
 رشکم از پیرهن آید که درآغوش تو خسبد
 زهرم از غالیه آید که بر اندام تو ساید
 نیشکر با همه شیرینی اگر لب بگشائی

پیش نطق شکرینت چونی انگشت بخاید

ص ۹۴

گر	مرا	هیچ	نباشد	نه	بدنیا	نه	بعقبی
چو	تو	دارم	همه	دارم	دگرم	هیچ	نباید
دل	بسختی	بنهادم	پس	از	آن	دل	دادم
هر	که	از	دوست	تحمل	نکند	عهد	نپاید

داری	تو	که	ابرو	خم	نمودم	خلق	همه	با
بنماید	کس		بهمه	بیند	هر که	نو	ماه	
بریزی	تو	عالم	همه	خون	که	حلالست	گر	
نشاید	آورد	بتو	عالم	همه	از	روی	آنکه	
نبیند	معشوق	که		دوخت	نتوان	عاشق	چشم	
نسراید	گل	بر	که	بست	نتوان	بلبل	پای	
ولیکن	حرامست		نه	زیبا	دیدن		سعیدیا	
برباید	کف	از	دل	بربائی	گر		نظری	

کلیات سعدی ، ص ۶۰۷ - ۶۰۸

ص ۹۵

چون دهد قاضی بدل رشوت قرار
کی شناسد ظالم از مظلوم زار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل که با عبارت " یا من وقف حیاته
لااعلاء کلمةالله ... " شروع میشود چنین میفرماید :

..... سبحان الله نور حقیقت را به سبحات شبها پنهان توان نمود و یا آفتاب
راستی را به سحاب مفتریات نهان توان کرد لا والله مگر آن که اغراض بصیرت را
به کلی کور و بصر را به تمامه محروم و مهجور نماید در این صورت احتیاج به
سحاب و سبحات نیز نماند . چون دهد قاضی بدل رشوت قار - کی شناسد
ظالم از مظلوم زار . چون غرض آمد هنر پوشیده شد - صد حجاب از دل بسوی
دیده شد . باری مقصود این است که حزب فتور پاپی این طیور شکورند و آنی
فراغت از حرکات و سگات پر وحشت نمایند و فوراً ناله بلند کنند که پاپی ما
هستند متعرض بما و این عبد دائماً مساءً و صباحاً احباء را وعظ و نصیحت
مینمایم که حضرات کلّ دوستان جمال مبارک هستیم و در ظلّ خیمهء حیات حال
اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرض ننمائید و پاپی نشوید هر کس
هر قسم مسخواهد حرکت نماید ...

مجموعهء مکاتیب ، شماره ۸۸ ، ص ۸-۹

دوبیتی که بدان استشهاد فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

چون دهد قاضی به دل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار
مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۳۳۴- ۳۳۵
و نیز ن ک به ذیل : " چون غرض آمد ... "

شرح حیات ، خدمات و آثار جناب ابوالفضائل گلپایگانی به تفصیل در کتاب شرح

ص ۹۶

احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی بقلم جناب روح الله مهربانجانی به رشته
تحریر درآمده و این کتاب در طهران به سال ۱۳۱ بدیع منتشر شده است . اثر فوق در
سال ۱۹۸۸ م تحت عنوان زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در آسمان بوسیله لجنه
نشر آثار تجدید طبع شده است .

ص ۹۷

چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل بسوی دیده شد
حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

... شما از جمیع قونسولهای دولت مدّت چه سلف و چه خلف استفسار
فرمائید از اهل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان و دل سمیع و سریع
این طائفه هستند و همچنین در جمیع ایران ولکن چون غرض آمد هنر پوشیده
شد - صد حجاب از دل بسوی دیده شد . اما عاقبت هر سرّ آشکار گردد و
حقیقت هر نیّتی پدیدار ...

مکاتیب ، ج ۵ ، ص ۱۲۷
حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه نیز به بیت فوق استشهاد نموده و چنین
میفرمایند :

.... در قرون سالفه کراراً و مراراً حکومت آلمان غالب بر فرنسا گشت و همچنین
سلطنت فرنسا دفعات عدیده بر اقلیم آلمان حکمرانی نمود حال جائز نه که
ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار فدای این نتایج و منافع موقته
صوریه گردد لا والله بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور بنمایند ولکن
متابع هوی صد هزار حجاب از دل بر دیده افکند و بصر و بصیرت هر دو نابینا
گردد ، چون غرض آمد هنر پوشیده شد - صد حجاب از دل بسوی دیده شد...

رساله مدنیّه ، ص ۷۵
 و نیز ن ک به لوح حضرت عبدالبهاء در ذیل : " چون دهد قاضی ... " بیت منقول از مولوی است ز در دفتر اول مثنوی (بیت ۳۳۴) مندرج میباشد .

ص ۹۸

چون قلم در دست غدّاری فتاد
 لاجرم منصور بر داری فتاد
 حضرت عبدالبهاء در لوح مشهور به لوح هزار بیتی چنین میفرماید :
 ولی حمد نمانیم حضرت احدیّت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور
 قصوری که بر این عبد وارد آوردند این بود که بکایه و اشاره عبارة و تلویح و
 حال بتوضیح تفهیم کلّ مینمایند که این عبد مدعی مقامی و شانی و ظهور
 جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی میدانم و مظهر الهام
 شرم و بنصّ کتاب الله وحی مختص بحضرت اعلی و جمال مبارک است و تا
 هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است پس بسبب این ادعای وحی
 کفر ثابت و حکم یبعث الله علیه من لایرحمه لاحق چه که این متمّم آیه من
 یدعی امرا قبل اتمام الف سنة کامله است . باری چنین افترای صریحی زدند و
 تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند . فنعم ما قال :
 طوعاً لقاض اتی فی حکمه عجباً افقی بسفک دمی فی الحل و الحرم
 چون قلم در دست غدّاری فتاد لاجرم آن یار بر داری فتاد ...
 رحیق مختوم ، ج ۲ ، ص ۲۶۰-۲۶۱
 و در لوح جناب قوام الدیوان در طهران از قلم حضرت عبدالبهاء چنین عرّ صدور یافته
 است :

هوالله ای قوام ایوان امروز دیوان در دست گرگان و دیوان است یعنی علمای پُر
 ظلم و عدوان که مانند وحش درنده و مار گزنده بر یاران دل زنده ، آهوان بیابان
 رحمن هجوم نمایند . سرها بریده بین و جگرها دریده بین و مرغ جانها بریده
 بین . چون قلم در دست غدّاری فتاد - لاجرم منصور بر داری فتاد . ولی هرچند
 بظاهر جان باختند اما به حقیقت جانان یافتند و از جام سرشار موهبت کبری

سرمست شدند و با دلبر ابهی جانبازی پرداختند و از این تنگای ظلمانی به جهان نورانی تاختند فنعلم اجر الشهداء روحی لهم الفداء . ع ع حضرت عبدالبهاء در مکتوب مفصّلی که خطاب به دوستان حقیقی در طهران عزّ صدور یافته چنین میفرمایند : " ای دوستان در این ایّام وقوعاتی در این زندان واقع گشته و جمیع از مقدرات غیبیه و تقدیرات لاریبیه است ... " سپس هیکل اطهر به شرح دسائس و حیل ناقضین پرداخته و در آن به روابط فتنه انگیز آنان با دشمنان امرالله و قضایای مربوط به اعضای هیئت تفتیشیه اشاره نموده و سرانجام در فقره ای از این مکتوب چنین میفرمایند :

... حضرت ملای رومی میگوید ، چون قلم در دست فسّادی فتاد - لاجرم منصور بر داری فتاد ، یعنی مادام برادر به هوس جانشینی این نوع فساد مینماید و بدخواهان در این مملکت بعضی محرّر لائحه و بعضی شارح لائحه و بعضی شاهد لائحه و نفسی موجود نه که به هیئت محترمه تحقیقیه بیان حقیقت کند و شمه ای از وقایع سالفه عرض نماید و غمخواری نیز در میان نه و ما آواره و بی معین و نصیر و بی آشنا و بی حامی در این دیار غربت دیگر معلوم که عاقبت چه خواهد شد باری شما نظر به این امور ننمائید توجه به خدا کنید و توسّل به ملاء اعلیٰ جوئید ...

بیت منقول در آثار فوق از مولوی است و در دفتر دوم مثنوی به این صورت مذکور شده است :

چون قلم در دست غدّاری بود بی گان منصور بر داری بود
مثنوی ، دفتر دوم ، بیت ۱۳۹۸
برای ملاحظه شرحی در باره بیت " طوعاً لقاض اتی ... " ن ک به مآخذ اشعار ، ج ۱ ، ص ۴۹ - ۵۰ .

تصریح حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی به انقطاع وحی تا قبل از انقضای هزار سال راجع به فقره شماره ۳۷ در کتاب مستطاب اقدس است که جمال قدم میفرمایند :

ص ۱۰۰

من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسئل الله بان يؤيده
على الرجوع ان تاب انه هوالتواب و ان اصرّ على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه

مقصود از جناب قوام دیوان که حضرت عبدالبهاء در لوح فوق ایشان را قوام ایوان نامیده اند حاج عبدالکریم ماهوت فروش طهرانی مشهور به قوام دیوان است که در طهران از جمله اعیان محسوب بود و در سنه ۱۳۰۰ هـ ق. در جریان مصائب و بلیات وارده بر احبای آن مدینه گرفتار شد و مدت بیست و سه ماه در زندان نایب السلطنه محبوس بود .

حاج عبدالکریم از دوستان نزدیک اقبال الدوله بود و چون او به حکومت کرمانشاهان رسید حاج عبدالکریم را نیز با خود به کرمانشاه برد و زمانی که آقا میرزا اسدالله اصفهانی عرش مطهر حضرت ربّ اعلی را از ایران به ارض اقدس حمل می نمود جناب قوام دیوان در کرمانشاه نهایت مساعدت و مهمان نوازی را معمول داشت .

حاج عبدالکریم از نفوسی است که در تبلیغ جناب ابوالفضائل نقش عمده داشته و در طهران مصدر خدمات مهمه و امور خیریه عیدیه بوده است . او در پانزدهم رجب سنه ۱۳۲۴ هـ ق. / ۱۹۰۶ م در طهران به ملکوت ابدی صعود نمود و جمع کثیری از رجال دین و دولت در مراسم تشییع جنازه او شرکت نمودند . حاجی عبدالصمد و حاجی غفار خان از اولاد جناب قوام دیوان اند .

ص ۱۰۱

چون قلم در وصف این حالت رسید
هم قلم بشکست و هم کاغذ درید
جمال اقدس ابدی در لوح مصدر به عبارت " ریاض بیاض قلوب عاشقان ... " که تمام آن در ذیل " باقی این گفته ... " نقل شده به مصرع اول بیت فوق استشهاد فرموده اند .

جمال قدم در لوحی دیگر چنین میفرمایند :
هو هو ندانم که این آتش هجر و فراق آخر تا بکی در سوز و گداز است و ابواب قرب و وصل تا بکی مسدود و فراز است گویا تا تن از جان و روح از ریحان در اهتزاز است زنجیر افسوس و حسرت و سلسله غم و حیرت بر گردن این مهاجران ممدود و دراز است با آنکه در کلّ اوان و مرور ایام و ازمان دست دعا و طلب بساحت حضرت ربّ فراز است و زیان به ناله و زاری و دل به سوزش و بیقراری

دمساز زبانرا قدرت حرکتی باقی نماند ه که بحکایت آغاز کنیم و یا لب را بشکایت باز نمائیم و یارشخی به طفحی از آنچه در قلب فروزان و ر سینه بفوران است ابراز نمائیم سبحان الله هر لیل ظلمانی را صبح نورانی از پی و هر مشقت و زحمت و سختی را فتوح و گشایشی از عقب مگر شب فراق دوستنرا که آنرا انتهای نه و دریای هجر محبان را که پایانی نه چه توان نمود که قلم قضا در کف تقدیر است نه در قبضه تدبیر و زمام قدر بدست ربّ قدیر است نه عباد فقیر و کلّ شیئی فی قبضة قدرته اسیر پس خوشتر آن بود که اگر از سر تا پا حکایت و از پا تا سر شکایت باشیم در یک مقام از جمیع آرزوها و خیالات مرده و دل و جان برضای او سپرده باشیم و اگر بنظر لطیف ملاحظه کنیم و مشاهده نمائیم در آن مقام جز رضای خود نبینیم و از گلشن قدر جز گلهای طلب و آرزوی عود نجینیم زیرا بعد از فنای عبد در رضای معبود و محو رضا و طلب عاشق در قضای معشوق رضای عبد نفس رضای معبود گردد و رضای معشوق حقیقت رضای

ص ۱۰۲

عاشق ، چون قلم در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید .
عمو قزی را بتکبیر الله مکبریم و آقا را هم طالب و بسیار شایق .
بیت مذکور از مولوی است که میفرماید :
چون سخن در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید
مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ۴۱۹۵
مضمون بیت فوق در دفتر اول مثنوی نیز به این صورت آمده است که :
چون قلم اندر نوشتن می شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۱۱۴

ص ۱۰۳

چون کرور آید یک نیز پیش ماست
حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عندلیب چنین میفرماید :
.... ای غزنخوان محامد و نعوت را رونق بحصر معانی در ستایش جمال ابهائی
بقول ملا ، چون کرور آید یک نیز پیش ماست . ع ع
مکاتیب ، ج ۵ ، ص ۲۱۳

مصراع مذکور صورت دیگری از مصراع دوم در بیت ذیل است که مولوی میفرماید :

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست
مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۱۱۰۶
و نیز ن ک به ذیل : = چون که صد ... " و " نام احمد نام ... " .

ص ۱۰۴

چون گلیم اندر میان قبطیان
یا چه روح الله میان جاحدان
ن ک به ذیل : " ای صبا از ... " .

ص ۱۰۵

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد
موسی با موسی در جنگ شد
بیت فوق از مولوی است و شیخ سلیمان هندیکجانی شرح و تفصیل آن را از جمال قدم استدعا نموده است . در جواب شیخ سلیمان لوحی از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته که در مجموعه الواح (طبع مصر ، ص ۱۲۸ - ۱۶۰) به طبع رسیده است .
بیت مزبور در دفتر اول مثنوی چنین آمده است :

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
چون به بی رنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی
گر ترا آید بر این نکته سؤال رنگ کی خالی بود از قیل و قال
مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۲۴۶۷ - ۲۴۶۹

نقل تمام شرح مفصل جمال قدم بر بیت مورد نظر در این جا میسر نیست و لذا طالبین مطالعه این تفسیر جلیل باید به لوح سلیمان مراجعه فرمایند اما برای آنکه عصاره مطالب عرضه شده باشد فقراتی از تفسیر مزبور را ذیلاً نقل می نمایم :
... و اینکه از معنی شعر سؤال نمودی اگر چه قلم امر اقبال بر اینکه بر معانی شعر حرکت نماید نداشته چه که الیوم بجز معانی بکینونتها و اصلها ظاهر شده دیگر احتیاج بکلمات قبل نموده و نیست بلکه کلّ ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج باین بجز متموجه بدیعه بوده و خواهند بود . ولکن نظر بخواش تو

مختصری ذکر میشود و از قلم قَدَمِ علی ما اردالله جاری میگردد ،
 سؤال : چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد - موسی با موسی در جنگ شد .
 ای سلمان ، عرفا را در امثال این مقالات بیانات بسیار است بعضی حق را بحر و
 خالق را امواج فرض گرفته و اختلاف امواج را میگویند از صور است و صور
 حادث است و بعد از خلع صور جمیع بحر راجع یعنی حقیقت بچرند و در صور
 هم بعضی بیانات دیگر نموده اند که ذکر آن در این مقام جائز نه و هم چنین حق را

ص ۱۰۶

مداد و سائر اشیاء را بمنزلهء حروفات ذکر نموده اند و گفته اند همان حقیقت مداد
 است که بصور مختلفهء حروفات ظاهر شده و این صور در حقیقت مداد واحد
 بوده و اول را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته اند و هم چنین حق را واحد
 و اشیاء را بمنزلهء اعداد و حق را آب و اشیاء را بمنزلهء ثلج چنانچه گفته اند ،
 و ما الخلقُ فی التمثالِ الا کثلجة و انت لها الماء الذی هو نابع
 ولكن بذوبِ الثلجِ یرفع حکمه و یوضع حکم الماء و الامر واقع
 و در مقامی دیگر گفته اند ،
 و البحرُ بحرٌ علی ما کان فی قَدَمِ انّ الحوادث امواجٌ و اشباحٌ
 باری جمیع اشیا را مظاهر تجلی ذاتی حق میدانند و تجلی را هم سه قسم ذکر
 نموده اند : ذاتی و صفاتی و فعلی . و قیام اشیاء را بحق قیام ظهوری دانسته اند
 و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود سامعین را بشأنی کسالت اخذ نماید که از عرفان
 جوهر علم محروم مانند و هم چنین بکون اعیان ثابته در ذات قائل شده اند چنانکه
 یکی از حکمای عارف گفته اند " حقائق الاشیاء کائنةٌ فی ذاته تعالی بنحو
 اشرف ثم افاضها " چه که معطی شیء را فاقد شیء دانسته اند و میگویند محال
 است چنانچه این عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و
 متأخرین بمثل صدر شیرازی و فیض و امثالهما در رضراض ساقیهء ابن عرب
 مشی نموده اند . فطوبی لمن یشی علی کثیر الاحمر فی شاطئ هذا البحر
 الذی بموج من امواجه محییت الصور و الاشباح عما توهّمه القوم . فیا
 حبذا لمن عری نفسه عن کلّ الاشارات و اللالات و سبح فی هذا البحر و غمراته
 و وصل بجیتان المعانی و لآئی حکمه التي خلقت فيه فنعیما للفائزین و هر
 نفسیکه معتقد بر بیانات عرفا بوده و در آن مسلک سالک شده موسی و فرعون هر دو را

از مظاهر حق دانسته منتهی آنست که اول را مظهر اسم هادی و عزیز و امثال آن و ثانیا مظهر اسم مُضِلّ و مُدِلّ و امثال آن و لذا حکم جدال ما بین این دو محقق و بعد از خلق تعینات بشریه هر دو را واحد دانسته اند چنانچه در اصل جمیع اشیا را واحد میدانند و مجمل آن از قبل ذکر شد این مطالب قوم که بعضی از آن مجملا

ص ۱۰۷

بیان شد و لکن ای سلمان قلمِ رحمن میفرماید الیوم مثبت و محقق این بیانات و مُبطل آن در یکدرجه واقف چه که شمس حقیقت بنفسها مشرق و از افق سماء لایزال لائح است و هرنفسیکه بذکر این بیانات مشغول شود البته از عرفان جمالِ رحمن محروم ماند ربیع تحقیق اوهام زمان غیبت است و الیوم ربیع مکاشفه و لقاء قل ان ارتعوا یا قوم فی تلک الایام فی ریاض المکاشفة و الشهود ثمّ دعوا الاوہام کذلک امرکم قلمُ الله المہیمن القیوم ذکر جمیع علوم برای عرفان معلوم بوده و بیان ادله مخصوص اثبات مدلول حال الحمد لله که شمس معلوم از افق سماء قیوم مشرق و قمر مدلول در سماء امر ظاهر و لائح قلب را از کلّ اشارات مقدّس کن و شمس معانی را در سماء قدس روحانی بچشم ظاهر مشاهده نما و تجلیات اسمائیه و صفاتیّه اش را در ماسواء ملاحظه کن تا بجمیع علوم و مبدأ و منبع و معدن آن فائز شوی ...

ای سلمان حال خوشتر آن که اسرار جان و بدایع اذکار جانان را در سماء مشیت رحمن ودیعه گذاریم و در معنی شعر شروع نمائیم .

بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسی و فرعون ذکر مثلّ بوده نه اینکه این دو در ذات یکی بوده اند نعوذ بالله عن ذلک چه که فرعون و امثال او بکلمة موسی خلق شده اند لو اتم تعرفون و همان اختلاف ظاهره که مابین بوده دلیل بر اینست که در کلّ عوالم با یکدیگر مخالف بوده اند و این بیانست خفی لایعرفه الا کلّ عارف بصیر و صاحب مثنوی جمیع عباد را در ملکوت اسماء موسی فرض نموده چه که کلّ از تراب خلق شده و بتراب راجع خواهند شد و هم چنین کلّ بحروف موسومند و در عالم ارواح که عالم یک رنگی است ابدأ جنگ و جدال نبوده و نیست چه که اسباب جدال مشهود نه و لکن بعد از دخول ارواح در اجساد و ظهور آن در این عالم اسباب نزاع بمیان می آید چه حقّ و چه باطل و این نزاع و جدال اگر لاثبات امر ذوالجلال واقع شود حقّ بوده و خواهد بود و من دون

آن باطل و این نزاع و جدال و حبّ و نفاق و اقبال و اعراض جمیع طائف حول اسبابند مثلاً ملاحظه نما یک سبب از مسبب ظاهر میشود و این سبب واحد

ص ۱۰۸

بوده و لکن در هر نفسی بما هو علیه منقلب میشود و آثار آن ظاهر میگردد و لکن در هر مقام بظهوری ظاهر مثلاً در اسم مغنی الهی ملاحظه نما که این اسم در در ملکوت خود واحد بوده و لکن بعد از تجلی در مرایای وجود انسانی در هر نفسی باقتضای او اثر آن تجلی ظاهر میشود مثلاً در کریم کرم و در بخیل بخل و در شقی شقاوت و در سعید سعادت ظاهر میشود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در او است مستور است مثلاً نفسی که فلسی نزد او موجود نه کرم و بخل او مستور است و هم چنین سعادت و شقاوت در این مقام غیر مشهود و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در اوست ظاهر و مشهود میگردد مثلاً نفسی آنچه را مالک شد فی سبیل الله انفاق مینماید و نفسی اسباب محاربه ترتیب میدهد و با حق بمعارضه و مجادله قیام مینماید و نفسی جمیع را حفظ مینماید بشأنیکه خود و دون او از مال او محرومند حال ملاحظه کن از یک تجلی چه مقدار امور مختلفه متغیره ظاهر میشود و لکن قبل از تجلی جمیع این نفوس در اماکن خود مخمود و مستور و افسرده بوده و به یک تجلی شمس اسم مغنی این نفوس را چه گونه محشور نموده و آنچه در باطن مستور بود ظاهر و مشهود فرمود و اگر بچشم بصیرت در این بیان ملاحظه نمائی بر اسرار مستوره مطلع شوی ملاحظه در فرعون زمان کن که اگر غنا و قدرت ظاهره نبود ابداً بحاربه با جمال احدیه قیام نمی نمود چه که در فقدان اسباب عاجز بوده و خواهد بود و کفر در او مستور پس خوشا حال نفوسیکه اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها نشده اند و بصبح الله فائز گشته اند یعنی برنگ حق در این ظهور بدیع درآمده اند و آن تقدیس از جمیع رنگهای مختلفه دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه آنچه الیوم اهل بهاء که بر سفینه بقا راکبند و بر قلم کبریا سائر یکدیگر را میشناسند و دون این اصحاب احدی مطلع نه و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک مینماید

ای سلیمان ملاحظه در امرالله نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیه ظاهر میشود و آن کلمه در نفس خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده و لکن بعد از

اشراق شمس کلمه از افق فم الله بر عباد در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر میشود مثلاً در یکی اعراض و در یکی اقبال و هم چنین حبّ و بغض و امثال آن و بعد این مُحَبّ و مُبْغَضِ بَحَارِبِه و معارضه قیام مینمایند و هر دو را رنگ اخذ نموده چه که قبل از ظهور کلمه با یکدیگر دوست و متحد بوده اند و بعد از اشراق شمس کلمه مُقْبِلِ بِلَوْنِ اللّهِ مَزِيْنِ شده و مُعْرَضِ بِلَوْنِ نَفْسِ و هُوِيٍّ و اشراق همین کلمه الهیه در نفس مقبل بلون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض بلون اعراض مع آنکه اصل اشراق مقدّس از لون بوده در شمس ملاحظه نما که به یک تجلّی در مرایا و زجاجات تجلّی مینماید و لکن در هر زجاج بلون او در او جلوه مینماید چنانچه مشهود است و جمیع دیده اید باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رنگ شده و لکن مابین این دو رنگ فرقی است لایحصى این بصبغ الله ظاهر شده و آن بصبغ هوی و صبغ مومن مقبل مجاهد صبغ رحمن بوده و صبغ معرض منافق صبغ شیطان آن رنگ سبب و علّت تطهیر نفوس است از رنگ ماسوی الله و این علّت آرایش نفوس است برنگهای مختلفه نفس و هوی آن حیات باقیه عنایت فرماید و این موت دائمه آن منقطعین را به کوثر بقا هدایت فرماید و این محتجبین را زقوم فنا چشاند از آن رائحه رحمن در مرور و از این روائح شیطان و مقصود صاحب مثنوی در این کلمات آن نبوده که موسی و فرعون در یک درجه بوده اند فعوذ بالله عن ذلک چنانچه بعضی از جهال چنین فهمیده اند فعل موسی بر دین او گواهی است صادق چه که جدال او لله بوده و مقصود آنکه فرعون را از الوان فانیه تجات بخشد و بلون الله فائز نماید و خود در سبیل دوست شربت شهادت چشد و لکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید مقصود موسی اشتعال سراج الله بین ما سواه و مقصود فرعون انحام آن أَفْنٌ يَنْفِقُ رُوْحَهُ فِي سَبِيلِ اللّهِ كَمَنْ يَحْفَظُ نَفْسَهُ خَلْفَ سَبْعِينَ الْفِ نَقَابٍ فَمَا لِهَؤُلَاءِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ بَيَاناً مِنْ اللّهِ الْعَالَمِ الْحَكِيمِ بلکه مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنگ موسی و فرعون رنگ شده و لکن رنگ موسی رنگی بوده که اهل ملاء اعلی خود را فدای آن رنگ نموده اند و رنگ فرعون رنگی

که اهل بحیم سفلی از آن احتراز نموده خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده

ذکر فرعون نموده اگر ملاحظه کنید ادراک مینمائید که مقصود او این نبوده که بعضی نسبت میدهند و چه مقدار اظهار اشتیاق نموده که با احبای الهی مانوس شود و خدمت دوستان حقّ فائز گردد این است که در مقامی ذکر مینماید ، بی عنایات حقّ و خاصان حقّ
 گر ملک باشد سیاه هستش ورق ...
 در باره بیت مورد نظر استاد بدیع الزمان فروزانفر در کتاب شرح مثنوی شریف با نقل آراء سایر مفسرین مثنوی مطالب سودمندی نوشته اند که ذیلاً به نقل آن می پردازد . این مطالب شارح نکاتی است که در لوح سلمان مورد اشاره قرار گرفته است :

چونک بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
 چون بی رنگی رسی کآن داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

ب ۲۴۶۷ - ۲۴۶۸

بی رنگی : با یاء مصدری ، فطرت و آفرینش نخستین ، عالم خدایی ، عالم وحدت و حقیقت مطلق . می توانید آن را با یاء وحدت بخوانید ، در آن صورت ، بی رنگ ، تعبیری است نظیر : بی نشان ، در کثایت از حقّ تعالی ، ممکن است بمعنب وحدت و فطرت نیز فرض شود .
 موسیقی : بهتر است که نسبت به موسی فرض شود یعنی پیرو موسی ، شارحان مثنوی به یاء نکره خوانده اند و آن خالی از اشکال نیست چه اگر مقصود حقیقت موسی و مرتبه نبوت باشد آنجا خلافتی متصور نمی شود از آن جهت که پیبران بمقام معرفت رسیده بودند و هیچ یک از آنها بانکار دیگری برنخاسته اند چنانکه عامه مسلمانان بدان معتقد هستند و اگر مراد موسی نامی باشد نه موسی صفتی در آن مورد جنگ و ستیزه جای شگفتی نتواند بود .
 می توانیم بگوئیم که فطرت انسانی از رنگ هر مذهبی بدور است و کیشها و دینها از اجتماع و برای نظم امور جامعه پدید آمده اند و رنگ حدود دارند و

ص ۱۱۱

میان ادیان و قوانین بشری ازین نظر فرقی و امتیازی دیده نمیشود ، هر کسی غالباً از دینی پیروی می کند که پدر و مادرش بدو می آموزند و یا از محیط زندگی خود فرا می پذیرد ، گرویدن از دینی بدین دیگر نیز معلول علل اجتماعی است از قبیل تحوّل محیط فکر یا حیات و عدم انطباق اصول و قواعد دینی که مورد

اعتقاد است بر شرائط حیات ذهنی یا خارجی . گاهی نیز امور عاطفی در بدل کردن کیشها مداخله می کند و بهر حال آنجا که فطرت و آفرینش اولین است دینی وجود ندارد و انسان بحسب تاثیر تربیت یا محیط بدینی می گردد ، در حدیث آمده است : **كُلُّ مَوْلَدٍ يُولَدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ حَتَّىٰ يُعْرَبَ عَنْهُ لِسَانَهُ قَابُوَاهُ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَمَجِّسَانِهِ .** (هر که می زاید تا آنگاه که در سخن آید و پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی کنند .) جامع صغیر ، طبع مصر ، ج ۲ ، ص ۹۳ .

بنا بر این مراد چنین خواهد که این اختلاف و دوگانگی که عامیان بر سر مذهب و معتقدات خود می کنند با فطرت انسانی و اصول دعوت پیبران موافقت ندارد ، حقیقت انسانی بی رنگ است و قدر مشترک میان افراد بشر معنی واصل انسانیت است پس همان بهتر که بدان حقیقت باز گردیم و ستیزه و پرخاش را

بیک سو نهیم .
 مایه و رکن اصلی این توجیه استدلال حکمای اسلامی است که در اثبات نبوت عامه میل انسان را به مدنیّت جزو دلیل قرار می دهند بلحاظ آنکه تمدن ، بدون نظام شریعت و قانون گذاری منتظم نمی گردد و اصولا متصور نتواند شد . از دگر شو ، می توان گفت که ذات حق و عالم خدایی هیچ رنگی نمی پذیرد ، صفت سبحان و قدوس و سبح مقتضی آنست که او را جلّ شانه از هر چه صفت حدوث دارد منزّه شماریم ، همچنین خدای فرمان ده است و فرمان بر و فرمان پذیر نیست پس او را پیرو هیچ آئینی و کیشی فرض نتوان کرد ، خدا خداست و نه ترسا و نه یهودی و نه بودائی است ، سالک چون از عالم خلق بر تر رود و از رنگ حدوث برهد و در حق فانی شود ، صفات او بصفات حق بدل می گردد و در آن

ص ۱۱۲

هنگام از دوگانگی و خلاف جدا می افتد و بچشم خدایی در خلق می نگرد ، همه کیشها و آئینها را برنگ وحدت می بیند و همچنانکه حق از عداوت شخصی منزّه است او نیز ازینگونه دشمنیگی که مبداء ستیزه گری است مبرا می شود ، حاصل آنکه اختلافها و دشمنیها در عالم خلق است و در جهان ایزدی ، عداوت و خلاف انگیزی وجود ندارد و آن سالک که در جهان یگانگی گام نهاده است همهء مذاهب را بیم زشم می نگرد و با هیچ یک دشمنی نمی ورزد یا از آن جهت که

اوصاف خلق را از جان خود زدوده و یا بسبب آنکه اصول ادیان را از سوی خدا یافته است ، مولانا نظر بدین معنی میفرمود : من با هفتاد و دو ملت یکی ام . این توجیه بهتر از نخستین و با مذاق مولانا مناسب تر می نماید ، موید آن ، شواهد ذیل است :

این	سفال	و	این	پلیته	دگرست
لیک	نورش	نیست	دیگر	زان	سرست
گر	نظر	در	داری	گم	شوی
ز	آنکه	از	است	اعداد	دوی
ور	نظر	بر	نور	داری	وارهی
از	دوی	و	اعداد	جسم	منتهی
از	نظرگاهست		ای	مغز	وجود
اختلاف	مومن	و	گبر	و	جهود
مثنوی	،	ج	ب	۱۲۲۵۵	بعد
موسی و عیسی	جکا بد	کآفتاب	کشت موجودات	را می	داد آب
آدم و حوا	جکا بود	آن زمان	که خدا	افکند	این زه در کمان
همان	مآخذ	،	ب	۱۲۷۵	بعد
یک	حمله	مردانه	مستانه		بگردیم

تا علم بدادیم و بمعلوم رسیدیم

ص ۱۱۳

در	منزل	اول	بدو	فرسنگی	هستی
در	قافله	آمت	مرحوم	رسیدیم	
آن	مه	که	نه	بالاست	و
وآنجا	که	نه	محمود	و	نه
دیوان	،	ب	۱۵۶۲۲	مذموم	پستست
بتابید	رسیدیم	بعد			

در تقریر این معنی ازعین القضاة بشنوید : " اما ای عزیز شرطهای طالب بسیارست در راه خدا که جمله محققان خود مجملگفته اند . اما یکی مفصل که جمله مذاهب هفتاد و سه گروه که معروفند ، اول در راه سالک ، در دیده او یکی

بود و یکی نماید و اگر فرق داند و یا فرق کند ، فارق و فرق کننده باشد نه طالب ، این فرق هنوز ظالم را حجاب راه بود که مقصود طالب از مذهب آنست که باشد که آن مذهب که اختیار کند او را بمقصد رساند . و هیچ مذهب بابتدای حالت بهتر از ترک عادت نداند چنانکه از جمله ایشان یکی گفته است : بِالْقَادِسِيَّةِ فِتْنَةٌ مَا إِنْ يَرَوْتَ الْعَارَ عَارًا - لَا مُسْلِمِينَ وَلَا مَجُوسَ وَلَا يَهُودَ وَ لَا نصاری

چون بآخر طلب رسد خود هیچ مذهب جز مذهب مطلوب ندارد . حسین منصور را پرسیدند که تو بر کدام مذهبی گفت " اَنَا عَلَى مَذْهَبِ رَبِّي " من بر مذهب خدام زیرا که هرچه بر مذهبی بود که آن مذهب پیروی بود ، نَخْتَلِطُ باشد و بزرگان طریقت را پیر خود خدای تعالی بود پس بر مذهب خدا باشند و مخلص باشند نه مختلط اختلاط توقفت و اخلاص ترقی و اخلاص در طالب خود شرط است (تَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ) او از مذهبها دور است ، ایشان نیز دور باشند گواهد است برین "تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ" مگر نشنیده ای این دو بیت : آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ای نداشت این رنگ همه هوس بود یا پنداشت او بی رنگست رنگ او باید داشت " تمهیدات عین القضاة ، انتشارات دانشگاه طهران ، ص ۲۲ - ۲۱ شیره و عصاره این بحث در یک بیت از مثنوی مندرج است :

ص ۱۱۴

ملت عشق از همه دینها جداست عاشقان را ملت و مذهب خداست
 مثنوی ، ج ۲ ، ب ۱۷۷۰ ،
 شارحان مثنوی با اختلاف در تعبیر و اجمال و تفصیل گفته اند که بی رنگی مرتبهء اطلاق ذات است که در آنجا کثرت و احکام کثرت منتفی است و مراد از رنگ ، تعین و تقید ، و جنگ موی با موسی عبارت است از تمایز و تغایر اعتباری نفس الامری که نزد محققین در موجودات ثابت است یعنی چون ذات از مرتبهء اطلاق بقید تعین مقید شد و هرجا به تشخیص و خصوصیت دیگر ظهور

کرد ناچار یکی غیر دیگری آمد بلکه هر شخص غیر ذات مطلق نیز گشت و سبب غیریت ایشان با یکدیگر آنست که هر یکی را خصزصیتی است که در سایر تعینات نیست و مابه الامتیاز اوست از همه ، و مغایرت هر یک با مطلق آنست که ذات مطلق با همه است و بر هر کس صادق می آید و هیچ یک از ایشان بر دیگری صادق نمی آید پس جنگ موسی با موسی نکایت از این تغایر باشد و یا بدین معنی است که چون ذات مطلق که بی رنگ است برنگ صفات جمال و جلال و هدایت و ضلالت مقید شد مظاهر هدایت و ضلالت با یکدیگر تضاد و تخالف پیدا کردند بدینگونه که یکی در جاده بندگی و اطاعت قدم نهاد و دیگری در راه نافرمانی و سرکشی افتاد بلکه مظاهر هدایت نیز باهم جنگ و تخالف پیدا کردند زیرا که هرچند جمیع انبیا و اولیا در اصل هدایت و وصول بحق متحداند لیکن شریعت و طریق سلوک هر یکی غیر شریعت و طریق سلوک دیگری است و جنگ موسی با موسی نکایت از اینست و چون ذات مطلق را ملاحظه کنی و امتیاز هدایت و ضلالت از نظر برداری دانی که موسی و فرعون هر دو مطیع ربّ اند که جز اطاعت و بندگی کاری ندارند . شرح ولی محمد اکبر آبادی ، طبع لکهاو ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ ، ۱۷۹ . این تقریر شبیه است بدانچه در شرح مثنوی شریف ، ج ۱ ، ذیل : ب (۶۸۶) بیان کردیم که مبتنی بر مذهب وحدت وجود است . شرح مثنوی شریف ، ج ۳ ، ص ۱۰۴۷ - ۱۰۵۲ توضیح چند نکته در باره مندرجات فقراتی از لوح سلمان که فوقاً نقل شد مفید به

ص ۱۱۵

نظر می آید :

اول - ایات عربی " و ما الخلق و التمثال ... " از قصیده عینیه عبدالکریم ابن ابراهیم جیلی است .

دوم - برای ملاحظه شرح مربوط به بیت عربی " والبحر بحر ... " به کتاب ماخذ اشعار ، ج ۱ ، ص ۹۱ - ۹۲ مراجعه فرمائید .

سوم - در باره اعیان ثابته و آراء ابن عربی که در لوح سلمان به آن اشاره شده به مقاله ابن عبد که تحت عنوان " آراء ابن عربی در آثار بهائی " در کتاب محبوب عالم ، ص ۱۳۹ - ۱۵۷ انتشار یافته مراجعه فرمائید .

چون که حق رش علیهم نوره
مفترق هرگز نگردد نور هو
حضرت عبدالبهاء در یکی از آثار خود چنین میفرماید :
هو دوست مهربان و سرور بزرگوار من حقیقت انسانیّه از حیثیت وحدت
اصلیه و الفت روحیه مظهر و احدیت فائضه ای که حکایت از تجلیات
احدیت هویت غیبیه نماید در این مقام تعینات و شونی که از لوازم تکثر و
تفرّق و مستلزم تعدّد و تشّت است ظلّ متناهی بلکه مضمحل و فانیت بناء
علیه طائفان کعبه عرفان و عاشقان جمال رحمن را ارتباطی معنوی و اتّحادی
حقیقی و ذاتی است که از نتایج وحدت اصلیه و تحقّق الفت روحیه است و
حدیث شریف انّ الله خلق الخلق فی ظلمة ثمّ رش علیهم من نوره و من اصابه
ذلک النور فقد اهتدی و من لم یصبه فقد ضلّ ، دلیل جلیل و برهان مبین است
،
مولوی گوید

چونکه حق رش علیهم نوره
مفترق شد آفتاب جانها
چون نظر در نور داری خود یکی است وانکه شد محبوب ابدان در شکی است
جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست
بر مثال موجهها ابدانشان در عدد آورده باشد بادشان
مقصد از تمهید این مقدمه آنکه هرچند در مرتبه امکان حسّی در حضرت حواس

ظاهره بیگانه بودیم لکن در حضرات اولیه علویه آشنای یگانه و در ظاهر واسطه
معارفه جناب سباعی افندی بودند و در حقیقت رابطه الفت عنایت واحد حقیقی
چنانچه میفرماید الارواح جنود مجنّده ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها
اختلف در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست باری الحمد لله والمنة که در جمیع
مراتب اساس متین حبّ حقیقی و آشنائی معنوی ثابت و راسخ شد و لذائد الفت
روحانی و محبت وجدانی حلاوت بخش مذاق اهل میثاق گشت . امید از عنایت
بی نهایت حضرت احدیت چنان است که بصر این مشتاقان نیز بمشاهده روی آن
سرور آزادگان منور گردد و لیس ذلک علی الله بعزیز . مضامین بلیغ و عبارات

فصیح نامهء نامی آن حضرت را وصف نتوانم و حلاوت و سلامت و براءت و لطافت اسرار و معانی اشعار آن جناب را تعبیر نیابم ، لله درّ القائل و اذا نطقت فانك الجوزاء . بلبل گلزار فصاحت را بلاغتی چنین باید تا بر افنان معانی بآهنگ پارسی بسراید ، جان رقص میکند بسمع کلام دوست . باری از سرائر دل و جان قلم رقم نتواند و مداد استعداد ندارد خامه و نامه هر بیگانه ، شرح حال عاشقان را دل بدل تواند گفت - این نه شیوهء قاصد و این نه حدّ مکتوب است . بیت فوق را حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه (۸۷) نیز نقل فرموده اند . چنانچه در لوح فوق تصریح شده آیات مزبور از مولوی است و در دفتر دوم مثنوی (بیت ۱۸۵ - ۱۸۹) چنین آمده است :

بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان
مفترق شد آفتاب جانها در درون روزن ابدان ما

چون نظر در قرص داری خود یکی است وانکه شد محبوب ابدان در شکی است
تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد روح انسانی بود

چونکه حق رَشَّ عَلَیْهِمْ نُورُهُ مفترق هرگز نگردد نور او
بیت " جان گرگان و سگان ... " نیز که در لوح فوق مذکور شده در دفتر چهارم مثنوی (بیت ۴۱۴) مندرج می باشد .

ص ۱۱۸

و نیز ن ک به ذیل : " جان گرگان ، سگان ... " و بر " مثال موجها ... " و " جان رقص میکند ... " و " شرح حال عاشقان ... " برای ملاحظه مآخذ حدیث " انّ الله خلق الخلق فی ظلمة ... " که در لوح فوق نقل شده به احادیث مثنوی ، ص ۶- ۷ ، مراجعه فرمائید . مآخذ حدیث " الارواح جنود مجنده ... " نیز در کتاب فوق ، ص ۵۲ ، ارائه گردیده است . مصرع " و اذا نطقت ... " که در لوح مبارک نقل شده مصرع دوم این بیت است که انا

صخرة الوادی اذا ما زوحت - و اذا نطقت فانی الجوزاء .

ص ۱۱۹

چون که صد آمد نود هم پیش ماست

حضرت بهاءالله در لوحی که به امضای میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز " اس - محبوبی حضرت حاجی آقا محمد " عرّ صدور یافته و به تاریخ ربیع الاول سنه ۱۳۰۳ هـ ق . مورّخ است چنین میفرمایند :

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزااست که به یک اشراق آفاق نفاق را به نور توحید و اتّفاق منور فرمود ... الحمدلله به شهادت مولی صاحب ابصارید و دارای اخلاق و این عنایتی است عظیم و فضلی است کبیر که عنایت شد با ذکر این فقره هیچ ذکری جایز نه نیکوست قول قائل ، چون که صد آمد نود هم پیش ماست . چون دارای اخلاقید دارای کلّ خرید و چون صاحب عملید صاحب ملل هنیئا لکم و مریئا لکم ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا مشهدی علی خباز چنین میفرمایند :
هوالله ای متوجه بملکوت ابهی هرچند که در طهرانی و ما در این بعد مسافت در بقعهء نورا ولی ذکر تو موجود و یاد تو در خاطر از خداوند می طلبم که در کلّ احیان بذکر حضرت یزدان مشغول گردی و خود نامهء ناطقی از عبدالبهاء شوی تا در محافل احبّا چون طیر عما بابدع الحان بنعت و ستایش حضرت رحمن مشغول شوی و ترتیل آیات توحید کنی و بذکر ربّ مجید پردازی ، باری الیوم یوم خدمت است و این دم دم فنا و نیستس و قربانی در سبیل حضرت احدیت باید خود را و جمیع شئون ذاتی را فراموش نمود و شب و روز بتضرّع و ابتهال بدرگاه احدیت پرداخت و منقطع از ماسوی الله شد . والبهاء علیک ع جمیع خویشان و متعلّقان و دوستان را فرداً فرداً تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید . از فضل الهی امیدوارم که چنان بنار محبت الله مشتعل گردند که کلّ اکوان را برافروزند و قلب امکان را بحرکت آرند و در هر نفسی بتائیدی جدید موفق شوند

ص ۱۲۰

و هر یومی مظهر موهبتی گردند دیگر فرداً فرداً مکتوب مقدور نبود مرقوم گردد مکتوب بشما مکتوب بکلّ است ، چونکه صد آمد نود هم پیش ماست مثل مشهور است . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا نادعلی و جناب آقا محمد علی زرقانی و جناب آقا احمد اخوی جناب میرزا محمود در زرقان چنین میفرمایند :
ای یاران روحانی هر سه در این انجمن رحمانی مذکورید و مشهور نادعلی تازه

بنادیهها مالوف گشت ، چونکه صد آمد نود هم پیش ماست . لهذا ایشان الحمد لله نادعلی هستند و ناد محمد و نادعیسی و نادموسی و ناد جمیع انبیا زیرا بیاد جمال ابرهی مألوفند و بذکر شمس صبح هدئی مانوس سبحان الله حضرت امیر علیه السلام را مظهر العجایب دانند و این صحیح است و محقق ولکن عجب در این است که حضرت مقصود را نشناسند باوجود اینکه حضرت امیر علیه السلام خلیفه چهارم اقلیم بود ولشکر بی پایان در رکاب داشت با وجود این بحسب ظاهر معاویه تسخیر ممالک دور و نزدیک کرد و این منافی مظهریت عجایب نیست ولی جمال ابرهی با وجود بی ناصر و معین فرید و وحید بملاء آفاق مقاومت فرمود و با جمیع ملل مقابلی نمود عاقبت علم الهی بلند شد و صبح حقیقت دمید و شمس احدیت اشراق نمود این ناس غافل ابداً ملتفت این نیستند مظهر العجایب که سهل است توهین نمایند ، فذرهم فی خوضهم یلعبون . جناب آقا محمد علی الحمد لله معین و ظهیر یاران الهی است و جناب آقا احمد الحمد لله گاهی کتک از چوب و دکنک خورده اند و گاهی شتم و لوم از قوم شنیده اند این ضرب بسیار مفید است زیرا حلاوتش همواره در مذاق است و هر وقت که بخاطر آید تبثّل و تضرّع حاصل گردد پس باید جناب آقا احمد بشکرانه قیام فرماید .

و علیکم التّحیّة و الثّناء .

مصراع منقول از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :

ص ۱۲۱

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم نزد ماست مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۱۱۰۶ و نیز ن ک به ذیل : " چون کرور آید ... " و " نام احمد نام ... " قسمت دیگری از لوح جمال قدم که در صر مقال نقل گردید در ذیل : " آن خطاباتی که ... " مندرج گردیده است . در لوح چند نفر از احبای زرقان که فوقاً نقل شد کلمه " نادعلی " مخفف " نادى علی " است به معنی علی گو و مداح و ستایشگر علی . در همین لوح چنین مذکور شده است که حضرت امیر علیه السلام را مظهر العجایب دانسته اند . سابقه این مطالب به دعای مبارکه نادعلی کبیر برمیگردد که با عبارات ذیل آغاز می شود و متن کامل آن در حاشیه زاد المعاد مجلسی به طبع رسیده است : " ناد علیاً مظهر العجایب

نجده عوناً لك في النوائب كلِّ همٍّ و غم الى الله حاجتي و عليه معولى ... " (زاد المعاد ، ص ۲۳۷)
 در متن زیارتی که از امام جعفر صادق روایت شده و در هفدهم شهر ربیع الاول هنگام زیارت مشهد حضرت امیر المومنین تلاوت می شود نیز از جمله چنین آمده است :
 ... السلام علیک یا من کتب اسمه فی السماء علی السراذقات ، السلام علیک یا مظهر العجائب والایات ، السلام علیک یا میر الغزوات ...
 مفتاح الجنات ، ج ۲ ، ص ۲۸۴ - ۲۸۵

ص ۱۲۲

چون که گل رفت و گلستان در گذشت
 نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت
 حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند :
 ... نیر آفاق را مدّت حیات در زندان و نفی بلدان و آوارگی و آزردهی منقضی شد
 و اسیر زنجیر سجن یوسفی بود و در این غربت در نهایت کربت بافق عزّت صعود
 نمود دمی نیاسود و ساعتی نیارمید در آتش سوزان چون گل خندان تبسم
 میفرمود و در سبیل غم حباب آسا در حرکت دوریه شوقیه عیش و طرب مینمود
 حال این آوارگان نیز باید بکلی طمع آسایش و راحت را قطع نمائیم و از دنیا و
 آنچه در اوست درگذریم چشم از غیر دوست پوشیم و از آنچه غیر از اوست
 ببریم و باو پیوندیم صد هزار حسرت و افسوس اگر بعد از آن روی نورانی و
 جمال رحمانی جرعه از جام صفا نوشیم یا از کسی آرزوی وفا کنیم و یا دمی
 بخواهیم که بیاسائیم و یا راحت جوئیم و یا ناز و نعمت طلبیم ،
 چونکه گل رفت و گلستان درگذشت نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت
 باری شبها را بمناجات بگذرانید و روزها در تضرّع و ابتهال در حالتی باشید که
 از این عالم بکلی بی خبر گردید جز او ندانید و غیر از او نشناسید و غیر از او
 نجوئید و نپرسید ...
 بشارة النور ، ص ۲۲۹-۲۳۰
 بیت منقول از مولوی است و در مثنوی چنین ثبت شده است :
 چون که گل رفت و گلستان در گذشت نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت
 مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۲۹

چون که گل رفت و گلستان شد خراب
 بوی گل را از که جوئیم از گلاب
 حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

هوالله ای بنده حق از جوهر وجود چون سلاله موجود گردد باید اخلاق
 مناسب اعراق باشد مثنوی گفته ، چون که گل رفت و گلستان شد خراب - بوی
 گل را از که جوئیم از گلاب ...

و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :
 هوالله ای یادگار منصور جلیل خلیل چون که گل رفت و گلستان شد
 خراب - بوی گل رلا از که جوئیم از گلاب . من همواره بیاد تو هستم و از جمال
 مبارک رجای عون و عنایت به جهت تو مینمایم در پناه پیمان هستی و آزاد از
 عالم امکان در معیت جناب حاجی باید بنهایت همت بکوشی . مأذونی و مقبول ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب غلامحسین خان علیه بهاءالله الابهی در تبریز
 چنین میفرمایند :

هوالابهی ای دوست روحانی من بقول عارف رومی ، چونکه گل رفت و گلستان
 شد خراب - بوی گل را از که جوئیم از گلاب . چون جناب فدائی و قربانی جمال
 مبارک رضاقلی خان بملکوت ابهی صعود فرمود رائحه مشکین خویش را از
 ریاض دل جناب غلام حسین خان استشمام نمائیم حقا که تو سلاله جسمانی و
 روحانی آن سرور ربّانی هستی و مظهر الولد سرّ ایبه لهذا از عون حضرت
 پروردگار امیدوارم که چراغ او را روشن نمائی و کُشت او را آب یاری نمائی و
 نهال او را پرورش دهی بلکه موفق باعظم از آن گردی زیرا او نامش رضاقلی بود و
 نامت حسین قلی باری بکوش تا جام او را سرشار نمائی و سرور ابرار
 گردی . ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید عبدالله در میانج چنین میفرمایند :
 ای منجذب نفحات الله نامه مرقوم ملاحظه گردید مضمون مشحون به
 انجذابات روحانیه و ثبوت و رسوخ بر میثاق الهی بود ... جناب مهدی قلی میرزا
 یادگار آن گل رعنا و شجر حدیقه وفا موزون میرزا است . مثنوی گوید ، چون که

گل رفت و گلستان شد خراب - بوی گل را از که جوئیم از گلاب . الحمد لله
 بانجابت اعراق وارث حسن اخلاق آن ثابت بر میثاق است ...
 و نیز ن ک به ذیل : " بوی گل را از ... " بیت منقول از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :
 چون که گل بگذشت و گلشن شد خراب بوی گل را از که یابیم از گلاب
 مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۶۷۲

با توجه به مضمون بیت فوق در یکی از الواح جمال اقدس ابرہی نیز چنین مسطور است :
 ... راحت انسان ملاقات محبوبان بوده و هست اگر آن دست ندهد از برای ذکر
 قائم مقامی محقق است چه که به ذکر فی الجمله نسلی حاصل میشود این است
 که گفته اند ، چون گل در پرده مستور شد به گلاب انسان تسلی مییابد ...
 الواح خط عندلیب ، ص ۲۴۳
 مهدی قلی میرزا که حضرت عبدالبهاء او را به ذکر جمیل در لوح آقا سید عبدالله
 یاد فرموده اند یکی از فرزندان برجسته شاهزاده حسینقلی میرزای موزون است
 حسینقلی میرزا را فرزندان چندی بوده که بعد از پدر مصدر خدمات مهمه در امر
 الهی شده اند . شرح احوال حسین قلی میرزا و شمه ای از مراتب ایمان و ایقان
 مهدی قلی میرزا در کتاب مصابیح هدایت ، ج ۲ ، ص ۵۰۷ - ۵۴۰ مندرج است .
 مقصود از منصور خلیل که در صدر یکی از الواح فوق مذکور شده اند جناب آقا
 محمد ابراهیم کاشانی ملقب به منصور است که شرح احوالش در کتاب تذکره الوفاء
 (ص ۱۲۸ - ۱۳۰) مندرج گردیده است .

ص ۱۲۵

چون نظر در نور داری خود یکی است
 وانکه شد محبوب ابدان در شکی است
 ن ک به ذیل : " چون که حق ... "

ص ۱۲۶

چهار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی خان اصفهانی چنین میفرمایند :
 هوالله ای یار مهربان آنچه از زبان بالمواجهه صدور یافته ظاهر و عیان گردید

سرگونی چهار مرتبه عبارت از چهار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست . از الطاف و عنایت حقّ امیدم چنان است که من بعد اندک راحتی حاصل آید ، بگذرد این روزگار تلختر از زهر ، کار تو با کار من توام است مشاكل ما باهم ، هر وقت در امور عبدالبهاء سهولت و آسانی یابی کار خویش را نیز سهل و آسان بینی . عنان بر عنان رود و این باید سبب سرور و شادمانی گردد چه بهتر از این که هم کار و هم قدم باشیم . به امة الله الموقنه حرم محترمه تحیت ابدع ابهئ ابلاغ دار و همچنین نورسیدگان گلشن ابهئ را . و علیک البهائ الابهئ . ع ع در اسکندریه مرقوم شد تا به حال از کثرت اشتغال در ارسال تاخیر شد . مصرع مورد نظر از حافظ است که در یکی از غزلیات خود چنین میفرماید :

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
 که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست
 من همان دم که وضو ساختم از چشمهء عشق
 چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
 دیوان حافظ ، ص ۱۸

در باره اصطلاح " چار تکبیر زدن " در کتاب حافظ نامه چنین آمده است :
 چار تکبیر زدن : یا چهار تکبیر کردن " کتایه از ترک کلی کردن و تبرّای مطلق از ماسوی نمودن باشد . و کتایه از نماز جنازه هم هست که بعد از آن میت را وداع کنند . " (برهان) انوری گوید :

ص ۱۲۷

رغبتش رغم کان و دریا را چار تکبیر کرده و سه طلاق
 شرح لغات و مشکلات انوری ، ص ۳۹۵
 سنائی گوید :
 هر که در میدان عشق نیکوان گامی نهاد
 چار تکبیری کند برذات او لیل و نهار
 (همانجا)
 خاقانی گوید :
 چار تکبیری بکن بر چار فصل روزگار چار بالشهای چار ارکان به دو نان با زمان
 دیوان ، ص ۳۲۶

کمال الدین اسماعیل گوید :

کردیم دگر شیوه رندی آغاز تکبیر زدیم چار بر پنج نماز

دیوان ، ص ۹۱۰

در چار تکبیر زدن (یا کردن) به هنگام نماز میت بین مذاهب اربعه اهل سنت و

شیعه اختلاف است ...

حافظ نامه ، ج ۱ ، ص ۲۰۹

برای ملاحظه مطالب مربوط به مصرع " بگذرد این روزگار ... " به ذیل آن مصرع

مراجعه فرمائید .

ص ۱۲۸

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان (حضرت عبدالبهاء در لوح حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی در طهران چنین میفرمایند :

هوالبهی ای امین عبدالبهاء نامه شما که بتاريخ ۱۰ جمادی الولی ۱۳۳۹ بود رسید از خطایا و عصیان خود ذکر نموده بودی جمیع ما گنه کاریم ولی خداوند مهربان آمرزگار ، غرق در عصیانیم ولکن بحر عفو و غفران بی پایان ، چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیان ؟ اعتماد بر اعمال و افعال خود نداریم بلکه بفضل و عنایت حضرت یزدان داریم ولی من در حق تو شهادت میدهم که از خود هیچ مقصدی نداری ، جز رضای الهی آرزویی نداری از هر جهت خیرخواه کل هستی امیدم چنان است که تا نفس اخیر بحسن خاتمه موفق شوی . ایران را احزاب مختلفه ویران نموده اند ما در حق حکومت دعا می کنیم که موفق بان گردد که این احزاب مختلفه را یک حزب فرماید این پریشانی و بی سرو سامانی را نهایت بخشد . بعشق آباد مکاتیب متعدده مرقوم گردید و وصولش رسید الحمد لله احبای الهی در نهایت ائتلاف و اتحادند و نسبت به پیش راحت و آسایش جسته اند و مشغول به عبودیت حضرت احدیتند در جمع نامه ها ذکر دوستان را با نهایت محبت مینمائی و همچنین ستایش از اماء الرحمن که جمیع را مقصد و مرام جانفشانی در سبیل حضرت یزدان است و همچنین طلب آمرزش از برای کسانی که ازین جهان بجهان دیگر شتافتند مینمائی و من هم با نهایت تضرع و ابتهال و عجز و زاری بدرگاه بی نیاز مناجات مینمایم و از برای خود و

دیگران تمنای عفو و غفران میکنم بجناب حاجی غلامرضا از من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دار . امیدم چنانست که این بنده الهی چون جبل راسخ در خدمت استقامت و استقرار یابد . و علیک البهاء الابهی . عبدالبهاء عباس ۱۶ شعبان ۱۳۳۹ عکا بهجی

ص ۱۲۹

مصرع منقول در لوح فوق از سعدی است و در دیباچه کتاب گلستان چنین آمده است :

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشیمان ؟
 چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیمان ؟
 گلستان . ص ۵۰

استاد یوسفی در شرح این بیت چنین نوشته اند :
 اشاره است به سرگذشت نوح (ع) ، از پیغمبران اولوالعزم ، که سالها قوم خود را به راه راست دعوت کرد اما آنان از گمراهی دست نکشیدند و دچار طوفانی عظیم شدند . نوح کشتی ساخت و پیروان خویش و انبوهی از جانداران را نجات داد (رک : سوره عنکبوت (۲۹) آیه های ۱۴-۱۵) . گلستان ص ۲۰۰

ص ۱۳۰

چه جفا تو دیدی که وفا بریدی
 حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرماید :

ای ثابت بر پیمان نامه نامی که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی
 ملاحظه گردید . .. جناب احتشام را از قبل من تحیت مشتاقانه برسانید و این پیام
 ابلاغ دارید که چه جفا تو دیدی که وفا بریدی ، صیت عرفان و ایقان تو در جهان
 منتشر بود که مفتون آن روی نورانی و مجنون آن خوی ربّانی هستی حال باز باید
 شاهباز بلند پرواز گردی و با نغمه و آواز شوی تا به ملکوت راز پی بری . و علیک
 البهاء الابهی . ع ع

عبارت " چه جفا تو دیدی که وفابریدی " ناظر به بیت سعدی است که میفرماید :
 چه مخالفت بدیدی که مخالطت بریدی مگر آنکه ما گزائیم و تو احتشام داری

و نیز ن ک به ذیل : " چه مخالفت بدیدی ... "

ص ۱۳۱

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی
 مگر آن که ما ضعیفیم و تو احتشام داری
 حضرت بهاء الله در صدر رساله چهار وادی چنین میفرماید :
 ای ضیاء الحق حسام الدین راد - که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد . نمب دانم چرا
 یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید مگر خدا
 نکرده قصوری در ارادت بهمرسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت که از
 نظر محو شدم و سهو آمدم ،
 چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری ...
 آثار ، ج ۳ ، ص ۱۴۰

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمد علی خان بهائی چنین میفرماید :
 هوالله ای دوست حقیقی مدتی ایت که از شما نه نامه و نه پیامی و نه پرسش و
 سلامی در قرآن میفرماید ، لاتزر وازرة و زر اخری . چه مخالفت بدیدی که
 مؤالفت بریدی ، استغفرالله من باب مزاح است میدانم که در نهایت استقامت در
 محبتی ولی قدری ذلتنگی اما باید حال از این عوالم بگداری و در جهان دیگر
 آئی . وقت شما آمد باید در میدان آئی و چوگانی بزنی و گوئی بریائی یعنی به
 خدمت قیام نمائی و در عبودیت آستان سهم یار قدیم شوی . بجان تو عذری
 مقبول نه البته نامه نگار و در کمال سرور و حبور بخدمت پرداز ، غصه مخور ،
 آزرده مباش . من رفیق توام و انشاء الله شفیق بتو اگر فتوری بنمائی گردن من
 گیرد و اگر قصوری بفرمائی من متهم شوم زیرا وحدت حال است و یگانگی و شراکت
 در جمیع احوال زیرا این روزها کار مغشوش است رفیق را بجرم رفیق مؤاخذه
 نمایند ، باری این شوخی بود . مقصود این است که از حزن شما محزونم . والسلام

ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح پروفیسور ادوارد براون چنین میفرماید :
 بتاريخ ۲۴ مارت سنه ۱۸۹۳ از عگا هوالله یار مهربان مدتیست که بکلی راه
 افت بسته و جان و دل آزرده و خسته گشته نه یادی از این آوارگان نمودید و نه

با دستخطی از مهجوران دلجوئی کردید ، چه مخالفت بدیدی که موافقت بریدی ما را امید شدید است که بنیان محبت در میان چون حصن حصین است در این مدّت مترصد بودیم که اقدامی رود و متحسّر بودیم اصراری شود باز امواج دریای محبت بحرکت آمد و موجی از عالم قلب و دل بر ساحل قرطاس و قلم زد زمام از دست برد و بی اختیار بیاد خلق و خوی تو افتادم و بذکر روی دلجوی تو پرداختم اینقدر بدان که در این انجمن رحمانی یادت چون شمع روشن است و ذکرت در دلها چون گلزار و گلشن شما اگر ما را فراموش نمودید ما در هیچ وقت نسیان نخواهیم نمود و از خدا میطلبیم که در جمیع امور مظهر عون الهی باشید و

مطلع لطف نامتناهی . والسلام

بیتی که در رساله چهار وادی نقل شده و مصرع اول آن در الواح حضرت عبدالبهاء نیز انعکاس یافته از سعدی است و در بدایع او چنین آمده است :

کس از این نمک ندارد که تو ای غلام داری
 دل ریش عاشقان را نمکی تمام داری
 نه من او فتاده تنها بکمند آرزویت
 همه کس سر تو دارد ، تو سر کدام داری ؟
 ملکا، ما ، نگارا ، صنما ، بتا ، بهارا
 متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری
 نظر بلشگری کن که هزار خون بریزی
 بخلاف تیغ هندی که تو در نیام داری
 صفت رخام دارد تن نرم نازینت

دل سخت نیز با او نه کم از رخام داری

ص ۱۳۳

همه دیده ها بسویت تگران حسن رویت
 منت آن کمینه مرغم که اسیر دام داری
 چه مخالفت بدیدی که مخالطت بریدی ؟
 مگر آنکه ما گدائیم و تو احتشام داری
 بجز این گنه ندانم که محب مهربانم

بچه جرم دیگر از من سر انتقام داری ؟
 گله از تو حاش لله نکنند و خود نباشد
 مگر از وفای عهدی که نه بر دوام داری
 نظر از تو بر نگیرم همه عمر تا بمیرم
 که تو در دلم نشستی و سر مقام داری
 سخن لطیف سعدی نه سخن ، که قند مصری
 نجاست از این حلاوت که تو در کلام داری
 کلیات سعدی ، ص ۷۷۴

و نیز ن ک به ذیل : " چه جفا تودیدی ... " بیت " ای ضیاء الحق ... " که در مطلع رساله چهار وادی آمده از مولوی است . برای ملاحظه سابقه آن بذیل : " ای ضیاء الحق حسام الدین راد ... " مراجعه فرمائید . شرح احوال جناب محمد علی خان بهائی که یکی از الواح صادره به اعزاز ایشان نقل گردیده در کتاب مصابیح هدایت ، ج ۸ ، ص ۳۲۳ - ۳۷۰ ، به تفصیل مندرج شده است . فقره ای از قرآن کریم که در لوح جناب بهائی نقل شده قسمتی از آیه شماره ۱۸ در سوره فاطر (۳۵) است که میفرماید :

وَلَا تَرُّهُ وَازِرَةً وَّزَرَ أُخْرَىٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمَلِهَا
 لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنْ تَأْتُرُ الَّذِينَ
 يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مَنْ تَزَكَّىٰ
 فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَ إِلَىٰ اللَّهِ الْمَصِيرُ

مضمون آیه مبارکه آن که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد و آن که

ص ۱۳۴

بارش سنگین است اگر دیگران حتی خویشاوندان خود را به کمک بطلبند کسی باری از دوشش بر ندارد . تو ای رسول خدا تنها آنان را که در خلوت از خدای خود میترسند و نماز میگذارند می توانی پرهیزکار نمائی و هر کس خود را پاک و مقدس سازد خود از آن بهره مند میشود و بازگشت همه به سوی خداوند است .

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود که میرزا محمود زرقانی آنها را در کتاب بدایع الآثار نقل نموده چنین فرموده اند :

... فردا دیگر مسافر دریا هستیم واقعا قوه بخار چیز عجیبی است اگر این قوه نبود بحر محیط را چگونه طی مینمودند خدا چه اسبابی فراهم نموده جمال مبارک چه تائیدی فرموده و الا ما كءا و اینجا بجا ، چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را ...

بدایع الآثار ، ج ۱ ، ص ۲۵

مصراع منقول از حافظ است که میفرماید :

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را
 سماع وعظ بجا نغمه رباب بجا
 دیوان حافظ ، ص ۳

تمام غزلی که حاوی بیت فوق میباشد در ذیل " بین تفاوت ره ... " نقل گردیده است .

برای مطالعه شرحی مفصل در باره مفاهیم رند و رندی در شعر حافظ به کتاب حافظ نامه ، ج ۱ ، ص ۴۰۳ - ۴۱۳ ، مراجعه فرمائید . توضیحات مربوط به تقوی (ورع) و رباب نیز در صفحات ۱۷۳ - ۱۷۴ و ۲۳۶ همین کتاب مندرج گردیده است .

فارسی	اشعار	مآخذ
بهائی	آثار	در

حرف :

ح

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس
 در بند آن نباش که نشنید یا شنید
 حضرت بهاءالله در لوحی که از لسان خادمالله به اعزاز جناب شیخ کاظم سمندر

عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

سبحانک یا من بدائک الاحلی اجذب قلب العالم اگر ملا اسمعیل را ملاقات فرمودید از جانب این عبد فانی سلام برسانید اگرچه روایح قدسیّه از ایشان استنشاق نشده ولكن نظر بحبّت قدیم این عبد خالصاً لوجه ربّه الرّحیم معروض میدارم که شاید از حبلظنون و اوهام منقطع شوند و بعروه محکمه الهیه متمسک گردند . شعری میخوانند مناسب این مقام است ، حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس - در بند آن مباش که نشنید یا شنید . لذا عبد باید خالصاً لوجه الله بآنچه فهمیده دوستان قدیم را ناظرأ الی شطر الوفا متذکّر نماید لو سمع لنفسه و لو اعرض انّ الله لغنی عن العالمین . یومی از ایّام تلقاء عرض اعظم حاضر از لسان اقدس استماع شد فرمودند او را بجل اوهام قبل از حقّ محروم نموده اند یا لیا اطلع و عرف الذی تشبّث به لعمری لو يعرف لیتوب فی الحین و یرجع الی الله الملک الحقّ المبین ...

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید مهدی در رنگون چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشادی نگاشته بودی از مصر فرستاد ... اما حوادث بقعه مبارکه این است که این ارض مضطرب است و جمیع منتظر آن که مصیبتی بر این آوارگان وارد گردد و بغتة امری آید و این ارض منقلب شود ولكن سکون و قرار و وقار عبدالبهاء ساکن دارد به قسمی که شاید کسی تازه وارد گردد گمان کند که هیچ حکایتی نیست اما احبّای الهی را باید ابدأً از وقوعات این ارض متاثر نگردند و مترصد حوادث و اخبار این ارض نباشند بلکه بکمال ثبوت و استقامت و فرط نشاط و انبساط همواره بخدمت پردازند و اعلاء

ص ۱۴۰

کلمة الله نمایند ارض مقدّس هر قسم بشود ضرری ندارد عین موهبت است اما یاران باید در جمیع اطراف بکار خود مشغول باشند کاری بانقلاب و عدم انقلاب بقعه مبارکه نداشته باشند ، حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس . در سلف ملاحظه نمائید که بعد از حضرت روح حواریون ابدأً قصوری نمودند شب و روز در صور دمیدند تا اکثر از امم را منقلب بشطر رحمن کردند شما نیز باید چنین ثابت و راسخ و قائم باشید . و علیکم التّحیة و الثّناء . و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن ابهر چنین میفرمایند :

.... در خصوص اختلاف در شئون بین بعضی از اولیای امور مرقوم نموده بودید که احباً متحیرند با این اختلاف چگونه حرکت نمایند . احبای الهی را کاری به اختلاف و اتفاق اولیای امور نه ابدأً چنین اذکار را حتی بزبان نباید برانند بر احبای الهی اطاعت امر و احکام اعلیحضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند ولی در بین آنان اگر بروتی حاصل چه تعلق به احبای الهی دارد ، حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس . مقصود این است که احباً نباید کلمه ای از امور سیاسی بر زبان رانند زیرا تعلق به ایشان ندارد بلکه بامور و خدمات خویش مشغول شوند و بس در فکر آن باشند که بخدا نزدیک شوند و به رضای الهی قیام نمایند و سبب راحت و آسایش و سرور و شادمانی عالم انسانی گردند ...

امر و خلق ، ج ۳ ، ص ۳۴۵

چنانچه پیداست بیت منقول از حافظ است که در غزل ذیل چنین میفرماید :

بوی خوش تو هر که زیاد صبا شنید
 ای شاه حسن چشم بحال گدا فکن
 خوش میکم بادهء مشکین مشام جان
 کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید
 سرّ خدا که عارف سالک بکس نگفت
 در حیرتم که باده فروش از کجا شنید
 یا ربّ کجاست محرم رازی که یک زمان
 دل شرح آن دهد که چه گفت و چها شنید

ص ۱۴۱

اینش سزا نبود دل حق گزار من
 محرم اگر شدم زسر کوی او چه شد
 ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند
 ما باده زیر خرّقه نه امروز میخوریم
 ما می بیانگ چنگ نه امروز میکشیم
 پند حکیم محض صوابست و عین خیر
 حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس

دیوان حافظ ، ص ۱۶۴ - ۱۶۵

شیخ کاظم سمندر قزوینی که یکی از الواح ایشان نقل شد در ۱۷ محرم سنه ۱۲۶۰ هـ . ق . / ۱۸۴۴ م در قزوین متولّد شد . چون پدرش شیخ محمد نبیل قزوینی در

ایام حضرت ربّ اعلیٰ به آن حضرت مومن شده بود شیخ کاظم در عائله ای با ایمان رشد و نمو یافت و پس از تحصیل علوم متعارف به تجارت مشغول شد . شیخ کاظم سمندر در ایام حیات خود مصدر خدمات مهمّه به امر الهی گردید . از جمله رساله ای در ردّ دعاوی میرزا یحیی ازل نوشت و هادی نفوس عدیده به شریعت الله گردید و منزلش در قزوین به صورت مرکزی برای فعالیتهای مختلفه امری در آمد . شیخ کاظم سمندر در سال ۱۳۳۶ ه . ق . ۱۹۱۷/ م صعود نمود و در آثار حضرت بهاءالله به سمندر ملقب گردیده است . شیخ کاظم جدّ عائله سمندری است . برای ملاحظه شرح احوال جناب شیخ کاظم سمندر به تاریخ سمندر و مصابیح هدایت، ج ۷، ص ۳ - ۶۸ ، مراجعه فرمائید . شرح احوال جناب ابن ابهر که یکی از الواح ایشان نقل گردید در کتاب موسسه ایادی ، ص ۴۰۲ - ۴۴۹ مندرج است .

ص ۱۴۲

حبّ بهائی سراج صون بهائی زجاج
 خاک درش بر تو تاج مرده به مشتاق بخش
 ن ک به ذیل : شمع شبستان حقّ ... " و " شرق منور نما ... "

ص ۱۴۳

حسن زبصره بلال از حبش صهیب از شام
 زخاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است
 حضرت عبدالبهاء در لوحی که باعزاز جناب نصرالله خان در پاریس عترّ صدور یافته چنین میفرمایند :
 ای یار عزیز هرچند آن نفس نفیس آواره بمدارس پاریس شد ولی این سبب گشت که قرین و انیس بعضی از زائرین بقعهء مبارکه در آن غربت گردید نسیمی از گلشن حقیقت وزید و اندکی از خواب بیدار کرد سبحان الله شمس حقیقت از افق ایران طلوع نمود و شعاع ساطعش بخاور و باختر تافت به قسمی که طوائف امریک نزدیک شدند ولی بسیاری از هموطنان مبتلا بحرمان گشتند این چه سرّ عجیب است . چه خوش گفته ، حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از شام - ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است . ولی تو شکر نما که الحمد لله اندکی

پرده احتجاب دریدی پس بکوش تا گریبان بحبّت الله بدری و بال و پر بگشائی و در این فضای الهی پرواز نمائی و همراز و دمساز بلبلان گلشن معنوی گردی و بگلبانگ الهی در آن دیار بیان مقامات معنوی کنی و هموطنان دیگر را نیز بیدار و هشیار نمائی و از قبل من بهریک نهایت مهربانی و اشتیاق را ابلاغ داری . همواره بدرگاه احدیّت عجز و نیاز کنم که هموطنان عزیز را در جمیع فضائل عالم انسانی کامل و سبب تربیت جاهلان فرماید . و علیک التّحیّة و الثّناء . و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر که به اعزاز جمعی از احبای وان عترّ صدور یافته چنین میفرماید :

هو الابهی ای یاران الهی حمد کنید خدا را که نفعات قدس روحانی یافتید و زندگی جاودانی شمع ابدی افروختید و جشن سرمدی آراستید کنز معنوی یافتید و بموهبت آسمانی رسیدید در ظلّ شجره انیسا در آمدید و در گلشن میثاق پیمان، پیمان نوشیدید این از فضل و مواهب حیّ قیوم است که آن یاران محرم

ص ۱۴۴

راز شدند و آشنایان محروم و بیگانگان گشتند این چه موهبتی است که امریک را نزدیک نموده و نزدیک را بُعد افریک داده . حسن زبصره بلال از حبش صهیل (کذا) از شام - زخاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است . الحمد لله نورانیّت امرالله آفاق را روشن کرده و شعله طور الهی و لمعه نور معنوی جهان را بهیجان آورده ولی افسوس که معدودینوهوس پاس نعمت فگذاشتند و اساس موهبت برانداختند غباری برانگیختند که نور آفتاب پیمان را پنهان کنند خود را مهجور و محروم نمودند و بظلمت اندر ظلمت انداختند فوا اسفا علیهم بما غیروا و بدلوا نعمة الله و استبدلوا المن و السلوی بالفوم و البصل و البقل و القشاء اُستبدلون الذی هو خیر بالذی هو ادنی از ثبوت بر پیمان که اعظم موهبت رحمن است در گذشتند و با وهن بیوت بیت عنکبوت اوهام و شباهت پناه بردند سبحان الله اول من استکبر در نشئه اولی از وهم و هوی بهانه جست و خلقتّه من طین و خلق مرکز العهد من النور با وجود این باز استکبار نمودند خدا ادراک و شعوری عنایت فرماید فاعتبروا یا اولی الابصار . ای پروردگار این یارانرا بنواز و بآتش عشق بگداز و به رازت دمساز نما موهبت ملکوت ابهات رایگان کن و رحمت افق اعلایت شایان فرما زیرا منجذب جمال نورانیند و زنده از نفس رحمانی سبزه

چمن زار حقیقتند و شکوفه بوستان معرفت آواره تواند و بیچاره تو افتاده تواند
 و دلداده تو در ظلّ جناح احدیت از امتحانات شدید حفظ فرما و در پناه
 رحمانیت از حوادث زمانه محروس دار توئی مقتدر و توانا و توئی حاضر و
 بینا و علیکم التّحیّة و الثّناء . ع ع
 و نیز از قلم حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای آستانه چنین عترّ صدور یافته
 است :

ای یاران روحانی بنده ربّ جلیل جناب اسمعیل در نامه خویش نام شما برده
 مرده ایمان و ایقان داده که الحمد لله آنفوس از صهبای محبت الله سرمست
 شدند و قدح بدست در میدان عرفان در جنبش و رقصند و کف زنان و یاکوبان

ص ۱۴۵

مستمعان را بوجد و طرب آرند . این خبر مانند نسیم جانپرور قلوب اهل عرفان را
 اثر سرور بخشید و جانها را به نیاز و اهتزاز آورد هزار سال بود که زهاد و عبّاد
 منتظر این ندا بودند ولی هزار افسوس که بجزّ استماع آهنگ ملاء اعلی گوش
 خود را بستند و چشم برهم نهادند تا ندا نشنوند و مشاهده انوار نکنند صمّ بکم
 عمی فهم لا یرجعون . حال ملاحظه نمائید که چه موهبتی شامل حال شما
 گردید که باین فیض اعظم واصل و از این کأس طاغ بهره و نصیب حاصل گشت ،
 حسن زبیره بلال از حبش سهیل (کذا) از شام - زخاک مکه ابوجهل این چه
 بوالهوسی است . لذا هر دم باهنگ تقدیس و تسبیح حضرت رحمانی پردازید
 که این اکلیل جلیل بر سر نهاد و این تاج وهّاج را زینت هامه یاران نمود ...
 بیت منقول در غزل مندرج در دیوان حافظ طبع انجوی چنین آمده است :

اگرچه	عرض	هنر	پیش	یار	بی	ادبیست
زبان	نخوش	ولیکن	دهان	پُر	از	عریبست
پری	نهفته	رخ	و	دیو	در	کوشمه حسن
بسوخت	دیده	ز	حیرت	که	این	چه بوالجیبست
سبب	مپرس	که	چرخ	از	چه	سفله پرور شد
که	کام	بخشی	او	را	بهانه	بی سبیبست
در	این	چمن	گل	بی	خار	کس نچید آری
	چراغ	مصطفوی		باشرار		بوهیبست

جمال دختر رز نور چشم ماست مگر
 که در نقاب زجاجی و پردهء عنیست
 دوی درد خود اکنون از آن مفرح جوی
 که در صراحی چینی و شیشهء حلیمست
 به نیجو نخرم طاق خانقاه و رباط
 مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنیبست

ص ۱۴۶

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه
 کنون که مست و خرابم صلائی بی ادیبست
 حسن زبصره، بلال از حبش ، صهیب از روم
 زخاک مگه ابوجهل ، این چه بوالعجیبست
 بیار می که چه حافظ مدام استظهار
 بگریهء سحری و نیاز نیم شبیبست
 دیوان حافظ ، طبع انجوی ، ص ۱۱ - ۱۲
 کلمه صهیب چنانچه در لوح نصرالله خان و لوح ذیل و نیز در غزل حافظ آمده صحیح است و ضبط "صهیل" در الواح جمعی از احبای وان و آستانه باید ناشی از سهو کاتبین بوده باشد. در هر حال مقصود از صهیب، صهیب ابن سنان ابن مالک است که در سال ۳۶ قبل از بعثت رسول الله در موصل متولد شد و در کودکی به دست رومیان اسیر گردید. او در جوانی به مکه آمد و از اسارت نجات یافت و چون اسلام ظاهر شد از نفوس اولیه ای بود که اسلام پذیرفت و در غزوات متعدد شرکت نمود. صهیب سرانجام در سال ۳۲ هـ ق. ۶۵۲/۰ م در مدینه از این عالم درگذشت. او در

معارف اسلامی و ادب فارسی و عربی به تقوی و پرهیزکاری شهرت دارد. حضرت عبدالبهاء در باره صهیب و چند نفر دیگر از صناید اهل ایمان در صدر اسلام در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:
 هو الله ای یادگار آن دو مرحوم مغفور محترم نامهء شما رسید و بی نهایت سبب فرح و سرور گردید که الحمد لله از بلوک نور ظهور و بروزی گردید و نامه ای از نفسی رسیده که از سلالهء یاران قدیم است و هموطنان عزیز. سبحان الله شرق به

نور اشراق منور است و غرب به رانحهء محبت الله معطر افریک و امریک و ترک و تاجیک و اروپا و صحرای آتریک به نفوذ امرالله پر شور و شعله گردیده ولکن موطن جمال مبارک با وجود آن که عنوان نور دارد محروم و مهجور مانده ، بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه ماندند ، بلال حبشی و صهیب رومی و عداس آشوری و سلیمان پارسی محرم راز گشتند و سید قرشی ابولهب و بستگان

ص ۱۴۷

و خویشان جمال محمدی محروم از انوار گردیدند . در انجیل میفرماید که جمیع انبیاء در شهر و موطن خود بی قدر و مقدار بودند فی الحقیقه چنین است و همچنین حضرت مسیح میفرماید که از شرق و غرب عالم می آیند و داخل ملکوت میگردند و ابناء ملکوت خارج میشوند حال صیت امرالله و آوازهء ظهور بهاءالله اقالیم سبعة را به اهتزاز و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته فاعتبروا یا اولی الابصار ...

ص ۱۴۸

حق	عیان	چون	مهر	رخشان	آمده
حیف	کاندر	شهر	کوران	آمده	
جمال اقدس	در رساله	هفت	وادی	چنین	میفرماید :
... ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار بلی از شدت ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته ،					
حق عیان چون مهر رخشان آمده		حیف	کاندر	شهر	کوران آمده ...
آثار ،	ج ۳ ،	ص ۱۳۲ -	۱۳۳		
و نیز جمال قدم در لوح شیخ به بیت فوق استشهاد نموده چنین میفرماید :					
... معرضین تدبیرها نموده اند و بحیل ها تمسک جسته اند از جمله صورت این سید را گرفته اند و همچنین صور بعضی را بعد هر کدام را در ورق چسبانده اند و فوق اینها صورت میرزا یحیی را باری بهر اسبابی از برای انکار حق تمسک					
جسته	اند	قل			
حق عیان چون مهر رخشان آمده		حیف	کاندر	شهر	کوران آمده
لوح	شیخ	ص			۱۱۹

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین میفرماید :

... ای برادر من اگر نفسی این امر را انکار نماید و از این ظهور اعظم عافل شود قادر بر اثبات هیچ امری نبوده و نیست این فانی را حزن از کلّ جهات بشأنی احاطه نموده که از اظهارش عاجز است چه که از برای شمس حقیقت بعد از ظهور و اشراق دلیل ذکر مینماید و این خطائی است کبیر . باعلی النداء میفرماید ، انّی اکون مقدسا عن کلّ ما ذکر و سطر انّ دلیلی ما ظهر من عندی و حجّتی نفسی لو انتم من العارفين انتهى . ولکن این عبد چون بعضی را ضعیف مشاهده نموده بجل استدلال تمسک بسته که شاید از معین کلمات الهی کوثر باقی بیاشامند و بزندگی دائمی فائز گردند و الا انّ الدلیل یستحیی ان ینسب الیه و البرهان یخجل ان یسجد بین یدیه نعم ما قیل ،

ص ۱۴۹

حقّ عیانچون مهر رخشان آمده حیف کاندرا شهر کوران آمده سزاوار انسان آنکه بطراز عدل و انصاف مزین باشد مالک وجودی که بنفسه امام عالم قیام فرموده و باسم قیومش رحیق مختوم را گشود و معادل ما نزل من قبل و من بعد از قلم مبارکش جاری و نازل چگونه میتواند انسان در این مقام توقف نماید و یا نعوذ بالله کلمة نالایق ادا کند ...

مائده آسمانی ، ج ۷ ، ص ۲۴۶ - ۲۴۷

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سرتیپ آقا میرزا آقاخان در بوشهر چنین میفرماید :

هوالله یا من ثبت علی الميثاق حمد حیّ قیوم را لائق و شایان که باشراق نیر عهد و پیمان افق امکان را مستضئ و منور فرمود و بظهور آیات توحید شبهات اهل تحدید را زائل و مندفع نمود و بشهاب ثاقب و نجوم بازغ مرده نفاق و هزله شقاق و رزله نفاق را از صعود باوج میثاق طرد و تعقیب فرمود تا از استراق سمع و استماع اسرار یوم الجمع محروم و ممنوع مانند چه که در میدان پیمان هر گاو پرورا جولان نتواند و هر زاغ شکسته بال در اوج عرفان طیران نداند طیور حدائق قدس باید تا از حقائق عهد قدیم دم زند و هژیران وادی عزّت باید تا در فضای استقامت شور و ولوله اندازند سراج توحید باید تا در زجاج تفرید بر افروزد و شجره مبارکه باید تا در جنت احدیت قد برافرازد مرغ خاکبان را با دریای بی

پایان چه کار و کوران را با مهر رخشان چه سر و سودا ، حقّ عیان چون مهر رخشان آمده - حیف کاندر شهر کوران آمده . والبهاء علیک ع ع حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرماید :

... الیوم هر نفسی در اقلیمی اگر شخصی ایرانی را تعریف و توصیف خواهند گویند این شخص از وطن بهاءالله است فوراً عزیز و محترم گردد اقلاً ایرانیان باید قدر این را بدانند از اظار جهانیان افتاده بودند و از امم متوحشه شمرده میشدند حال چنین عزّت پایدار یافتند و چنین تاجی از گوهر شاهوار بر سر نهادند نعم ما قال الشاعر هر که ارزان می خرد ارزان دهد گوهری طفلی بقرصی نان دهد

ص ۱۵۰

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده شمس حقیقت اگر در سائر اقالیم اشراق نموده بود تا بحال اشعه اش جهانگیر گشته بود زیرا اهل آن اقلیم قدر این فضل عظیم را میدانستند ولو مومن نبودند مسرور بودند

و در لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است :

ای نفوس زکیّه جمیع ملل منتظر طلوع شمس حقیقت بودند هر یک بقلب و عنوانی قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن فایاً ما تدعوا افله الاسماء الحسنی ولی پردهء اوهام دیده ها را کور نمود و منتظران را محروم نمود و مشامها را مزکوم کرد و از عطر مسموم بی بهره و نصیب گشتند ، حقّ عیان چون مهر رخشان آمده - حیف کاندر شهر کوران آمده . آن نور حقیقت ساطع بر شرق و غرب گردید و در سحاب جلال پنهان شد و از این جهان غروب نمود و در افق غیب امکان الی ابدالآباد درخشان و تابانست با وجود این هنوز خفتگان بیدار نشده اند و محرومان محرم راز نگشته اند ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید :

... الحمد لله شب فراق منتهی شد و صبح وصال دمید یار پنهان آشکار گشت و دلبر آفاق عرض دیدار نمود یوسف رحمانی شهرهء بازار شد و جمال رحمان شاهد انجمن آفاق گردید اما نایبانیان ممنوع شدند ، محروم گردیدند ، مقهور شدند ، محجوب گردیدند و فریاد این الشمس الطالعة بر آوردند . حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده

باری زلزله در ایران افتاد و این ایام ولوله در آفاق بلند شد لهذا در بسیط زمین غلغله ظهور نور مبین است و عالم آفرینش در حرکت و جنبش با وجود این غافلان ایران تا بحال بیدار نشدند و سر از بالین نادانی برنداشتند ...
منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۸۱ - ۸۲

ص ۱۵۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرماید :
الهی الهی قد غشت القلوب غاشیة الاضطراب ... ای بنده حق
حق عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده
جمال ابهی روحی لاجبائه الفداء سی سال قبل از صعود کل را بمرجع مخصوص
دلالت و بکرات و مرات احباء حاضرین را دلالت بعد در کتاب اقدس بنصی
صریح چون بنیان مرصوص بمقام منصوص هدایت فرمودند و شب و روز احباً
را آگاهی بتصریح گهی تلویح گهی بکایه گهی باشاره احضار و ایقاز میفرمودند
تا آنکه کتاب مبین و لوح محفوظ میثاق الهی باثر قلم اعلی مرقوم شد و مرکز
میثاق مشروح گشت آفتاب عهد بتایید نور هدایت کبری بدرخشید تا باز بعد از
صعود اختلاف حاصل نگردد و اجتهاد بمیان نیاید و هر کس بهوای خویش نپرد
خلیفه ثانی حسبنا کتاب الله نگویند خلیفه ثالث انا ذوالنورین نفرمایند مرکز
میثاق معلوم باشد و مبین آیات نیر آفاق منصوص صغیر و کبیر کل اطاعت
نمایند عظیم و حقیر کل هدایت جویند حال مرکز منصوص متروک و مرجع
مخصوص مخزول و منکوب احزاب مهزومه در جولان و شبهات استنباطیه
مستولی بر قلب هر جان و هزار افترا ورد زبان یکی گوید نسخ شریعت نمودند
و دیگری گوید نماز و روزه را برداشتند حزبی گویند چنین و حزبی گویند چنان
جمع این روایات و حکایات محض القاء شبهات است و الا دین دین الله است و
شریعت شریعت الله لا تتغیر و لا تبدل الی یوم الله تا کل در ظل شریعت
الهیة مستظل و باحکام الهی مکلف تخلف نتوانیم و ترمّد نخواهیم این چه تصور
است و این چه تفکر از این تدبیر ثمری جز تفضیح خویش نبینند و مفرّی از برای
خود نیابند مقصودشان از این افترا تخدیشاذهان است و تشویش افکار این عبد
اول من تمسک بشریعة الله و اول من اتبع اوامر الله فاحضر لتری ولی نفوسی که
در این افترا را میزنند آیا از شریعة الله خبر دارند یا از احکام الهی چیزی

عمل نموده اند شما استفسار نمائید شریعتشان القاء شبهات دینشان اتباع
متشابهات ... مجموعه مکاتیب ۹ شماره ۸۸، س ۱۹۴ - ۱۹۵

ص ۱۵۲

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " حضرت باقروف " در طهران چنین میفرمایند
ای ثابت بر پیمان نامه مشکین آن منجذب نور مبین وصول یافت ... این امراض
مزمنه ایران به بار تگ و خاکشیر معالجه نگردد یک قوه الهیه میخواید که سبب
ترقی از حضيض ادنی به اوج اعلی گردد قوه ای که عرب وحشی بادیه بی آب و
گیاه را به اوج عزت ابدیه رساند ، قوه ای که یهودیان چند ذلیل را پطرس اعظم و
یوحنا و بولس حواری نمود و سرور جمیع فرنگستان کرد ، قوه ای که اسرائیل
ضعیف را سلطنت سلیمانی بخشید . باری چنین آفتاب درخشانده ای از افق
ایران طلوع نمود و ایران هنوز در ظلمات اوهام . چه خوش گفته ، حق عیان چون
مهر رخشان آمده - حیف کاندلر شهر کوران آمده . باری شما بقدر امکان بکشید
تا سبب عزت ابدیه ایران و ایرانیان گردید ...
خاندان سادات خمس ، ص ۱۰۸-۱۰۹

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ حسن در نهاوند چنین میفرمایند :
ای حسن احسن حضرت امام حسن علیه السلام میفرماید ، و عندی جوهر علم
لو ابوح به لقب لی هذا ممن یعبد الوثنا . هر چند این بیت را نسبت بآئمه دیگر
علیهم السلام نیز میدهند ولکن فی الحقیقه از امام حسن علیه التحیة و الثناست ،
میفرماید یک جوهر علمی در نزد من هست که اگر آنرا بیان کنم قوم بر من قیام
نمایند و گویند این شخص بت پرست است ، آن جوهر علم امروز واضح و آشکار
گشت این است که جمیع ملل بر اعتراض قیام نموده اند الحمدلله برهان واضح
است و دلیل لائح و حجت قاطع و نور حقیقت ساطع از برای نفسی مفری نه .
روز روشن هر که جوید او چراغ - عین جستن کوریش دارد بلاغ . حق عیان چون
مهر رخشان آمده - حیف کاندلر شهر کوران آمده . باری تو حکم کن خدا را که
مطلع بر اسرار حضرت امام حسن علیه السلام گردیدی و پرده دریدی و از لوم و
سطوت قوم زنجیدی و بمقصود رسیدی . امة الله المحترمه ضجیع مکرمه را
تحیت برسان بلکه شما سبب هدایت رجال گردید و او سبب اهتدای نساء.
و علیک التحیة و الثناء ع

چون بیت " حق عیان چون ... " همراه با دو بیت دیگر مثنوی یعنی بیت " هر که ارزان میخرد ... " و بیت " روز روشن هر که ... " در الواح فوق نقل شده به این قرائن گویندهٔ بیت " حق عیان چون ... " نیز میتواند مولوی بوده باشد اما حقیر این بیت را در چند نسخه مثنوی مولوی که در اختیار داشتم نیافتم . حضرت عبدالبهاء در لوحی که ذیلا نقل میگردد به بیت مورد بحث در رساله سلوک اشاره میفرمایند و متن رساله سلوک که همان رساله هفت وادی میباشد در صدر مقال نقل گردید . متن لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که بدان اشاره شد چنین است :

هو الله ق جناب ابوالقاسم خان علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند الله
 ابهی یا من سمع النداء و لپی یا ربی الابهی اگر نظر را بافق اعلی اندازی
 انوار ملکوت ابهی مشاهده نمائی که آفاق کائنات را روشن نموده و اگر سمع را
 متوجه عالم بالا کنی استماع فرمائی که ندای سروش و هاتف غیبی غلغله و ولوله
 در ارض و سماء انداخته صد هزار افسوس که گوش ها گوش بهائم است و چشم ها چشم
 اولی الخسائر صم بکم عمی فهم لا یرجعون در رساله سلوک میفرمایند قوله
 جل ذکره ، حق عیان چون مهر رخشان آمده - حیف کاندرا شهر کوران آمده . حال
 کوران انوار فیوضات ملکوت ابهی را مشاهده نمایند . ع ع

برای ملاحظه شرحی در باره " هر که ارزان میخرد ... " و " روز روشن هر که ... " به
 ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید .

در باره بیت " و عندی جوهر علم ... " شرحی در مآخذ اشعار ، ج ۱ ، ص ۱۰۰ - ۱۰۱
 به طبع رسیده است .

در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که از مکاتیب جلد هشتم نقل شد عبارت " قل
 ادعوا الله ... " قسمتی از آیه شماره ۱۱۰ در سوره کهف (۱۷) است که میفرماید :

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ اَوْ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَّا تَدْعُوْا اِنَّهُ
 السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ وَاَلْحُسْنٰی وَاَلْحُسْنٰی وَاَلْحُسْنٰی وَاَلْحُسْنٰی وَاَلْحُسْنٰی
 سَبِيْلًا

مضمون آیه مبارکه آن که خدا را به هر رسمی که بخوانید صفات و اسماء حسنی

همه مخصوص اوست تو در نماز صدا را بلند یا بسیار آهسته نکن بلکه حدّ متوسط

را اختیار نما.

حدیث " خُسبنا کتّاب الله " که در لوح حضرت عبدالبهاء نقل شده در امالی شیخ مفید (۴۸ - ۴۹) مندرج است . در همین لوح مبارک " ذوالنورین " از القاب عثمان ابن عفان خلیفه سوم است که با دو بنت رسول خدا یعنی رقیه و ام کلثوم یکی بعد از دیگری ازدواج نمود و به این سبب به این لقب ملقب شد ه است . اما بارتنگ که ذکر آن در لوح جناب باقروف مذکور شده از دانه های دوائی است که به آن بارهنگ نیز می گویند . دانه بارتنگ غالباً قرمز رنگ و پُر لعاب است و برای معالجه درد سینه به مصرف میرسد بارتنگ مدرّ نیز میباشد . در همین لوح مبارک خاکشیر نیز مذور شده و آن نیز گیاهی است که دانه های قرمز رنگ و پُر لعاب دارد خاکشیر را برای رفع اختلالا معدی تجویز میکنند .

ص ۱۵۵

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص
 جمال اقدس ابی در لوح مبارک دنیا چنین میفرمایند :

... حال هر یوم نار ظلمی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول سبحان الله بزرگان ایران و نجبای عظام باخلاق سبعی نخر مینمایند (حیرت اندر حیرت آمد زین قصص) این مظلوم در لیالی و ایام بشکر و حمد مالک انام مشغول چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تاثیر نموده و اخلاق و اطوار این حزب بدرجه قبول فائز چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امرا بوده کردار نیک گواه راستی گفتار است امید آنکه اختیار بروشنی کردار گیتی را روشن نمایند ...

مجموعه الواح ، ص ۲۹۳ - ۲۹۴

و نیز در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب ناظر در اسلامبول عترّ صدور یافته و به تاریخ ۲۷ ذی الحجة ۱۳۰۵ ه . ق . مورخ است چنین مسطور است : حمد مقصود عالم را لایق و سزا که اولیای خود را در هر حین آگاهی عطا میفرماید بر خدعه و مکر معتدین و کذب و افترای ظالمین لله الحمد کشف غطا شد و سبحات جلال شقّ گشت و افتراء و کذب نفوس غافله به مثابه آفتاب برآن محبوب آشکار شد . سبحان الله شعور چه شد ، عقل کجا رفت گمان نمیکند که شاید نفس سامع برامر مطلع باشد یقولون بافواهم و یعلمون بما منعوا عنه فی

کتاب الله . باری دستخط های آن محبوب فوآد رسیدهر کلمهء آن گواهی بود صادق بر کذب و مفتریات انفس مجعولهء غافله . از خط موهوم مراتب و مقاماتش معلوم لله الحمد آن محبوب مطلع گشتند و آگاه شدند حیرت این عبد و اهل مداین سمع و بصر را اخذ نمود خادم خود را مانند موله باهت مشاهده کرد . عقل و ادراک به این مقامات نمیرسد که چگونه انسان آنچه از لسانش جاری شود

ص ۱۵۶

مخالف باشد ، حیرت اندر حیرت در این مقام است نه قصص مولوی علیه الرحمه باری بحر بیان به امواجی ظاهر و نیر اعظم به انوری مشرق و باهر که از برای منصفین مجال توقّف نبوده و نیست ... و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادمالله به اعزاز جناب حاجی محمد علاقه بند یزدی عزّ صدور یافته و به تاریخ ۵ جمادی الاخری سنه ۱۳۰۵ ه . ق . مورّخ است چنین میفرمایند :

حمد مقدّس از ذکر آمه و خامه مشرق نور سلطان احدیه را لایق و سزااست که علم امرش را مرتفع نموده و عرصه گیتی را به ظلّش بیاراست ... یا حبیب فوادی اعمال نفوس غافله و متابعت علمای جاهل عباد را از بحر رحمت رحمانی و فیوضات فیاض حقیقی منع نموده . اوهام سدّی است کبیر و ظنون حجابی است غلیظ ، اغلظ من الجبال حایل شده و قوه باصره و مدرکه را از مشاهده محروم داشته اصحاب ملکوت متحیر چه که مشاهده مینمایند در قرون و اعصار یک نفس از اهل عمام از حزب شیعه به عرفان مقصودو کیفیت ظهور آگاه نبود ، حیرت اندر حیرت آمد زین قصص . قد حقت کلمة القبل و اکثر اعدائه العلماء افتخار آن حزب آن بود که ما به وصی بلافصل قائلیم و نفسی که هزار وصی و ولی از کلمه اش خلق شده او را جهرة سب نمودند و بر قتلش فتوی دادند قد ارتکبوا مالا ارتکبه الیهود و لا النصراری و لا المجوس ... و نیز حضرت بهاءالله در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم الله در تاریخ ۹ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹ ه . ق . به اعزاز جناب زین المقربین عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

حمد مقدّس از فکر و لسان محبوب عالمیان را لایق و سزااست که به یک کلمه هستی بخشید و به کلمهء اخری به نیستی راجع نمود ... بسیار عجب است و عجب

مشاهده میشود بلکه عجب فوق عجب است الی ما لا نهاییه چه که این فانی مشاهده مینماید جمیع اهل عالم منتظراند که دست آویزی پیدا نمایند و امری

ص ۱۵۷

در عالم از ایشان بظهور آید اهل ایران که فی الحقیقه اهل شعور و ادراکند از این امر اعظم که شبه آن در عالم دیده نشده غافل و محجوبند ، حیرت اندر حیرت آمد زین قصص . باری از حقّ جل جلاله سائل و آمل که ابصار را بگشاید و آذان

جدیده و اعیّه عطا فرماید اوست مقتدر و توانا ...
حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا علی محمد ابن اصدق چنین میفرماید :
هو الابهی ای ناظر بملکوت ابهی و مشتعل بنار محبت الله مسطوران
آنجناب تلاوت شد و نفعات ریاض حبّ استشمام گشت از عنایات الهیه توفیق
ثبوت و استقامت خواسته بودید معلومست این امر الیوم اعظم امور و این شان
اعمّ شئون عند ربّک العزیز القیون ربّ اجعل اقدام احبائک ثابتة علی امرک و
راسخة فی حبک و اجعل قلوبهم منورا بالاشعة الساطعة من ملکوتک الابهی و
صدورهم منشرحة باباتک النازلة من جبروتک الاعلی ای ربّ انهم ایتام التجأوا
الی کھف ولایتک و فقراء آووا الی ظلّ حمایتک و اذلاء تمسکوا بحبل عزّک و
عنایتک فانظر الیهم بعین رحمانیتک و اجعلهم آية رحمتک بین بریتک انک انت
العزیز المقتدر القدير .

در تفصیل جستجوی خانه آقا علی حیدر الّذی صعد الی الله بقلب طاهر و نفس
زکیّة و فؤاد مطمئن و حقیقه مقدسه عن کلّ دنس لایرضی به الله علیه بهاء
ربّه الاعلی فی الافق الابهی این امور مظنونه مفتریّه شان ارذل اقوام و اخبث
عوام بوده سبحان الله چگونه در حقّ آن گان نمودند و از مفترین پذیرفتند ، حیرت
اندر حیرت آمد زین قصص . با آنکه نفوسیکه در ظلّ تربیت الهیه پرورده شدند
مظهر رحمت پروردگارند و خیر محضند و حتی خیرخواه دشمنان خویشند و
فارغ از بیگانه و خویش ناظر بمنظر اکبرند و غافل از اغراض نفسانیّه عالم بشر
دریای صبر و سکونند و امطار فضل پروردگار بیچون از دست امم عالم زهر
چشند و شهد بخشند زخم تیر و سنار را به جود و احسان مقابلی کنند ،
برمن مسکین جفا دارند ظنّ که وفا را شرم میآید زمن

در حقّ چنین نفوس که خیرخواه عمومند چنین گان و ظنون مینمایند مفسدین

حوادث را حضرت ابوالفضائل به تفصیل نوشته اند . برای مطالعه شرح مذکور به کتاب مصابیح هدایت ، ج ۲ ، ص ۲۸۲ - ۳۱۶ مراجعه فرمائید . مقصود از جناب ناظر در اسلامبول که فقراتی از لوح ایشان نقل شد حاج میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی است و مندرجات لوح مبارک راجع به حیل و دسایس و اقتراعات اعدای امرالله در اسلامبول است که جزئیات آن را میتوان در رساله آقا میرزا عبدالحسین سمندر زاده که در تاریخ سمندر ، ص ۳۷۱ - ۳۷۵ به طبع رسیده است .

مطالعه نمود

عبارت " اکثر اعدائه العلماء " که در لوح جناب علاقه بند مذکور شده فقره ای از حدیث امام جعفر صادق است که جمال قدم متن آن را در کتاب مستطاب ایقان ، ص ۱۸۸ ، نقل فرموده اند . در کتاب قاموس ایقان ، ج ۴ ، ص ۱۸۶۲ - ۱۸۶۴ شرح مبسوطی در باره آن حدیث مندرج گردیده است . مقصود حضرت عبدالبهاء از " رساله سلوک " در لوح جناب آقا شیخ علی ، رساله هفت وادی است که به اعزاز شیخ محی الدین قاضی خانقین از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته است . در اواخر این رساله جمال قدم خطاب به شیخ محی الدین چنین میفرمایند :

... ای شیخ همت را زجاج کن که شاید این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید ... آثار ، ج ۳ ، ص ۱۳۵ برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به " بر من مسکین ... " و " خوش بود گر محک ... " که در لوح جناب ابن اصدق مذکور شده به ذیل آن اشعار مراجعه فرمائید .

ص ۱۶۰

حضرت عبدالبهاء در چشم بندی خدا
 الهی الهی انت تعلم عجزی و انکساری و قلقی و اضطرابی ... بکرات و مرات
 مرقوم گردید که تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردند فلاح و نجات
 محال است ایران ویران شود ، ابدًا مسموع نیفتاد . ملاحظه کنید که چگونه عین
 واقع تحقق یافت و هنوز بی خردان آرام نگیرند و بیشتر از پیشتر تیشه بر ریشه
 ایران و ایرانیان زنند و همچنین مرقوم شد ، ای یاران الهی در الفت بین دولت و
 ملت کوشید و اگر عاجز مانید کتاره گیرید زنهار زنهار که در خون یک ایرانی از هر

حزبی داخل شوید . سبحان الله این خیر خواهی مقبول نیفتاد و وساوس نفسانی مقبول شد . رقباء بیانی ایران را ویران نمودند و هنوز ایرانیان در خوابند ، صور اسرافیل بیدار نکند تا چه رسد بصوت کوس و نفیر . در زمانی که مدعیان که بگجان خود اهل بیانند ایران را پریشان نمودند و این آوارگان در امریک و فرنگ آهنگ وحدت عالم انسانی بلند و ایران را عزیز و ایرانیان را ارجمند مینمودند ، بین تفاوت ره از کءاست تا بکءا . جمیع وقایع اخیره سالهای چند پیش از وقوع صریحا در نامه ها اخبار شد و مضرات اختلاف و نزاع و جدال احزاب و نتایج آن واضحاً بیان گردید یک یک عیناً واقع شد با وجود این انتباهی نیست ،

حیرتم در چشم بندب خدا ...
 مصرع " حیرتم در چشمبندی خدا " از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :
 چشم باز و گوش باز و این ذکا خیره ام در چشم بندی خدا
 مثنوی ، دفتر سوم ، بیت ۱۱۰۹
 برای ملاحظه شرح مربوط به " بین تفاوت ره ... " به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید و نیز نکل ذیل : " چشم باز و گوش باز و ... "

ص ۱۶۱

فارسی	اشعار	مآخذ
بهائی	آثار	در

حرف

خ

ص ۱۶۲ و ۱۶۳

دستم	از	نیامد	بر	بسزا	خدمتی
ن ک به ذیل " چگونه سر زنجالت ... "					

ص ۱۶۴

حمل	اندر	کافتاب	دانی	تو	خود
دغل	با	ریاحین	با	گوید	می
ن ک به ذیل : " آن خطابات که ... " و " خود نو میدانی .. "					

خود تو در ضمن حکایت گوش دار
 حضرت بهاءالله در لوحی چنین میفرماید :
 ولا بأس بما اتخذته وسيلة للعاش لان ذكر المظلوم ممدوح في كل وقت و اوان
 و اجعله وسيلة لايقاظ الراقدين و تنبيه الغافلين تحت الرمز و الاشارة و الايماء
 كما قال الشاعر ، خود تو در ضمن حکایت گوش دار ...
 امر و خلق ، ج ۳ ، ص ۳۷۰
 و حضرت عبدالهء در یکی از الواح چنین میفرماید :
 يا من وقف حياته لاعلاء كلمة الله آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید ...
 دیگر آنکه اهل فتور پاپی این عبد پر قصورند و این عبد حال مدت چهار سالست
 که تحمل جفا و انکار و افترا و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و
 مینماید چنانچه اگر در بعضی اوراق و مکاتیب دقت فرمائید ملاحظه میکنید که
 جمیع ایّاک اعنی یا جار است و خود در ضمن حکایت گوشدار ...
 و نیز ن ک به لوح جناب ابن ابهر در ذیل : " برده ویران خراج و عشر ... "
 مصرع منقول مصرع ثانی در بیت ذیل است که مولوی میفرماید :
 گفتمش پوشیده خوشتر سرّ یار خود تو در ضمن حکایت گوش دار
 مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۱۳۵

خود تو میخوانی نه من ای مقتدی
 من که طور و تو موسی و این صدا
 ن ک به ذیل : " ای ایاز از ... "

خود تو میدانی که آن آب زلال
 می چه گوید با ریاحین با نهال
 حضرت بهاءالله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز جناب
 آقا علی اکبر در اسکندریه عزّ صدور یافته و به تاریخ ۱۹ جمادی الاول سنه ۱۳۰۵
 ه . ق . مورّخ است چنین میفرماید :

الحمد لله به عنایت حقّ جل جلاله ابواب رحمت و عنایت و حفظ گشاده و مفتوح اولیایش به کلمه مبارکه توحید لا اله الا هو ناطق و به وحدانیت و فردانیتش مقرّ و معترف ... حال مبرهن و واضح شد بر هر ذی علم و درایتی که السن عالم از شکر عنایتی از عنایاتش عاجز و قاصر است . در هر نفسی صد هزار نعمت موجود جلت عظمته و عظمت نعمته و کمال انعامه و عطائه لا اله غیره . بعد از قرائت هر نامه تلقاء وجه عرض شد در هر کرّه نیر عنایت مشرق و آفتاب فضل مشهود خود آن جناب امواج بحر بیان را مشاهده نموده اید احتیاج به عرض این بنده نیست ، خود تو میدانی که آن آب زلال - می چه گوید با ریاحین با نهال خود تو دانی کآفتاب اندر حمل - می چه گوید با ریاحین دغل (کذا) ... و نیز حضرت بهاء الله در اثری که از لسان میرزا آقاخان خادم الله خطاب به " حضرت اسم الله م ه " در طهران عزّ صدور یافته و به تاریخ ۴ محرم سنه ۱۳۰۱ ه . ق . مورّخ است چنین میفرمایند :

سبحانک یا من یسمع حنین المقربین بما ورد علی اولیائک و اصفیائک ... این ایام از ملکوت بیان ظاهر شده آنچه که فی الحقیقه اکباد عالم را محترق نموده خود آن محبوب دیده اند امواج بحر بیان را و شنیده اند حقیف سدره مبارکه را یا لها من بیان لو یلقى علی النار یبدّها بالنور ولو علی الصخرة لتلین من بیان الله مالک الغیب و الشهود نعم ما قال من قبل ، خود تو دانی کآفتاب اندر حمل - می چه گوید با ریاحین با دغل . خود تو میدانی که آن آب زلال - می چه گوید با

ص ۱۶۸

ریاحین با نهال . لعمرک یا محبوب فؤادی لو وجدت بعدد الذرات السنأ ناطقة قد نطقت یا لیتنی مع حضرتکم و رأیت نفسی تحت السلاسل و الاغلال ... قسم به نیر سماء بیان الهی که آنچه که وارد شده محو نمی شود و از دفتر امکان زایل نخواهد شد آثارش به دوام ملک و ملکوت باقی و اثمارش لایتناهی ... و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز " جناب آقا سید یحیی " عزّ نزول یافته و به تاریخ دوّم جمادی الثانی سنه ۱۳۰۸ ه . ق . مورّخ است با استشهاد به مضامین شعر مولوی چنین مسفرمایند :

جوهر حمد و ثنا و ساذج ذکر و بهاء مخصوص ذات بی همتا است که با غفلت عباد و ضرّ فی البلاد و بلایای نازله و رزایای حادثه اولیای خود را فراموش

نمورده و در لیلی و ایام ذکر نموده و مینماید و مقصودی جز عزت دوستان و ارتفاع مقامشان نبوده و نیست . هم عالم شاهدو هم عالم گواه کتابش مع تقدیسش از لسان بشائی ندایش مرتفع که شرق و غرب عالم را احاطه نموده فی الشرق مقامه و فی الغرب آثاره و الصلوة و السلام علی من تزیّن بذكره الملكوت و بآياته الجبروت و علی آله و اصحابه الذین بهم امطر السحاب و تنبت الارض و نادى المناد من کلّ الجهات و برزت سطوة الله المهیمن القیوم و ظهرت قدرته و سلطانه علی ما کان و ما یکون و بعد دستخطهای عالی مقدّس از تحدید اوّل و ثانی رسید . دیگر اثرش معلوم و ثمرش مشهود آن کرد با فانی که بقول حضرت مولوی علیه الرحمه ، آب زلال به نهال و تشعشعات آفتاب در فصل بهار . رسید و مسرت بخشید و بهجت آورد ...

دو بیتى که بدان استشهاد شده از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :

خود تو دانی کآفتاب در حمل تا چه گوید با نبات و با دقل
خود تو دانی هم که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین و نهال

مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹

ص ۱۶۹

کلهه دقل (به فتح اوّل و دوّم) در بیت فوق به معنی درخت خرماى پُر میوه است . کلهه " دغل " که در لوح جمال قدم مذکور شده به معنی درخت بسیار و جمع آن یعنی " ادغال و دغال " به معنی جنگل است . این کلهه در بیت مولوی البتّه بسیار مناسب است .

در مثنوی طبع جعفری آیات فوق به این صورت آمده است :

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل تا چه گوید با نبات و با حلل
خود تو میدانی که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین و نهال

شرح مثنوی ، ج ۱۳ ، ص ۴۲۶

و نیز ن ک به ذیل : " آن خطاباتی که ... " و " هم تو میدانی ... "

ص ۱۷۰

خود ثنا گفتن زمن ترک ثنا است

در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به عبدالحسین آواره که به تاریخ ۹/۱۱/۱۹۲۱

مورخ است چنین مسطور :
 ای آواره کوه و صحرا در سبیل جمال ابری و منادی عهد و میثاق نامهء نهم محرم
 ۱۳۴۰ وصول یافت مرقوم فرموده بودید ، خود ثنا گفتن زمن ترک ثنا است . اما
 ثنای عبدالبهاء را ترک نباید کرد و بسیار مختصر و مفید است و مقدّس از اسهاب
 و اطناب و آن عبدالبهاء است . هذا قول الفصل و هم حقیقتی و کینونتی و هویتی
 و ذاتی و نفسی و روحی و لحمی و دمی و عظمی و نهایت آمالی ...
 مصرع مذکور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :
 این ثنا گفتن زمن ترک ثناست کین دلیل هستی و هستی خطاست
 پیش هست او نباید نیست بود چیست هستی پیش او کور و کبود
 مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۵۱۷ - ۵۱۸

ص ۱۷۱

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است
 تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است
 میرزا محمود زرقانی از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که در
 خصوص اشغال و تقیّدات اهل پاریس چنین مسفرمایند :
 در لسان فارسی شعری است که خوردن برای زیستن و ذکر کردن است - تو معتقد
 که زیستن از بهر خوردن است . حال اهل پاریس و اکثر اروپائیا برآند که انسان
 برای کار است نه کار برای انسان . بدایع الآثار ، ج ۲ ، ص ۱۱۹
 بیت فوق ماخوذ از حکایتی در باب سوم کتاب گلستان است که سعدی چنین
 میگوید :

حکایت : در سیرتِ اردشیرِ بابکان آمده است که حکیمی (عرب) را پرسید که
 روزی چه مایه طعام مصلحت است خوردن ؟ گفت : صد درم (سنگ) کفایت کند .
 گفت : این قدر چه قوت دهد ؟ (گفت) : هذا المقدارُ یَحْمِلُکَ و ما زادَ
 علی ذلکَ فانتَ حَامِلُهُ (یعنی اینقدر تو را بر پای همی دارد و هر چه بر
 این زیادت کنی تو حمالِ آنی)
 خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است
 گلستان ، ص ۱۱۰ - ۱۱۱
 در توضیحاتی که دکتر غلامحسین یوسفی راجع به این داستان نوشته اند چنین

آمده است :
اردشیر بابکان : اردشیر فرزند بابک ، نخستین پادشاه ساسانی و پایه گذار آن
سلسله که از ۲۲۴ تا ۲۴۱ میلادی فرمانروایی کرد .

ص ۱۷۲ حکیم : در اینجا یعنی پزشک .
چه مایه طعام : چه مقدار غذا ، خوردنی .
درم سنگ : وزن یک درم ... چهل و هشت حبه ، چهل و هشت جو میانه ...
گلستان ، ص ۳۸۰
ذکر کردن : ذکر ، در لغت یعنی یاد کردن و در این جا منظور یاد کردن خداست و از
اصطلاحات صوفیان است ...
گلستان ، ص ۳۷۴ - ۳۷۵

ص ۱۷۳

خوش بود تسلیم خوشتر زان رضا
پیش یار مهربان باوفا
حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا رضاخان چنین میفرمایند :
هوالبهی ای عاشق جمال ذوالجلال در مراسله این بیت مسطور ، غیر تسلیم و
رضا کو چارهء - در کف شیری نری خونخوارهء . ولی من میگویم ، خوش بود
تسلیم خوشتر زان رضا - پیش یار مهربان با وفا . زیرا آنچه کند جوهر صفاست و
روح وفا باری چون آتش عشق در هویت قلب بر افروزد قصور و فتور و ذنوب و
کروب را بکلی بسوزد در آن مقام حکومت سلطان محبت نماید و سلطنت
شهریار عشق راند از فضل حق امید گشایش است و حصول آسایش ان ربی کریم
کریم ع ع مکاتیب ، ج ۸ ، ص ۱۲۵ - ۱۲۶
بیتی که حضرت عبدالبهاء به نظم آورده اند ناظر به بیت مولوی در مثنوی است که
میفرماید :

جز که تسلیم و رضا کو چاره ای در کف شیر نری خون خواره ای
مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ۵۷۷
و نیز ن ک به ذیل : " غیر تسلیم و رضا... " و " جز که تسلیم ... "

آقا میرزا رضاخان که لوح ایشان نقل شد جدّ عائله تسلیمی است که نام فامیل خود را با الهام از منطوق لوح فوق "تسلیمی" انتخاب نمودند .

ص ۱۷۴

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روس شوذ آنکه در او غش باشد
حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسیّه چنین میفرماید :
... این جمع بی خردان یعنی پیشوایان پنجاه سال است در معابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت باین حزب مظلوم تهمت فساد میدادند و نسبت عناد روا داشتند که این حزب محرّب عالمند و مفسد اخلاق بنی آدم فتنه آفاقند و مضرت علی الاخلاق علم عصیانند و رایت طغیان دشمن دین و دولتند و عدوّ جان رعیت مقتضای عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و گروه بوده تا در انجمن عالم معلوم و مشهود گردد که مصلح کیست و مفسد که فتنه جویان چه قومند و مفسدان کدام گروه والله يعلم المفسد من المصلح .
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان - تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد ...
رساله سیاسیّه ، ص ۳۸ - ۴۰

حضرت عبدالبهاء مصرع " خوش بود گر محک تجربه آید بمیان " را در لوح جناب ابن اصدق نیز نقل فرموده اند در ذیل " حیرت اندر حیرت ... " نقل گردیده است .

حضرت عبدالبهاء بیت " خوش بود گر محک .. " را در لوح جناب آقا جان طیب نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل " صورتی در زیر دارد ... " مندرج است .
بیت منقول از حافظ است که در غزل ذیل چنین میفرماید :
نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
صوفی ما که ز ورد صحری مست شدی شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
خط ساقی گرازین گونه زند نقش برآب ای بسا رخ که بخونابه منقش باشد

ص ۱۷۵

ناز پروده تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

غم دینی دنی چند خوری باده بخور حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
دلق و سجاده حافظ ببرد باده فروش گر شرابش ز کف ساقی مهوش باشد
دیوان حافظ ، ص ۱۰۸

در باره کلمه " غش " که در بیت اول و سوم غزل حافظ آمده در حافظ نامه ، ج ۱ ،
ص ۶۱۸ چنین مذکور شده است :

غش / بیغش : در بیت سوم همین غزل " غش " را بکار برده است . " غش " در
فارسی به فتح اول رایج است ، به معنای خیانت ، تزویر ، کدورت و کینه ، شيله و
پيله . در عربی این کلمه به کسر اول است . به معنای خبث و خیانت و تقلب و
تزویر (منتهی الارب ، لغت نامه) .

منوچهری گوید : اوستاد اوستادان زمانه عنصری - عنصرش بی عیب و دل
بی غش و دینش بی فتن (دیوان ، ص ۷۲)
غزالی می نویسد : " واجب دوم اندر بیع آن است که هیچ چیز از از عیب کالا را از
خریدار پنهان ندارد و همه به تمامی و راستی باوی بگوید . اگر پنهان دارد غش
کرده باشد ... و همچنانکه اندر بیع فریضه است غش ناکردن ، اندر همه شیشه ها
فریضه است ، و کار قلب کردن حرام است مگر که پوشیده ندارد . (کیمیا ، ج ۱ ،
ص ۳۵۰ - ۳۵۲ ... "

و در باره بیت سوم که در رساله سیاسیّه نقل شده در حافظ نامه ، ج ۱ ، ص ۶۱۹
چنین آمده است :

معنای بیت : این بیت در زبان فارسی ، حکم مثل سائر را پیدا کرده است . بعد از
اینکه در بیت اول از نقد قلب صوفی و در بیت دوم از باده نوشی او سخن گفت
می گوید چه خوست که برای آزمون این نقدها و ناسره ها معیاری باشد (نقد ها را
بود آیا که عیاری گیرند) ، تا بر مبنای آن معیار خارجی و ضابطهء عینی
خدشه ناپذیر ، هر نقدی که ناسره است همانند زر ناسره به مدد محک رسوا شود .

ص ۱۷۶

مضمون این بیت احتمالا ملهم است از قول معروف حضرت علی (ع) :
عند الامتحان یُکرمُ الرجلُ اویهان (هنگام امتحان است که انسان سربلند یا
سرشکسته می شود .) شرح خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم ، تالیف
عبدالواحد آمدی ، ج ۴ ، ص ۳۲۱ .

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی
 بهر محبوبان مثل معنوی
 حضرت عبدالبهاء در قسمتی از رساله مدنیّه چنین میفرماید :
 ... از جمله منکران دیانت شخصی بوده ولتر نام از اهل فرانسه و کتب عدیده در
 ردّ ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار ملعبه صبیان بی خردان است . این
 شخص حرکات و سکنات پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد
 روسای روحانیّه ملّت مسیحیه را میزان قرار داده بر روح الله زبان اعتراض
 گشوده و بعقل سقیم ملتفت معانی حقیقیّه کتب الهیه نگشته بر معضی مضامین
 کتب منزله سماویّه محذورات و مشکلات بیان کرده ، و نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ
 شفاء و رحمة للمومنین و لا یزید الظّالمین الاّ خساراً ،
 خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی
 بهر محبوبان مثل معنوی

که زقرآن گر نبیند غیر قال
 کز شعاع آفتاب پُر ز نور
 غیر گرمی می نیابد چشم کور
 یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضلّ به الاّ الفاسقین
 رساله مدنیّه ، ص ۸۵-۸۶

ایاتی که نقل فرموده اند از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی (بیت
 ۴۲۲۹ - ۴۲۳۱) مندرج است .
 عبارت " و نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ ... " آیه شماره ۸۲ در سوره اسراء (۱۷) است که خداوند
 میفرماید که آنچه از قرآن فرو فرستیم به منزله شفای دل و رحمت الهی برای اهل
 ایمان است و کافران را بجز زیان چیزی نخواهد افزود .
 عبارت " یضلّ به کثیراً ... " نیز قسمتی از آیه شماره ۲۶ در سوره بقره (۲) است که
 خداوند میفرماید :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا
 فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ

أَنَّهُ الْحَقُّ مِمَّنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا

أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ
 مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

مضمون بیان الهی آنکه خداوند نخلت نمیکشد که به پشه و یا موجودات بزرگتر از آن مثل زند . آنهاییکه مومند مثلی را که خداوند میزند درست و بجا و از جانب او میدانند و کسانی که کافرند سؤال میکنند که مقصود خدا از ذکر این امثله چیست . بی خداوند با مثالی که میزند بسیاری را گمراه میکند و بسیاری دیگر را هدایت میفرماید و او احدی را گمراه نمیکند مگر آنکه از فاسقان باشد . مقصود از وُلْتَرِ که در رساله مدنیّه به بعضی از آراء و عقایدش اشاره شده نویسنده و فیلسوف شهیر فرانسوی ، فرانسوا ماری آروئه دو ولتر (Francois Marie Arouet de Voltaire) است که بسال ۱۶۹۴ میلادی در پاریس متولد شد و در سال ۱۷۷۸م در همان شهر از این عالم درگذشت . ولتر نسبت به دیانت مسیح شدیداً خصومت ورزیده و در دشمنی علنی خود با مسیحیت از وارد کردن اتهامات ناروا و غرض ورزی های بی جا کوتاهی نکرده است . حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا یوحنا این داود نیز که در کتاب مکاتیب (ج ۳ ، ص ۴۵۸ - ۴۵۹) به طبع رسیده به افکار و شبهات ولتر اشاره فرموده اند .

ص ۱۷۹

خوشر آن باشد که سر دلبران
 گفته آید در حدیث دیگران

حضرت بهاء الله در اواخر رساله چهار وادی (آثار ، ج ۳ ، ص ۱۵۶) ایاتی از مثنوی مولوی را نقل فرموده اند که از جمله آنها بیت فوق است . این بیت در دفتر اول مثنوی (بیت ۱۳۶) مندرج میباشد .
 بیت مذکور در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به " دکتور آقا میرزا حبیب الله خان " هم نقل گردیده و لوح مزبور در ذیل : " بگذرد این روزگار ... " مندرج است .

ص ۱۸۰

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
 حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

... ملاحظه نمائید که اولیای الهی و اصفیای ربّانی از پیش چه کشیدند و چه سمّ قاتلی چشیدند و چه زهر هلاهی نوشیدند ولی آن بلا عین عطا بود و آن زهر عین شفا و آن زحمت رحمت بود و آن مشقّت راحت ، نظر بعاقبت باید نمود نه بدایت اگر نظر باغاز نمائید یزید عزّت و راحتی مزید و ولید را هر دم خوشی و شادمانی جدید ولی عاقبت عذابی شدید و نکبتی پدید ولی مظلوم دشت بلا شهید کربلا روح المقربین له الفدا را در بدایت سهم مسموم ولی عاقبت عزّت ابدیه مقررّ و معلوم و در جهان ابدی حیات سرمدیه مثبت و محتوم نظر باین مقام نمائید زیرا آن عزّت دنیویه خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود سراپست مه آب سایه است نه آفتاب تاریک است نه تابناک ...

مکاتیب ، ج ۸ ، ص ۹

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا عبدالحسین آواره که به تاریخ ۴ شوال سنه ۱۳۳۹ هـ . ق . مورّخ است چنین میفرمایند :

ای منادی پیمان از عدم فرصت جواب نامه مختصر مرقوم میگردد ... اما امور ایران در قبضه قدرت اسیر است آنچه که مطابق رضای الهی است جاری میشود هیچ غزلی بی حکمت نیست و هیچ مصبی بی سبب نه ، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . باری احبّای الهی باید بهمان منوال سابق در امور سیاسی مداخله نمایند در آبادی ایران بکوشند در نشر علوم و فنون و صنایع همت نمایند و در فلاح و زراعت ید بیضا بنمایند . ایوم این امور سبب تایید است واللّ سیاست هر دم در تحویل و تبدیل در حقّ سروران دعا نمائید که موفق بتاسیس حکومت عادلّه گردند . ایران ویران و احزاب و اهالی هر دم عنوان

ص ۱۸۱

جدیدی نمایند و بر امری قیام کنند و رأی جدیدی جلوه دهند ولی هیچ موفقیت در میان نه و علویّتی مشهود و عیان نه . اما اگر جمیع احزاب مقاصد مختلفه خویش را کنار نهند و با اتحاد و اتفاق پردازند یقین است که تائیدات الهیه و توفیقات ربّانیه در نهایت جلال و جمال جلوه نماید . الحمدلله ما از جمیع احزاب درکاریم نه با حزبی الفت داریم و نه با حزبی کلفت جمیع را خیر خواهیم و در قوّت بنیه ایران می کوشیم و تاسیسات خیریه ابدی می نمائیم چون بنیه قوّت گیرد جمیع علل و امراض خود مندفع شود قوّت بنیه ایران بحسن سیاست

است و ترقی در جمیع مراتب ، خدا موفق کند . امیدواریم که عنقریب حکومت عادلانه ای تاسیس گردد و بزرگان و زبردستان جمعاً راحت و آسایش یابند احبای الهی حتی در خلوت نباید صحبت از سیاسیات نمایند ، باید بجان و دل بکوشند تا ایران از هر جهت ترقی نماید . در حسن اخلاق بسیار بکوشید تا احبای الهی بگفتار و کردار و رفتار خدمت بعموم ایرانیان کنند مانند شمعهای روشن به اقلیم نور بخشند علیکم باخلاق الله علیکم یبذل الروح فی خیر عبادالله علیکم یبذل القوة و فرط الهمة فی رعاية اهل الصلاح و الفلاح . و علیکم البهائم الابهی ...

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در یکی دیگر از الواح خود نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل " یا ربّ کجاست ... " مندرج است .
مصرع منقول در آثار فوق از حافظ است و غزلی که شامل این مصرع میباشد چنین است .

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود
دل چو از پیر خرد درک معانی میکرد عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود
آه از آن جور و تطاول که در این دامگه است
آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود
در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
دوش بریاد حریفان بخرابات شدم خم می دیدم خون در دل و پا در گل بود

ص ۱۸۲

بس بگشتم که پرسم سبب درد فراق مفتی عقل درین مسئله لا یعقل بود
راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدم آن قهقهه کبک خرامان حافظ که زسر پنجه شاهین قضا غافل بود
دیوان حافظ ، ص ۱۳۰ - ۱۴۱

شرح سودی بر بیت مورد نظر حاکی از آنست که بو اسحاق نام یکی از سلاطین ایلخانیه است و " مراد از درخشیدن خاتم فیروزه، کمال ظهور امور سلطنت میباشد و مراد از دولت مستعجل ، سریع الزوال بودن دولت ابواسحاق میباشد یعنی سلطنتش چندان دوام نکرد . " (شرح سودی ، ج ۲ ، ص ۱۲۰۸)

بنا به تصریح حافظ نامه (ج ۱ ، ص ۲۹۵ - ۲۹۷) کلمه دولت در شعر حافظ کما بیش به چهار معنی بکار رفته است .

الف - سعادت ، بخت نیک ، خوشبختی ، اقبال ، طالع ، و به قول امروزها شانس

ب - به معنای دستگاه و جاه و مکنت و اعتبار و اقتدار .

پ - به معنای بسیار نزدیک به معنای سیاسی امروزش ، یعنی هیأت حاکمه و رجال سیاست و ملک و دربار .

ت - به معنای مدد ، یمن همت و نظایر آن .

کلمه دولت در مصرع منقول به معانی اول و دوم مندرج در فوق است . مقصود از یزید در لوح مبارکی که در صدر مقال نقل گردید یزید ابن معاویه ابن ابوسفیان است که دومین خلیفه بنی امیه بود و در سال ۵۶ ه . ق . به ولایت منصوب شد . چون معاویه درگذشت مردم در سنه ۶۰ ه . ق . با یزید بیعت نمودند و او چهار سال خلافت بنی امیه را در دست داشت . یزید در سنه ۶۴ ه . ق . به سن سی و هشت سالگی از این عالم درگذشت . او مردی عیاش و دائم الخمر بود . مقصود از ولید در همین اثر منیع ولید ابن عتبه ابن تبو سفیان است که در سال ۵۷ ه . ق . معاویه او را والی مدینه نمود و چون یزید ابن معاویه در سنه ۶۰ ه . ق . به حکومت

ص ۱۸۳

بنی امیه دست یافت ولید را مامور ساخت تا امام حسین ابن علی را وادار به بیعت با او نماید . امام حسین از این بیعت امتناع نمود و از مدینه به مکه و سپس به کربلا رفت و در آنجا بنا به فرموده مبارک در لوح فوق واقعه شهادت " مظلوم دشت بلا شهید کربلا " یعنی امام حسین در اولین سال حکومت یزید اتفاق افتاد .

ص ۱۸۴

خون دل و جام می هر یک به کسی دادند
در دائره قسمت اوضاع چنین باشد
حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید اسدالله قی چنین میفرمایند :
... باری علی العجالة تو خوش بخت بودی چه که در ظلّ این شخص خطیر
افتادی و ابن ابهر در سایه امیر کبیر آن حبس و زندان دید تو قصر و ایوان یافتی

آن زجر شدید دید تو اجر مزید آن تلخی قهر یافت تو حلاوت لطف و مهر او
 بتاریکی چاه راه یافت تو باوج ماه .
 خون دل و جام می هریک بکسی دادند در دائری قسمت اوضاع چنین باشد
 خلاصه از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه بر مسند عزت مستقر و بر
 صدر جلال مقرر یابند و در صون حمایت الهیه محفوظ و مصون مانند و بمنتهای
 آمال مقرون گردند السلام علی من اتبع الهدی .
 مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۲۲۶ - ۲۲۷
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا حیدر علی اصفهانی در حیف‌چنین
 میفرمایند :

هوالله ای رفیق عبدالبهاء چندی است شما در آنجا به جوار آستان مقدس فائز
 و به تقبیل عتبه مبارکه مشرف و عبدالبهاء محروم و مایوس حافظ شیرازی
 گفته ، خون دل و جام می هریک به کسی دادند . از قرار مسموع انکسار مزاجی
 حاصل امیدوارم تا بحال زائل و به عبودیت صرفه حقیقیه من دون تاویل
 عبدالبهاء به آستان بهاء منجذب و مستبشر باشند و علیک البهاء الابهی ع ع
 مجموعه آثار ، شماره ۸۴ ، ص ۳۵۴
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

ص ۱۸۵

... باری حضرت بیچون این بندگان درگاه احدیتش را بجهت عیش و عشرت و ناز
 و نعمت و آسایش و راحت نیافرید ،
 جام می و خون دل هر یک بکسی دادند در دائره قسمت اوضاع چنین باشد
 یکی را همدم گل و لاله و ساغر و پیاله نمودند و یکی را مونس آه و ناله یکی را
 پیمانه سرشار بخشیدند و دیگری را چشم اشجار لیلی را غمزه دلسوز دادند و
 مجنون را آه جگر سوز پس معلوم شد که نصیب عاشقان روی دوست تیر جفا
 است نه در عطا جام بلاست نه جای صفا سوختن است نه آسودن ...
 بشاره النور ، ص ۲۲۸

حضرت عبدالبهاء مصرع اول بیت مورد مطالعه را در لوح جناب حاجی میرزا
 حسین نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل " در کار گلاب ... " مندرج است .
 چنانچه تصریح فرموده اند شعر منقول از حافظ است و غزلی که متضمن این بیت

میباشد چنین است :

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزن باشد
از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار
غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز
جام می و خون دل هر یک بکسی دادند
در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر

دیوان حافظ ، ص ۱۰۹ - ۱۱۰

برای ملاحظه شرح مربوط به " شخص خطیر " که در لوح جناب آقا سید اسدالله قی مذکور شده به ذیل " آمدیم ای شاه ... " مراجعه فرمائید .

ص ۱۸۶ و ۱۸۷

فارسی اشعار
بهائی آثار

حرف

د

ص ۱۸۸ و ۱۸۹

داد حق را قابلیت شرط نیست
زانکه شرط قابلیت داد اوست

حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب محمد کاظم اخوی خادم آستان " چنین میفرمایند :

هوالبهی ای ناطق به ثنای الهی جناب اخوی اگرچه مدتی است علیل و مریض و ضعیف و نحیف است ، جسمش ناتوان و قوتش رو به نقصان است و لکن مدت زندگانی را در مجاهده در سیل ربانی و خدمت آستان رحمانی بگذراند . سائق مواهب الهی به این مقام دلالت نمود . این مقام مقامی است که منتهی آرزوی مقررین است و غایت آمال موحدین . داد حق را قابلیت شرط

نیست - زانکه شرط قابلیت داد اوست . در جمیع احوال به ذکر شما متذکر است
ابدا فراموش نموده و نخواهد نمود . از خدا بخواهید که موفق بفرماید و محض
عنایت معامله نماید که ابواب خیر از جمیع جهات به جمیع شئون گشوده گردد
والبهاء علیک و علی الموقنین .
عبدالبهاء ع

شعر فوق دو مصرع از دو بیت مثنوی مولوی است که در دفتر پنجم آن کتاب
شریف چنین ثبت افتاده است :

چاره آن دل عطای مُبدلی است	داد او را قابلیت شرط نیست
بلکه شرط قابلیت داد اوست	داد لب و قابلیت هست پوست
اینکه موسی را عصا ثعبان شود	همچو خورشیدی کفش رخشان شود
صد هزاران معجزات انبیا	کآن نگنجد در ضمیر و عقل ما
نیست از اسباب تصرف خداست	نیستها را قابلیت از کجاست
قابلی گر شرط فعل حق بدی	هیچ معذومی به هستی نآمدی

مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ۱۵۳۷ - ۱۵۴۲

ص ۱۹۰

داروی	مشتاق	چیست	زهر	ز	دست	نگار
مرهم	عشاق	چیست	زخم	ز	بازوی	دوست
حضرت عبدالبهاء در لوح آقا محمد حسین پدر میرزا فیض الله صبحی مهتدی						
چنین	میفرمایند					

ای ثابت بر پیمان چه همه و دمدمه ای از امتحان عیان شد ولی بعون و
عنایت جمال مبارک روحی لاجبائہ الفداء بجلالات مهمه سفارش محکم گردید
و جواب محکم گرفته شد بلکه ظلم و تعدی تکرر پیدا نماید اگر چه هر ظلمی که
بر انسان در سبیل الهی واقع گردد آن عین عنایت است و صرف موهبت موقع
شکرانه است که موفق برآن شد که جام تلخ سرشاری بنهایت حلاوت از عشق
دلبر آفاق نوشید چه خوب گفته ، داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار - مرهم
عشاق چیست زخم ز بازوی دوست . و علیک البهائالابهی .
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد علاقه بند چنین میفرمایند :
ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملحوظ
شد ... از نزول مصیبت جدید برآن جناب نهایت اضطراب از برای قلوب حاصل

گشت سبحان الله این چه سرّیست عجیب و بلائی غریب بنیان صبر و شکیب را
 براندازد با وجود این چون این جام از دست حیب است باید مانند شهد در مذاق
 شیرین آید ، داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار - مرهم عشاق چیست زخم
 ز بازوی دوست ...

بیت مزبور از سعدی است و در بدایع او چنین آمده است :
 آب حیات منست خاک سر کوی دوست گر دو جهان خرمیست ما و غم و روی دوست
 ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست
 داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار مرهم عشاق چیست زخم ز بازوی دوست
 دوست بهندوی خود گر پذیرد مرا گوش من و تا بحشر حلقهء هندوی دوست
 گر متفرّق شود خاک من اندر جهان باد نیارد ریود گرد من از کوی دوست

ص ۱۹۱

گر شب هجران مرا تاختن آرد اجل روز قیامت زخم خیمه به پهلوی دوست
 هر غزلم نامه ایست صورت حالی در او نامه نوشتن چه سود چون نرسد سوی دوست
 لاف مزن سعدیا شعر تو خود سحر گیر سحر نخواهد خرید غمزهء جادوی دوست
 کلیات سعدی ، ص ۷۲۱

ص ۱۹۲

دانه چون اندر زمین پنهان شود
 راز آن سرسبزی بستان شود
 حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرماید :
 هو الابهی ای اختر خاوری آنچه در نانه های آسمانی پدیدار خواهد شد مطمئن
 باش . دانه چون اندر زمین پنهان شود - راز آن سرسبزی بستان شود . تو کمی
 درنگ کن از آهن و این سنگ چنان پرتو آتشی پدید گردد که کیهان آتشکده مهر
 یزدانش ود تو خوش باش و شیفته یار مهوش تا در میان راستان بندهء آستان و
 پاسان گردی جانت خوش باد و دولت شادمان ع ع .
 مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی ، ص ۲۷
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید :
 ... اگر بدانید که به چه موهبتی مخصّص گشته اید و به چه الطافی مشمول
 گردیده اید البتّه از شدّت سرور مانند ابر بهمن بگریید و از شدّت فرح بمثابهء

چمن بخندید این الطاف الآن مانند تخم پاک است که در خاک طیب طاهر بیفشانی چون انبات گردد و سبز و خرم شود و برگ و خوشه نماید و خرمن تشکیل کند معلوم گردد که چه فیض و برکتی است و چه موهبتی و عنایتی فنعلم ما قال ، دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود ...

منتخبات مکاتیب ، ج ۳ ، ص ۴۸ - ۴۹

و حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای اصفهان در باره جناب میرزا مهدی اخوان صفا چنین میفرمایند :

... هر چند عبدالبهاء از وفات آن مقتدای اهل سجود و جود محمود محزون شد ولی از همت آن یاران روحانی که در تشییع و تکفین و تدفین جنازه آن بزرگوار مجری داشتند تسلی خاطر یافت و بدرگاه جمال مبارک تضرع و تبتل نمود و شما را عون و عنایت نامتناهی خواست و امیدم چنان است که از صعود آن جان پاک در آن خاک اسباب تنبه و تذکر از برای ناس حاصل گردد ، بقول ملای رومی :

ص ۱۹۳

دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود ...

ظهور الحق ، ج ۸ ، ص ۱۲۹

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا آقای قائم مقامی چنین میفرمایند :

هو الله ای یار حقیقی نامه مفصل شما ملاحظه گردید عناد و فساد و اضطهاد اهل جفا در بت المقدس و صحرای کربلا و میدان تبریز معلوم و واضح گردید که بچه درجه است لهذا تعجب ننمائیم و از غرایب اتفاق نشمریم ملاحظه فرمائید که با یکدیگر چه میکنند و چگونه بخون یکدیگر دهان و دندان بیالایند و ابداً انصاف نمایند بلکه راه اعتساف پویند ولی شما را این نخر و مباهات بس است که از بلایا و محن آن مظاهر انوار بهره و نصیب دارید و لارض من كأس الکرام نصیب حضرت طوقان آقا شهید سبیل الهی خود را فی الحقیقه فدای جمع یاران فرمود طوبی له و حسن مآب سر این شهادت بعد ظاهر و آشکار گردد ، دانه چون اندر زمین پنهان شود - سر آن سرسبزی بستان شود . نعم ما قال ، عش خالیاً فالحب راحته عناً فالوله سقم و آخره قتل و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون . الحمد لله در جمیع موارد مامون و منصور بوده و هستی ولی باید بقدر امکان من بعد بمهربانی معامله فرمائی ولی تا بحال

چاره همان بود که مجری داشتی و اسئل الله ان يكون لك عوناً و صوناً جميع احبای الهی را فرداً فرداً تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید . و علیک البهء الابهی . ع ع ،

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید :
... از اهل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان و دل سمیع و سریع این طایفه هستند و همچنین در جمیع ایران ولکن چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد .
اما عاقبت هر سرّ آشکار گردد و حقیقت هر نیّی پدیدار دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سر سبزی بستان شود .
مکاتیب ، ج ۵ ، ص ۱۲۷

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " امة الله والده " آقا میرزا حاجی سنگسری علیه

ص ۱۹۴

بهاء الله الابهی " چنین میفرماید :
هوالله یا امة الله شکر کن خدا را که پسر پاک گهری عنایت فرمود که در درگاه کبریا مقبول و در نزد عبدالبهاء محمود و در نشر نفحات الله ساعی و در عبودیت درگاه احدیت ثابت و بخدمت قائم است این موهبت سزاوار شکرانه و ستایش خداوند یگانه است البتّه از این در نهایت سروری . حال را ملاحظه نما عنقریب مشاهده خواهد شد که هر نفسی در این کشت زار رحمانی تخمی افشاند هزاران خرمن توده توده بثمر رسید پسر عزیزت دهقان رحمانی شده و در اراضی مبارکه تخم پاکی می افشاند ، دانه چون اندر زمین پنهان شود - سرّ آن سر سبزی بستان شود ، و علیک البهء الابهی ع ع
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمد باقر خان شیرازی چنین میفرماید :

هو الابهی ای مقرب درگاه کبریا مکتوب نخوانده جواب مرقوم میشود تأیید ملکوت ابهی شامل و توفیق رفیق ماست مطمئن باش ، شاعر رومی گفته دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سر سبزی بستان شود اول اعداد و مبدا اعداد احد است و داخل در عدد نیست عرش واحد است و ذی العرش احد ذکر بناء مقدّس و بنیان هیکل عظیم را نموده بودید و نهایت آرزو

در خاک کشتی آن صرح مشید نموده بودید انشاءالله من بالوکاله از شما چند کش
خاک کشتی مینمایم و انّ هذا البشارة یضیی بها وجهک بین ملاء المقربین البهء
علیک ع ع مجموعه آثار مبارکه ، شماره ۸۴ ، ص ۲۹۵

و نیز حضرت عبدالبهء در لوح " اخوی جناب حاجی علی محمد کربلائی
محمد حسن " چنین میفرماید :
هو الابهی ای موقن بکلمه الهی جناب اخوی هزار فرسنگ صی نمود و از
درندگان صحرا و چنگ نهنگ دریا محفوظو مصون باستان مقدس وارد و برمس
مطهر فائز و بآنچه اعظم آمال اصفیاست واصل اگرچه حال به سبب حجاب و
نقاب این فوز عظیم مستور و این نور مبین مکنون ولی در عوالم ملکوت وجود

ص ۱۹۵

واضح و مشهود ،
دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود
این موهبت چون کشف حجاب کند و رفع نقاب صبح روشن بدمد و آفتاب انوری بدرخشد و
اسرار مکنون مشهود آید هنیئا لمن کشف عنه الغطاء و بصره
حدید بفضل الله والبهء علیک ع ع
مجموعه آثار مبارکه ، شماره ۸۴ ، ص ۲۴۹ - ۲۵۰
و نیز حضرت عبدالبهء در اثری که آن را با کلمه " آقا " امضا فرموده اند و به
ظنّ قوی در عهد جمال اقدس ابهی از قلم مبارک عزّ صدور یافته چنین میفرماید :
هو الابهی علیک بهاءالله و ضیائه یا من اشتعل قلبه من نار محبة الله ... به
راستی می گویم که امروز مردود ترین امور بین یدی الله فساد است البتّه باید آن
جناب در آن صفحات کلّ را به سکون و قرار دلالت فرمایند و روش حقّ رت به دیده
خود ملاحظه نمودید ضرور به بیان نه و همچنین اجهار امر به وضوح تام در هیچ
ارضی جائز نه چون که در اراضی دیگر سبب ضرّ احبای الهی می گردد ، دانه چون
اندر زمین پنهان شود - سرّ آن سرسبزی بستان شود . کلّ اوامر حقّ مبنی بر
حکمت کلیه است نباید انسان به فکر خود حرکت کند و یا خود کلمهء تتطق نماید
و لكلّ شیء قدر معلوم لا یعلمه الا ربک علام الغیوب . الیوم باید به توفیقات
الهیّه و تائیدات سمائیّه به تبلیغ من علی الارض قیام نمود و به روح الهی نفوس
میته را حیات ابدیّه احسان نمود ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب مشکین قلم عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

ای مشکین الهی از عدم وصول الواح حبّ و اتّحاد هرگز مپندار که از قلوب محبّان و دوستان آنی ذکر شما محو شود و یا سستی و وهن در عروهء محبّت واقع گردد ... ایّام در گذار است و از هیچ حالی اثری باقی نماند ، نه عزّت این خاکدان فانی باقی و نه ذلّت و محنتش برقرار . کلّ رو به زوال است مگر اموری که در سبیل حقّ واقع شود آن لم یزل و لا یزال باقی و برقرار بوده . منتها این است که در ظاهر بصورت دیگر و نحو دیگر مشهود میشود ، دانه چون اندر زمین پنهان

ص ۱۹۶

شود - سرّ آن سرسبزی بستان شود . در این مقام ظاهر را عنوان باطن مشهوداً ملاحظه کنید چه که در نقطه تراب نیز جز ذکر حقّ و احبای او باقی نبوده و نخواهد بود ...

بیت فوق را جمال اقدس ابهی در لوح مصدرّ به عبارت " دی شیخ با چراغ ... " نیز نقل فرموده اند . برای ملاحظه این لوح به ذیل " دی شیخ با چراغ ... " مراجعه فرمائید .

بیت مزبور در لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء نیز نقل شده و آن لوح در ذیل " گوهر پاک بیاید ... " مندرج گردیده است . بیت مورد مطالعه از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :
دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود
زرّ و نقره گر نبودندی نهان پرورش گئی یافتندی زیر کان مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ۱۷۷ - ۱۷۸

شرح احوال جناب میرزا مهدی اخوان صفا که به شمه ای از صفات ایشان در لوح جمعی از احبای اصفهان اشاره شده در کتاب مصابیح هدایت ، ج ۴ ، ص ۴ - ۹۱ مفصلاً مندرج گردیده است .

برای ملاحظه شرح مربوط به " و للارض من کأس ... " و " عش خالیاً فالحبّ ... " که در لوح جناب آقا میرزا آقای قائم مقامی نقل شده به ذیل این اشعار در کتاب مآخذ اشعار ، جلد اوّل ، مراجعه فرمائید . آیه مبارکه " ولا تحسبن الذین ... " که در همین لوح مبارک نقل شده آیهء شماره ۱۶۹ در سوره آل عمران (۳) است . مضمون

آیه به فارسی آن که کسانی را که در راه خدا به شهادت رسیده اند مرده نپندارید ، آنان به حیات ابدی زنده اند و به نعمت های الهی مرزوق میباشند . شرح مربوط به بیت " چون غرض آمد ... " که در لوح منقول از مکاتیب جلد پنجم نقل شده در ذیل آن بیت مندرج است .

ص ۱۹۷

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند
 پنهان خورید باده که تکفیر میکنند
 حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای مشهد چنین میفرماید :
 ای یاران مهربان من نامه ای که پس از ورود دو شمع منور میرزا طراز و میرزا علی اکبر ارسال نموده بودید رسید ... تشکیل محافل و تاسیس امور بریه خیریه بسیار موافق ولی باید در نهایت حکمت باشد ، علی قول شیخ حافظ شیرازی من باب مزاح می نویسم تا یاران را تبسمی و دوستان را تفسیحی حاصل گردد ، دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند مقصد این است که در نهایت حکمت بنشر نفحات الله پردازید و خفیاً تبلیغ نمائید ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا آقای قائم مقامی چنین میفرماید :
 هوالله ای ثابت بر پیمان نامه بدیع معانی ملاحظه گردید نغمه بلبل وفا بود و یا گلبانگ مرغ آشنا از ضوضاء بلهائ و غوغا سفهاء خبر داد . ای یار مهربان تا زلزله در ارکان عالم نیفتد غلغله ملاء اعلی بگوش بپوشان نرسد ، ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست ولی یاران الهی باید حکمت را از دست ندهند . حافظ شیرازی گفته ، دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند . اگرچه آتش عشق چون شعله زند پرده سوز گردد و جهان افروز شود با وجود این بقدر امکان ملاحظه لازم . شکایت بحکومت محلیه نمائید و داوری از مرکز سلطنت سنیه و مسند صدارت عظمی خواهید ، زیرا رأفت شهریاری و عدالت صدارت پناهی غالب است ولکن آنچه حقیقت است این است که جفاکاران را بویا رفتار نمائید و بدخواهان را خیرخواه شوید و دشمنان را دوست مهربان گردید و درندگان را فرشته آسمان شوید دشنام را به تحیت و سلام مقابلی کنید و تیغ و

سنان را بروح و ریحان برابری نمائید . این است صفت سالکان و این است سمت روحانیان جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا چنین سلوک فرمودند و چنین تعلیم نمودند عنقریب این ابرهای تیره متلاشی شود و این غبار بنشیند و صبح

ص ۱۹۸

حقیقت بدرخشد و آفتاب حقیقی پرتو بخشد جهان ریاض رحمن شود و غبراء جنت ابهی گردد . و علیک التحیة و الثناء . ع ع
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شیخ احمد در سلطان آباد چنین میفرمایند : الحمد لله الذی بظهور مظهر نفسه قد تکورت الشمس ... دیده انسان ضعیف و آن جوهر الجواهر بسیار لطیف گوشها بسته و ندای ملاء اعلی آهسته چشمها کور پس از جلوه طور و شعله نور چه ثمر بخشد حمد خدا را که آن جناب در محفل تجلی راه یافتید و برکن شدید پناه بردید و بر سر حق آگاه شدید و مویدید و موفق منصورید و مظفر ولی بحکمت منزله در کتاب عمل نمائید ، دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد علاقه بند یزدی که به تاریخ ۷ جمادی الاول ۱۳۲۸ ه . ق . مورخ است چنین میفرمایند :
هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید مضمون معلوم گردید از کثرت مشاغل و غوازل فرصت تفصیل نیست مختصر بهتر و دلیل بر عدم تکلیف است . نامه هائی که در تبریک عید مرقوم گردید مقصود بیت شعر حافظ است ، دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند قلوب باید در نهایت وجد و سرور باشد ولی بظاهر حکمت منظور باید بطور سابق نهایت ملاحظه را بنمود زیرا ناس جاهلند و کاهل و نادانند و زاهدگان نمایند نعوذ بالله یاران را در محبت سید ابرار فتوری و قصوری و حال آنکه ما در سبیل آنان جانفشانی نمائیم و زیارت سید الشهداء را مفصل تلاوت کنیم و عند الاستماع مانند ابر بهار همدم چشم اشجار گردیم . ز اما قضیه امانت و دیانت فی الحقیقه در این دور بدیع اعظم برهان ایمان و ایقان است در لوح امانت ملاحظه فرمائید که از قلم اعلی صادر و از برای انتباه کل کفایت است اگر نفسی بجمیع اعمال خیریه قائم ولی در امانت و دیانت ذره ای قاصر اعمال خیریه مانند سپند گردد و آن قصور آتش جانسوز شود ولی اگر در جمیع امور قاصر لکن

بامانت و دیانت قائم عاقبت نواقص اکمال شود و زخم التیام یابد و درد درمان شود مقصود آن است که امانت عند الحق اساس دین الهی است و بنیاد جمیع

ص ۱۹۹

فضائل و مناقب است اگر نفسی از آن محروم از جمیع شئون محروم با وجود قصور در امانت از ایمان و دیانت چه ثمری و چه اثری و چه نتیجه ای و چه فائده ای لهذا عبدالبهاء کلّ احباً را نصیحت مینماید بلکه عجز و زاری میکند که حرمت امرالله را محافظه نمائید و عزّت نفوس را محافظه کنید تا اهل بهاء در بین کلّ ملل مشهور و معروف بامانت و دیانت گردند و خدمتی الیوم اعظم از این نه و خلاف آن تیشه بر ریشهء امرالله است نعوذ بالله من هذا الذنب العظیم . اسئل الله بان یحفظ احبائه من هذا الظلم المبین و علیکم البهاء الابهی . و در عهد محکم که مرقوم نموده بودی توفیق طلبم و تائید جویم امة الله شوکت باجی و جناب آقا محمد حسین را از قبل من تحیت بدع ابهی ابلاغ دارید . و علیکم البهاء

الابهی ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح یکی از احبای تبریز چنین میفرمایند : ای ناطق به ذکر و ثنای محبوب عالمیان از الطاف جمال مبین امیدواریم که احبای دلبر حقیقی در زمرهء عاشقان حقیقی محشور گردند ... البتّه آن جناب باید احبای الهی را دائماً باذکار تقدیس و تنزیه متذکر دارید که هر یک در هر دیاری هستند بانوار تنزیه و تقوی در بین ملاء امم مُشرق و روشن باشند آیهء کجالات معنویّه گردند و هیكل پاکی و تنزیه و تقدیس بین ملاء عام شوند . این است صفت مخلصین و سمت مقربین . ماهی بحر الهی پاک و منزّه است صفت مرغ خاکی و آلودگی نخواهد و طیور حدیقه محبت الله پر و بال خویش را بگلهای عوالم بشری نیالاید صهبای محبت الله نچنان (نه چنان) ایشان را مدهوش نموده است که مشغول بشئون دیگر گردند والبهاء علیک . در ممالک آذربایجان علی الخصوص تبریز نهایت حکمت را ملاحظه داشته باشند که فرع بلند نشود ، دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان بیان کنید که تکفیر میکنند . صهبای اسرار الهی را باید در محفل قدس و مجلس انس نوشانید و شمع اسرار را باید در زجاجهء قلوب صافیّه روشن کرد بسیار مستعجل مرقوم شد اگر خواننده نشود معاف بدارید . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید محمد در تبریز چنین میفرماید :
هوالبهی ای مشتعل بنار محبت الله ذکرت در این انجمن گذشت ، بوی خوشی

ص ۲۰۰

در مشام روحانیان در آمد، مجلس معطر شد ، قلوب منور گشت ، صدور به فیض سرور منشرح گردید و وجود مستبشر شد . ملاحظه فرما که انجذابات الهیه چه میکند . تو در تبریز و ما در این خاک مشکبیز صد هزار فرسنگ است با وجود این در محفلی و حاضر منزل عطر حدیقه قلبت منتشر است و رائحه طیبه بوستان جانت معطر ، در خدمت امر مشغولی و به نشر نفعات الله مالوف لکن حکمت را بسیار ملاحظه نما ، علی قول خواجه ، دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

عع

چنانچه تصریح فرموده اند بیت مذکور از حافظ است و در مطلع غزلی است که

تمام	آن	بشرح	ذیل	میباشد :
دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند	ناموس عشق و روتق عشاق می برند	پنهان خورید باده که تکفیر میکنند	عیب جوان و سزانش پیر میکنند	
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز	گویند رمز عشق مگوئید و مشنوید	باطل درین خیال که اکسیر میکنند	مشکل حکایتیست که تقریر میکنند	
ما از برون در شده مغرور صد فریب	تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند	تشویش وقت پیر مغان میدهند باز	این سالکان نگر که چه با پیر میکنند	
صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید	قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست	خوبان درین معامله تقصیر میکنند	قومی دگر حواله بتقدیر میکنند	
فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر	کاین کارخانه ایست که تغیر میکنند	می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب	چون نیک بنگری همه تزویر میکنند	
دیوان	حافظ	،	ص ۱۳۵ -	۱۳۶

مقصود از "میرزا طراز و میرزا علی اکبر" که در اولین لوح منقول در فوق مذکور شده اند ایادی امرالله جناب میرزا طرازالله سمندری و جناب علی اکبر رفسنجانی هستند . شرح اسفار آنان به تفصیل در شرح حال جناب سمندری در کتاب موسسه

یادی امرالله ، ص ۵۱۸ - ۵۴۶ مندرج گردیده است . حضرت عبدالبهاء خدمات این دو نفس را در لوح دیگری نیز مذکور داشته اند و آن لوح در ذیل " شیراز پر غوغا

ص ۲۰۱

شود ... " مندرج است .
برای ملاحظه شرح مربوط به بیت " ولوله در شهر ... " که در لوح جناب میرزا آقای قائم مقامی نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید .
مقصود از " لوح امانت " که از قلم اعلی صادر شده و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد علاقه بند به آن اشاره میفرمایند شاید لوح مبارک جمال قدم با مطلع " قد کنا تفکرنا فی الارض ... " باشد که متن کامل آن در امر و خلق ، ج ۳ ، ص ۱۵۶ به طبع رسیده است .

ص ۲۰۲

داوری دارم خدایا من که را داور کنم
حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین میفرمایند :
... ملاحظه فرمائید که این بیسر و سامان شب و روز با وجود سوزش در آتش حرمان در اعلاء کلمات الله و نشر نفحات الله مشغول بجای آنکه کلّ معاونت نمایند بالعکس باهانت برخیزند و بخودت کوشند و در نشر اوراق شبهات پردازند یا حسرة علی العباد ما در بجوحهء معرکه با تمام ملل عالم وصف حرب در جنگ و جدال بغتةً یاران جفا کار در پشت افواج بتفریق سپاه نجات کوشند یا سبحان الله داوری دارم خدایا من که را داور کنم ؟
مائده آسمانی ، ج ۹ ، ص ۴۴-۴۵
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :
ربّ و رجائی و ملجأی و ملاذی و مهربی و معاذی ... ای یاران شکر خدا را که حجاب و نقاب حائل زائل شد و صبح حقیقت مانند آفتاب واضح و لائح گشت چشم بینا شد و گوش شنوا گردید و شبهات مبدلّ بآیات بینات شد هر قومی را بهانه ای بود و هر فرقه ای را ترانه ای . اگرچنانچه محتجب گشتند احتجاب آنان را استغرابی نبود زیرا شرائطی برموز از پیش برای یوم موعود مذکور و مسلم بود .
جاهلان چون پی بکنوز آن رموز نبردند لهذا در پرده احتجاب غنودند و اسیر

قیودند ولی حضرت اعلیٰ روحی له الفدا حجابی از برای اهل بیان نگذاشتند ، فرمودند آنچه طلعت مقصود بفرماید همان صحیح است جمیع بیان و مافیه مقاومت یک حرف او ننماید با وجود این صراحت چگونه غفلت نمایند و بشبهاتی او هن از بیت عنکبوت تشبّث کنند . ملاحظه فرمائید که نفخ صور و نقر ناقور و اشراق نور و زوال ظلام دیجور و حشر و نشور و حساب و کتاب و صراط و میزان و عذاب و زلزله ارض و اخراج ائقال و تحدیث اخبار ، خلاصه جمیع وقایع قیامت کبری و حوادث تامه عظمی را حضرت اعلیٰ میفرماید در طرفه العینی واقع گردید و حاصل شد و جاء ربک و الملک صفّا صفّا واضح

ص ۲۰۳

گشت و فرمود اگر نفسی طرفه العینی توقّف نماید و مومن بوقوع این وقایع بتمامها در آن واحد نگردد در نار احتجاب است و اشدّ عذاب . خلاصه این همه وقایع عظیمه در طرفه العین واقع شد و لکن مسئله مکتب خانه من یظهر در مدت پنجاه سال تقرر و تحقّق نیافت ؟ ملاحظه نمائید که چقدر بی انصافی است . باری حمد خدا را که آن نفوس مقدّسه از جام الهی سرمست شدند و جمیع این اوهامات را هبّاء منبثاً انگاشتند و بجوهر مقصود پی بردند و بظل ممدود شتافتند و امیدوارم که بمقام محمود برسند . و علیکم التحیة و الثناء ع ع و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمود خان مستوفی در خراسان چنین میفرمایند :

ای بنده صادق اسم اعظم حضرت حیدر قبل علی با شما جناق شکست لکن هر دو بردید من باختم این چه عدالت است و این چه انصاف ، داوری دارم خدایا من که را داور کنم ؟ ولی چون نتیجه این برد و باخت حیات نفوس شد لهذا این غرامت را بنهایت مسرت من قبول نمودم و اگر چنانچه در تسویه حساب نقصانی در میان آنرا نیز در عهده گیرم دیگر کار بدست شما افتاد هر حکمی بفرمائی مجراست . الحمدلله بنور محبت الله رویت مه تابان و خویت نسیم گلستان و دلت آئینه جلوه نور عرفان و روحت مستبشر بمواهب عهد و پیمان . و علیک التحیة و الثناء ع ع . و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح خاندان گندم پاک کن چنین میفرمایند : ای خاندان آن شخص جلیل سرور این دودمان را هر چند لقب گندم پاک کن بود

ولی مقصود این حنطه نیست گندمی است که حضرت آدم روضه رضوان را بدان بفروخت . برکت آسمانی است و غذای رحمانی آن بنده الهی با ایمان کامل بساحت نقطه اولی حضرت اعلی روحی له الفداء مثل یافت وقتی که شیخ محمد حسن نجفی مجتهد شهیر با یال و کویال چون حاجی ملا هادی از آن نور مبین و نباء عظیم روی بتافت . این است که حضرت اعلی روحی له الفداء میفرماید که شیخ محمد حسن محروم شد و گندم پاک کن محرم راز گردید ، يجعل اعلامکم و اسفلکم اعلامکم . و ملا هادی دولت آبادی خویش را از زمره علما

ص ۲۰۴

میشمرد و خویش را میزان حق و باطل میگاشت و بر منابر چنانچه میدانید و عموم اهل اصفهان شاهد تبری از حضرت اعلی میکرد . ای اهل انصاف ببینید چه خبر است بر منابر تبری و در محافل خفیه ازلی با وجود این ادعای سروری اصفیاء ، این عدم انصاف و فرط اعتساف از کجا . باری الحمد لله علم حضرت مقصود در شرق و غرب پر موج و در ترک و تاجیک و اروپ و افریک و هند و امریک شلیک یا بهاء الابهی بلند اس رغما عن انف کل ملحد این ساحران مهین را آرزو چنین که مقابلی ببعبان مبین نمایند و این خفاشان را مقصد چنان که مهر درخشنده را پنهان کنند . هیات هیات بقول ملای رومی ، می بکوشم تا سرش پنهان کنم سر برآرد چون علم کاینک منم این علقه مضیغه ها که بنفاق دعوی مذهب جعفری نمایند و خویش را از متعصب ترین شیعیان شمردند بیاطن زمزمه حزب بیان نمایند و ادعای برتری بر دیگران . داوری دارم خدایا من که را داور کنم ؟ احبای الهی در میدان شهادت کبری علم یا بهاء الابهی بلند نمایند و این حزب چون بحفره خفا روند در کمال خوف و خشیت و حفظ تن تشکیل انجمن کنند و یکدیگر را ستایش نمایند یکی بدیگری گوید که تو شیر ژبانی و دیگری گوید تو هریر بیانی و دیگر گوید تو فیل هندوستانی اظهار شجاعت و بسالت نمایند ولی در میدان امتحان چون روبهان ترسان و لرزان و هراسان و گریزان ملاحظه کنید که رایت حق چگونه بلند است و همت باطل چقدر پست و همین کفایت می کند . و علیکن البهاء الابهی . عبدالبهاء عباس . ۱۲ صفر ۱۳۳۹ - حيفا . و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید نصرالله باقرووف چنین میفرماید :

هوالحقّ المبین ای ثابت بر عهد و وفا نامه بلیغ و لائحه جدید ملاحظه گردید ... به مقامات عالیه عرض کنید که آه مظلومان آتش انگیز است و سرشک دیده ستمدیدگان سیل خیز . یک عادل حقیقی در میان ، نفوسی که منکر مسیح ملیح و معرض از حضرت احمد محمود بودند حال چون منجذب حضرت روح الله و معترف و مقررّ به بزرگواری و نبوت سرور کائنات شده اند باید مورد سخط و ظلم و عدوان یهود گردند ، داوری دارم خدایا من که را داور کم ؟ با وجود این امید نجات مشکلات ؟ قدری ملاحظه در تاریخ اروپا شود تا چنین

ص ۲۰۵

تعرضات دینی و مذهبی بود روز به روز ملت و دولت تدنی می کرد چون عدالت و مساوات حاصل گشت این ترقیّات نمود باری امیدواریم که عدالتی به میان آید و دست تطاول یحیائیها کوتاه گردد . و علیک البهائ الابهی . عبدالبهاء عباس مصرع فوق را حضرت عبدالبهاء در لوح ادوارد براون نیز نقل فرموده اند و تمام آن لوح در ذیل " دل زنده میشود ... " مندرج گردیده است . مصرعی که در آثار مبارکه فوق به دفعات نقل شده از حافظ است که در یکی از غزلیّات خویش چنین میفرماید :

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم	محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها	توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
عشق دُر دانه است و من غواص و دریا میکده	سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم
لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر ما نام فسق	داوری دارم بسی یا ربّ کرا داور کنم
بازکش یکدم عنان ای ترک شهر آشوب من	تا زاشک و چهره راحت پر زر و گوهر کنم
من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها	کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
چون صبا مجموعه گل را بآب لطف شست	کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار	عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم
من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست	کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
گرچه گرد آلود فقرم شرم یاد از همتم	گر بآب چشمه خورشید دامن تر کنم
عاشقانرا گر در آتش می پسندد لطف دوست	تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم
دوش لعلش عشوّه میداد حافظ را ولی	من نه آمم کز وی این افسانها باور کنم

۲۳۸

-

۲۳۷

ص

،

حافظ

دیوان

و نیز ن ک به آثار مبارکه مندرج در ذیل : " لاله ساغر گیر ... " .
 شرح مربوط به بیت " می بکوشم تا سرش پنهان کنم ... " که در لوح خاندان
 گندم پاک کن نقل شده در ذیل آن بیت مندرج گردیده است .
 برای ملاحظه مطلب مربوط به " مکتب خانه من یظهر ... " که در لوح دوم منقول در

ص ۲۰۶

فوق مذکور شده به فقره ۱۷۵ کتاب مستطاب اقدس و توضیحات مربوط به آن
 مراجعه فرمائید .

در لوح میرزا محمود خان مستوفی " جناق " (یا جناغ) نام استخوانی است که در
 قسمت وسط و جلو سینه قرار دارد و از شکستن جناق سینه مرغ برای شرط بندی
 استفاده میکنند .

مقصود از " گندم پاک کن " که یکی از الواح صادره خطاب به خاندان ایشان نقل
 گردید ملاً جعفر اصفهانی است او اول کسی است که در اصفهان به شرف ایمان
 حضرت ربّ اعلیٰ فائز گردید . ذکر ایمان جناب ملاً جعفر گندم پاک کن در مطالع
 الانوار ، ص ۸۵ - ۸۶ مذکور شده و حضرت ربّ اعلیٰ در باب ۱۴ از واحد هشتم کتاب
 بیان فارسی ذکر اقبال و ایمان ایشان را فرموده اند . چنانچه ذیلاً خواهد آمد
 جمال قدم نیز در فقره ۱۶۶ کتاب اقدس ایشان را با عنوان " من ینقی القمح و
 الشعیر " مذکور داشته اند .

شیخ محمد حسن نجفی که نام او در لوح مبارک مذکور شده فرزند شیخ باقر این
 شیخ عبدالرحیم اصفهانی است . شیخ محمد حسن نجفی از اجله و اعظام علماء و
 فقهاء امامیه بوده و صاحب کتاب معروف جواهر الکلام میباشد که آن را در شرح
 کتاب شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام محقق حلّی به رشته تحریر آورده
 است . به این جهت شیخ محمد حسن نجفی را شیخ محمد حسن صاحب جواهر نیز
 می گویند . او در روز چهارشنبه غره شعبان سنه ۱۳۶۶ هـ ق . / ۱۸۴۴ م در نجف از
 این

عالم درگذشت .
 جمال قدم در فقره ۱۶۶ کتاب مستطاب اقدس خطاب به شیخ محمد حسن نجفی
 چنین میفرماید : " اذکروا الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء
 فی عصره لما ظهر الحقّ اعرض عنع هو و امثاله و اقبل الی الله من ینقی القمح

حاجی میرزا هادی دولت آبادی که نام او نیز در لوح خاندان گندم پاک کن مذکور

ص ۲۰۷

شده فرزند عبدالکریم است که در سال ۱۲۵۷ هـ . ق. ۱۸۴۱/۰ م در دولت آباد اصفهان به دنیا آمد و پس از اتمام تحصیلات مقدماتی خود در دولت آباد و اصفهان به سال ۱۲۸۹ هـ . ق. ۱۸۷۲/۰ م به عتبات عالیات سفر نموده مدت پنج سال در آن دیار به کسب علوم شرعیه پرداخت و چون در سال ۱۲۹۴ هـ . ق. ۱۸۷۷ /۰ م به اصفهان مراجعت نمود بساط درس و منبر گسترد و نایب و وصی میرزا یحیی ازل در بین ازلیان گردید . حاجی میرزا هادی برای ملاقات با ازل در سال ۱۳۰۳ هـ . ق. ۱۸۸۵ /۰ م سفری با دو پسر خود به قبرس رفت و پس از بازگشت به ایران و اقامت چند سالی در اصفهان در سال ۱۳۰۷ هـ . ق. ۱۸۸۹/۰ م طهران را محل اقامت خود قرار داد و سرانجام در همین شهر در سال ۱۳۲۶ هـ . ق. ۱۹۰۸/۰ م رخت بسرای دیگر کشید و در ابن بابویه به خاک سپرده شد . شرح عناد حاج میرزا هادی با حضرت بهاءالله و تبری او از حضرت ربّ اعلی در آثار جمال قدم انعکاس یافته و در لوح شیخ محمد تقی نجفی نیز مندرج است . برای ملاحظه مجموعه ای از آثار جمال قدم در باره اعمال و آراء حاجی میرزا هادی دولت آبادی به کتاب لئالی درخشان ، ص ۲۲۰-۲۲۴ مراجعه فرمائید . اما عبارت " يجعل اعلامک اسفلکم و اسفلکم اعلامکم " که در لوح خاندان جناب گندم پاک کن وارد شده از کلمات حضرت امیر المومنین است که جمال قدم در ایقان شریف نیز آن را نقل فرموده اند . برای ملاحظه شرح مربوط به این عبارت به کتاب قاموس ایقان ، ج ۴ ، ص ۱۸۲۷ - ۱۸۲۹ مراجعه فرمائید .

ص ۲۰۸

در این مرثده آسایش جان ماست
حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محسن افندی در عگا چنین میفرمایند :
دوست مهربانا نامهء شما رسید و از مضمون نهایت سرور حاصل گردید زیرا
دلیل بر وفا بود و مرثدهء صحت و عافیت حضرت برادر محترم و عموم عائله بود ،
در این مرثده آسایش جان ماست . من آن خاندان را یقین بدان فراموش ننمایم زیرا
حقوق قدیمه در میان ...

و نسز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی محمد خان سرر شته دار که به تاریخ ۲۰ ربیع الثانی سنه ۱۳۲۴ هـ . ق. مورخ است چنین میفرماید :

هو الله ای بنده صادق آستان جمال مبارک نامه رسید فاتحه عنوان آنه من علی محمد و آنه بسم الله الرحمن الرحيم و خاتمه بیان خادم احبای الهی اما این خاتمه الکتاب فاتحه اللطاف بود و چقدر از این مسرور شدم که افتخار بچاکری ابراز مینمائی اینست سزاوار و از یگانگی آزادگان مرده داده بودید من نیز چنین امیدوارم و از استقامت یاران خبر داده بودید آرزوی من نیز چنین است از نشر نفعات بشارت داشت سرور دل و جان من نیز در اینست اما محفل روحانی که انجن بیان حجت و برهان و ترقی و تدریس جوانان است فی الحقیقه شایان نهایت ستایش است از عدالت و حمایت دولت ابد مدت نگاشته بودید ، در این مرده آسایش جان کل . پس بنهایت عجز و زاری از حق طلب تائید بجهت اعلیحضرت پادشاهی نمائید و بشکرانه عدالت بنهایت صداقت و اطاعت و دولت خواهی پردازید خوب وقتیست و عجب زمانی یاران باید این فرصت را غنیمت داند و در آنچه سبب حیات جاودانی و ظهور فضائل و کمالات انسانی است بکوشند زیرا موسم ربیع بدیع است و باید هر شجر ثمر بخشد و الا یأس و خسران ابدی است و از برای نفوسی که مکاتیب خواسته بودید از پیش مرقوم شد و ارسال گردید . و علیک التّحیه و الثّناء . ع ع

مصراع منقول مصراع ثانی در این بیت شاهنامه فردوسی است که میگوید :

ص ۲۰۹

بدین مرده گر جان فشانم رواست که این مرده آسایش جان ماست
 برای مطالعه سایر الواحی که حاوی این بیت میباشد و نیز مطالعه ابیات شاهنامه
 به ذیل " بر این مرده ... " مراجعه فرمائید .
 فاتحه عریضه میرزا محمد خان سررشته دار کهدر لوح مبارک به آن اشاره
 شده ناظر به منظوق نامه سلیمان خطاب به بلقیس است که در آیه ۳۰ در سوره نمل
 (۲۷) چنین آمده است : " اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ و اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
 " الرحيم "

در تصور ذات او را گنج کو
 تا در آید در تصور مثل او
 حضرت عبدالبهاء در شرح حدیث کنت کنز چنین میفرمایند :
 ... از برای آن ذات احدیت بهیچوجه مثل نتوان زد زیرا از عقول و ادراک برتر و از
 تشبیه و تمثیل اعظمتر ایت ،
 در تصور ذات او را گنج کو تا در آید در تصور مثل او
 چنانچه میفرماید " لیس کمله شیئ " و دلائل بسیار و برهان بیشمار بر این مطلب
 هست ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :
 ... معنی توحید را جمال قدم روحی و ذاتی لاحبائه الثابتین فدا در لوح جناب
 سلمان و در رساله ایقان و در سائر الواح الهیه به اوضح بیان شرح و تفصیل
 فرموده اند با وجود این حضرات از کلمهء توحید همان معنی را که سائر امم عتیقه
 که از قدم عالم حکایت مینمایند میفهمند و ادراک کنند ماشاءالله ترقی نموده اند
 مقصود این است که معنی توحید در زیر و الواح الهی مشهود و اما وحدانیت
 جمال قدم این اوضح از یوم نشور ،
 در تصور ذات او را گنج کو تا در آید در تصور مثل او
 انا کلّ له عابدون ، انا کلّ له ساجدون ، انا کلّ له خاضعون عنت الوجوه للهی
 القیوم ...
 مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳ ، ص ۱۰۰-۱۰۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عندلیب لاهیجی چنین میفرمایند :
 الله ابهی ای عندلیب گلستان الهی موسم بهار الهی هنوز در نهایت طراوت و
 لطافت و گلشن رحمانی در غلیت نضارت و حلاوت و دوستان روحانی چون
 شاهدان انجمن یزدانی در نهایت ملاحظت و صباحت و بلبلی معنوی در ابداع الحان
 فصاحت و بلاغت با وجود این زاغانی چند میدان گرفته اند و به نعیق و نعیب

عربدهء در این چمن انداخته اند که این گلشن رحمانی را گلخن ظلمانی نمایند و
 این فردوس الهی را مزبلهء شیطانی نمایند طیور شکور را لاشخور منفور کنند و
 بازان غیور را زاغان کفور نمایند طوطیان شکرستان الهی را کلاغان قبرستان ترابی

کنند و گلزار حقائق و معانی را خارستان رذائل غیر منتهای نمایند دانه که در این دام انداخته اند توحید عوام است و تفرید متبادر باذهان انعام که از امم قدیمه کهنه میراث مانده با وجود آنکه در جمیع الواح و زیر الهی بیان توحید بابدع معانی موجود و مشهود حال این قوم عنود بذیل تلمود یهود تثبث نموده اند جواب شیخ سلمان علیه بهاءالله الابهی را ملاحظه نمائید و اگر مقصود عظمت و بزرگواری بی مثل و نظیری جمال مبارک روحی لعنته المقدسه الفداست این مسلم کلّ و متفق علیه عموم اهل هداست لایختلف فیه اثنان، در تصوّر ذات او را گنج کو تا در آید در تصوّر مثل او او مقدّس از توحید و تکثیر و اطلاق و تقیید و ترکیب و بسیط است کلّ هذا اوصاف ادنی خلقه این بیچاره ها نه از بیان اولیای سلف خبر دارند نه از معانی و حقائق حضرت اعلی روحی له الفدا و نه از جواهر تبیان جمال ابهی فدیت احبائه بکلّ الوجود و القوی توحیدشان معنی متبادر باوهم . ع ع

الیوم اعظم فرائض اتحاد احبای الهی البتّه سعی بلیغ مبذول بفرمائید بهر وسیله باشد الفت تامّه بین دوستان حاصل گردد این امر را آن جناب باید در نهایت همّت بفرمائید . ع ع

مجموعه مکاتیب ، شماره ۸۷ ، ص ۶۲۰-۶۲۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

هو الابهی یا محمد تقی و عبدالوهاب علیکما بهاء ربکا فی الآخرة و الاولی و سلام مولاکما فی المبدء و المآب . آنچه مرقوم نموده بودید به نظر حبّ مطالعه شد از فضل و الطاف الهی امید چنان است که در ظلّ کلمه توحید ثابت و راسخ باشید و جز محبوب ابهی ندانید و نبینید و نشنید ، اوست وحده محبوب عالمیان ، اوست وحده مقصود روحانیان ، در تصوّر ذات او را گنج کو تا در آید در تصوّر مثل او امیدواریم که در کھف حفظ و حمایت الهیه محفوظ و مصون مانید . بی اهل و

ص ۲۱۲

عیال اذن تشرف به روضه مطهره دارید . والبهاء علیکما . ع ع

بیت مذکور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

شمس در خارج اگرچه هست فرد می توان هم مثل او تصویر کرد

شمسِ جانِ کَو خارج آمد از اَثیرِ نَبودش در ذهن و در خارجِ نظیر
در تصوّر ذاتِ او او را گنجِ کَو تا در آید در تصوّرِ مثلِ او
مثنوی ، دفترِ اوّل ، بیت ۱۲۰-۱۲۲

عبارت " لیس کمثله شیئ " که در تفسیر کنت کنز آمده مأخوذ از آیه ۱۱ در سوره
شوری (۴۲) است که میفرماید :

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ
الْإِنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ هُوَ
السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

مضمون کلام الهی آن که خداوند که آفریننده زمین و آسمانها است برای شما
ازواج قرار داد و چهارپایان را نیز مذکر و مونث آفرید تا به این وسیله خلق بی
شماره بار آورد ، اما خداوند را ابداً مثل و مانندی نیست و او شنوا و بیناست

عبارت عربی که در آخر لوح منقول از مجموعه مکاتیب شماره ۱۳ مذکور شده
قسمتی از آیه شماره ۱۱۱ در سوره طه (۲۰) است که میفرماید : " وَ عَنَّتِ
الْوُجُوهُ لِحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا " . مضمون
آیه کریمه آن که بزرگان عالم و همه در پیشگاه عزّت آن خدای حیّ توانا ذلیل و
خاضع اند و در آن روز هر کس که بار ظلم و ستم بر دوش دارد سخت زبون و زیانکار
است .

برای مطالعه مطالب مربوط به توحید در لوح سلیمان و کتاب ایقان که در لوح فوق
به آن اشاره فرموده اند به کتاب مجموعه الواح ، ص ۱۶۰-۱۲۸ و باب دوم کتاب
مستطاب ایقان مراجعه فرمائید . مسائل مربوط به الوهیت و توحید و الواح مبارکه
راجع به آن ها مفصلاً در کتاب الوهیت و مظهریت ، ص ۵۳-۲۰۱ مندرج گردیده
است .

ص ۲۱۳

در خانه اگر کس است یک حرف بس است
حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب آقا موسی سلیل آقا ابراهیم کلیمی

ساکن عراق عرّ صدور یافته چنین میفرمایند :

هو الله ای یادگار حضرت ابراهیم منظومه شما رسید و ملاحظه گردید ولی ستایش عبدالبهاء کلمهء عبدالبهاست و بس . مثل مشهور است ، در خانه اگر کس است یک حرف بس است . پس به ستایش و نیایش اسم اعظم روحی لاجبائه الفداء پرداز و زبان شیرین بگشا و قصائد رنگین تنظیم کن تا اهل علین را مذاق شکرین نمائی و قلوب مومنین را فرح و سرور مبین بخشی . ابناء خلیل در این دور جلیل موقّق بایمانی ثابت و ایقانی محکم و اطمینانی عظیم شدند ، نخر اسرائیل گشتند و مباحات حزب ربّ جلیل شدند لهذا از الطاف جمال ابهی غایت رجا و منی اینست که هر یک سراجی منیر گردد و محفل یاران دیرین پیاراید و بنار محبتّ الله بگدازد و بآتش عشق بسوزد و بسازد . و علیک البهء الابهی ع ع و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

ای سلیل شهید فی سبیل الهی ... سردار اسعد وقتی در پاریس بود در خصوص میوتیها اشاره به او شد که شما در امور و گفتگوی به بعضی اشخاص دقت نمائید بیدار باشید ولی حاجی میرزا یحیی از او انفکاک نداشت من نیز در این خصوص به اشاره اکتفا کردم مثلی است مشهور ، در خانه اگر کس است یک حرف بس ...

است

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب میرزا شهاب سلیل فتح اعظم " چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان بشارت باد تو را آینده آن دودمان و استقبال آن خاندان چون بهشت برین نازنین و دلنشین و شکرین است عنقریب خواهی دید که حضرت فتح اعظم چه فتحی نمود و چه کشوری بگشود و چه سلطنت روحانی تاسیس نمود ... جناب میرزا نورالدین را مرثده الطاف ربّ العالمین بده و جناب

ص ۲۱۴

آقا غلامحسین نجل احمد زواره ای را مهربانی نما و شادمانی بخش و مرثدهء آسمانی بده و بگو مثلی است مشهور ، در خانه اگر کس است یک حرف بس ...

است

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... به هر یک از احبّاء که مراسلهء ارسال نموده بودید یک نسخه رقّ منشور بدهند

تا بلحن الهی قرائت نماید و مثل مشهور است ، در خانه اگر کس است یک حرف بس است . والا صحف اولین و آخرین فائده نماید لهذا عذر مکتوب علیحده را بخواهند . والبهاء علیک ع ع

مصرع منقول در رباعی شیخ عزالدین یا شیخ عزیز الدین محمود کاشانی است و تمام رباعی مزبور بشرح ذیل میباشد :

دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن گرت بدان دست رس است
گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ در خانه اگر کس است یک حرف بس است

ریاض العارفین ، ص ۳۷۰

بر اساس مندرجات ریاض العارفین شیخ عزیزالدین محمود کاشانی از افاضل حکما و اکامل فضلا و مشایخ عرفا در زمان خود محسوب بوده و در علوم مختلفه جامعیت داشته است . عشق نامه ظ عقل نامه و ترجمه عوارف و شرح قصیده تائیه ابن فارض از آثار اوست . عزّادین محمود کاشانی را کتاب دیگری نیز در دست است که تحت عنوان مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة طبع و منتشر شده است . این اثر از آثار مهم عرفانی در شرح اصول و مبانی تصوّف اسلامی است . عزّادین محمود بن علی کاشانی در سنه ۷۳۵ ه . ق . / ۱۳۳۴ م از این عالم درگذشته است . برای ملاحظه شرح احوال او به کتاب تاریخ ادبیات ، ج ۳ ، بخش ۲ ، ص ۱۲۶۴-۱۲۶۵ مراجعه فرمائید . در صفحه ۳۵۸ کتاب مثلها و حکمتها به نقل از صفحه ۳۳۶ دیوان اشعار علاءالدوله سمنانی که هم عصر عزّالدین کاشانی بوده نیز این ابیات آمده است که فرمود :

ص ۲۱۵

چون حاصل عمر آدمی یک نفس است جز ذکر خدا هرآنچه گوئی هوس است
سر فاش نگفتم و یقین می دانم در خانه اگر کس است یک حرف بس است

مصرع منقول یاد آور ابیات جامی است که میفرماید :

نباشد این مثل پوشیده بر کس که گر در خانه کس حرفی بود بس
چه خوش گفت دانا که در خانه کس چو باشد ز گوینده یک حرف بس
همان به که در کوی دل ره کنیم زبان را بدین حرف کوتاه کنیم

مثلها و حکمتها ، ص ۳۵۸

مقصود از سردار اسعد که ذکر او در یکی از الواح مبارکه گذشت به ظن قوی

حاجی علی قلی خان سردار اسعد است که پسر سوم حسین قلی خان بختیاری بود . سردار اسعد در سال ۱۲۷۴ ه . ق . / ۱۸۵۷ م متولد شد و در نیمه دوم محرم سال ۱۳۳۶ ه . ق . / ۱۹۱۷ م در سن ۶۳ سالگی در اصفهان از این عالم درگذشت . سردار اسعد چندین سال ریاست سواران بختیاری را در اداره سواره دیوانی بعهدہ داشت و در دستگاہ میرزا علی اصغر خان امین السلطان صاحب نفوذ و قدرت فراوان بود . سردار اسعد در سال ۱۳۲۱ ه . ق . / ۱۹۰۳ م به اروپا رفت و مدت زیادی در اروپا مخصوصاً در پاریس اوقات خود را گذرانید . سردار اسعد در علم و کمال و علاقہ شدید به بسط و توسعه معارف در خاندان بختیاری بسیار معروف و مشهور است . برای ملاحظہ شرح حال او به تاریخ رجال ایران ، ج ۲ ، ص ۴۴۸ - ۴۵۱ مراجعه فرمائید .

در همین لوح مبارک مقصود از " حاجی میرزا یحیی " حاجی میرزا یحیی دولت آبادی فرزند حاجی میرزا هادی دولت آبادی است که پس از فوت پدرش زعیم ازلیان گردید .

ص ۲۱۶

در دل دوست به هر حیلہ رهی باید کرد
 حضرت بہاءاللہ در لوحی کہ بامضای میرزا آقا جان خادم اللہ خطاب بہ " حضرت اسم جود " بہ تاریخ شعبان سنہ ۱۳۰۴ ه . ق . عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:
 یا محبوب فؤادی دستخط عالی کہ باسم خادم فانی بود سنبرقش عالم وجود را روشن نمود چه کہ مزین بود بہ توحید الهی و ذکر و ثنای حضرت لایزالی ... یاد شما و ذکر شما لازال بوده و هست اگر تقصیر و کوتاهی از این جانب بشود از آن حضرت نشدہ و نمیشود ، باری در دل دوست بہر حیلہ رهی باید کرد . هر قسم کہ هست خوب قسمی است چه کہ ذکر شما الحمدللہ بمیان میآید . هذا من فضل اللہ علیکم انہ هو الفضال الکریم ...
 و حضرت عبدالبہاء در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقہ بند یزدی چنین میفرمایند :
 ہواللہ ای حاجی ناجی هر روز بواسطہ ای از من باجی و خراجی گیری ، یک روز یک یار عزیز را دست آویز کنی و جام لبریزی طلب نمائی روز دیگر مہر پروری را وسیلہ نمائی و نامہ مشکین و معطّری طلبی و قس علی ذالک و برہانت اینکه در دل دوست بہر حیلہ رهی باید کرد . حقّ باشماست من راضی

تا خدا که را قاضی کند . باری از این جهت هر روزی آهنگ جهان سوزی برآرم و بیاد تو پردازم تا بدانی که در این بساط عزیزی . و علیک النحیة و الثناء ع مصرع منقول در آثار فوق مصرع ثانی در مطلع غزل معروف نشاط اصفهانی است که میفرماید :

طاعت از دست نیاید گُنهی باید کرد	در دل دوست بهر حیلہ رهی باید کرد
مَنْظَر دیده قدمگاه گدایان شده است	کاخ دل در خور اورنگ شہی باید کرد
تیغ عشق و سر این نفس مقنع بخرد	زین سپس خدمت صاحب کلہی باید کرد
روشنان فلکی را اثری در ما نیست	حَدَر از گردش چشم سہی باید کرد
شب که خورشید جہانتاب نہان از نظرست	قطع این مرحلہ با نور مہی باید کرد

ص ۲۱۷

خوش همی می روی ای قافلہ سالار براه	گذری جانب گم کرده رهی باید کرد
نہ ہمین صف زدہ مثرگان سہیہ باید داشت	بَصَفِ دلشدگان ہم نگہی باید کرد
جانب دوست نگہ از نگہی باید داشت	کشور خصم تبہ از سپہی باید کرد
گر مجاور نتوان بود بہ میخانہ نشاط	سجدہ از دور بہر صبحگہی باید کرد
دیوان نشاط ،	ص ۹۶-۹۷

میرزا عبدالوہاب متخلص بہ نشاط و ملقب بہ معتمد الدولہ کہ یکی از مشہور ترین غزلیات او نقل شد از شعرای بنام عصر قاجار است . او در سال ۱۱۷۵ ہ ق. / ۱۷۶۱ م در اصفہان متولد شد و بیشتر ایام حیات خود در آن شہر بسر برد . نشاط اصفہانی در علوم فلسفی و ریاضی و ادبی مہارت کامل داشت و در سنہ ۱۲۴۴ ہ ق. / ۱۸۲۸ م بہ عالم باقی شتافت . دیوان اشعار نشاط بہ کوشش دکتر حسین نخعی در طهران بہ طبع رسیدہ است . شرح احوال نشاط در مقدمہ دیوان او مندرج میباشد . در حدیقة الشعراء ، ج ۳ ، ص ۱۸۷۱-۱۸۸۳ نیز شرح احوال و مآخذ مطالعہ سوانح حیات نشاط اصفہانی مفصلاً مندرج گردیدہ است .

کلمہ سنابرق در لوح جمال قدم بہ معنی درخشش و تابش برق است و ناظر بہ آیہ قرآنیہ در سورہ نور (۲۴) ، آیہ ۴۳ است کہ میفرماید : " یَکَادُ سَنَا بَرَقَہُ یَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ " گفت :

مضمون بیت نشاط اصفہانی یاد آور سخن ہدایت طبرستانی است کہ گفت :
یا بہ حالت یا بہ حیلت یا بہ زاری یا بہ زور

عاقبت اندر دل سخت تو راهی می کنم
گلزار ادب ، ص ۲۴۷

ص ۲۱۸

درششان آشوب و شور و ولوله
نی زیادات است و باب سلسله
جمال قدم بیت فوق را در رساله چهار وادی (آثار ، ج ۳ ، ص ۱۴۸) نقل فرمودها ند .
بیت از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی ، بیت ۳۸۴۹ ، مندرج میباشد . ن ک به ذیل
: " عاشقان را شد ... "

۲۱۹

در سمرقند است قند اما لبش
از بخارا یافت و این شد مشربش
حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبای سمرقند چنین میفرمایند :
ای یاران عزیز عبدالبهاء قند سمرقند از پیش مشهور ، چنانکه ملا گفته ،
در سمرقند است قند اما لبش از بخارا یافت و این شد مشربش .
لذا این نامه مانند نبات مصری ارسال میگردد امیدوارم که کام آن مشتاقان را
شیرین و شکرین نماید و چون قند و نبات جمع شود حلاوت بی منتی حاصل
گردد . بلایا و آلام جناب عطاءالله بی حدّ پایانو این مشهود اهل عیان ولی اجر
جزیل و الطاف ربّ جلیل در پایان باید صبر فرماید و در زاویه نسیان بیفکند
عبدالبهاء بهزاران چنین بلایا مبتلا بود ولی چون صبر و سکون نمود عاقبت
جمیع زائل و این ابرها متلاشی و افق وجود روشن و تابان گشت فعلیک بالصبر
الجمیل و عاقبة الصبر الجمیل جمیل . امید عبدالبهاء چنان است که آنچه مقصود
اصلی و آرزوی دل و جان است میسر گردد این حوادث مانند افواج امواج است
در مرور و عبور است ولی دریا باقی و برقرار در سمرقند هر چند هوشمند قلیل
است و دانشمند اقل قلیل ولی قوه کلمة الله شدید است و نفوذ روح الله عظیم
لذا باید آن نفوس مبارکه در آن شهر ولوله ای اندازند و غلغله ای بر پا نمایند
که خفتگان بیدار شوند و پژمردگان تر و تازه گردند با جناب آقا میرزا ابوالفضل
همیشه بذکر شما مشغولیم و طلب تائید مینمائیم . و علیکم البهاء الابهی .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح صادره به اعزاز جناب شیر محمد خان در سمرقند چنین میفرمایند :

هوالبهی ای طالب جمال ذوالجلال ، ملای رومی گفته ،
در سمرقند است قند اما لبش از بخارا یافت و این شد مذهبش
اگر چه لسان ملا باین بیت ناطق شد ولکن بنظر نمی آید که بحقیقت معنائی که
استنباط از این بیت میشود و مطابق واقع است خود او چنانچه باید و شاید
ملفت شده باشد . چه بسیار میشود که کلمه از لسانی جاری میشود و خود قائل

ص ۲۲۰

ملفت نیست باری طوائف هر یک بحسب اوهام خویش محل و مرکزی از برای
آن قند هندوستان الهی و نبات مصر رحمانی معین نموده بودند و منتظر ظهور
آن حلاوت و شیرینی الهی از آن معدن بودند . قومی کان این شهید را جابلق و
جابرصا دانستند و طائفه منبع این قند مخازن آسمان پنداشتند . باری هریک
جائی را توهم نمودند لکن عارفان روی حق و عاکفان کوی حق این شهید بقا را و
این غسل مصفی را از کان فارس و معدن ارض مقدسه یافتند . در وقت نوشتن
شخصی از احباب ذکر سمرقند نمود باین مناسبت بمقام مزاح که فی الحقیقه از
جدّ عظیم تر و شدیدتر است این کلمات مرقوم شد تا آن طالب شهید معانی
بمعدن حلاوت معنوی پی برند . والبهاء علیک ع ع
حضرت بهاءالله نیز در یکی از الواح مبارکه به مضمون بیت فوق اشاره فرموده اند
و آن لوح در ذیل " دل پیش تو است ... " نقل شده است .
چنانچه در الواح فوق تصریح شده بیت منقول از مولوی است و در مثنوی چنین
آمده است :

رو نهاد آن عاشقِ خونابه ریز	دل طپان سوی بخارا گرم و تیز
ریگی آمون پیش او همچون حریر	آب جیحون پیش او چون آب گیر
آن بیابان پیش او چون گلستان	می فتاد از خنده او چون گلستان
در سمرقند است قند اما لبش	از بخارا یافت و آن شد مذهبش
ای بخارا عقل افزا بوده ای	لیکن از من عقل و دین بر بوده ای
مثنوی ، دقتر سوم ، بیت ۳۸۶۰-۳۸۶۴	

در باره این ابیات در شرح مثنوی (ج ۸ ، ص ۵۴۲) چنین آمده است :

بالاخره آن عاشق خونابه ریز با دلی پُر از تپش ، گرم و تیز رهسپار بخارا گشت
ریگهای خشن آمو در زیر پایش مانند پرنیان لطیف و آب پهناور جیحون چون
جویبار باریک برای او جلوه میکرد .
آن بیابان بی آب و علف چون گلستان سرسبز و خرم پیش پایش گسترده و او
خود گاهی مانند کسی که بوی گل مستش کند از خنده بر زمین میافتاد . آری ،

ص ۲۲۱

جایگاه قند سمرقند است ، اما لبان آن عاشق دلباخته قند شیرین را که طعم جان
برای او داشت از بخارا یافته بود ، هنگامیکه سیاهی و شبخ بخارا را دید ، در
لابلای تاریکی های اندوهش نقطه سفیدی پدید آمد و ساعتی بیهوش بر زمین
افتاد و عقلش در گلستان راز عشق به پرواز درآمد . آنگاه با بخارا آن کوی
روح افزای محبوش بگفتگو در آمد و گفت :
ای بخارا عقل افزا بوده ای لیک از من عقل و دین بر بوده ای ...

ص ۲۲۲

در صریح امر کم جو التباس
ن ک به ذیل : " فکر خود را ... "

ص ۲۲۳

در طور بیا ترک گله کن
حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه بند چنین میفرماید :
هوالبهی ای بیسر و سامان حق در طور بیا ترک گله کن هرچند آن واله
شیدائی در صلح و آشتی را مسدود دانسته اند ولی این عبد چنان میداند که درها
باز است و انجام طبق آغاز هیچ حادثه این باب را مقفول ننماید و هیچ سانحه این
صحت را معلول نکند اساس الفت متین است و بنیان محبت قدیم بنیاد بر سنگ
خاراست و پایه بر اساسی از زیر حدید عالم بالا ...
مصرع منقول از مولوی است . برای ملاحظه الواح مبارکه و غزلی که شامل مصرع
مزبور است به ذیل " ای موسی من ... " مراجعه فرمائید .

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
 کان شاهد بازاری وین برده نشین باشد
 حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب میرزا حسین من اهل شیت " چنین
 مسفرمایند :

هندوستان جناب حاجی میرزا حسین من اهل شین علیه بهاءالله الابهی ملاحظه
 نمایند هوالابهی ای یار سفر کرده بعد از مدتی مدیده مراسله مختصره وارد و بر
 تفصیل سفر و ورود و نمود و حمود و جمود بعضی و حرارت و قود دیگری اطلاع
 حاصل گردید حمد خدا را که سالماً واصل شدید و امید چنانست که اخبار
 متواصل باشد ایوم یوم عظیم و عصر عصر حیّ قدیمست روز روز یومئذ یصدر
 الناس اشتاتاً است تا لیروا اعمالهم محقق گردد یکی در اعلی افق ملکوت پرواز
 نماید و بجنح انقطاع باوج عزت حضرت کبریا عروج نماید دیگری در ادنی
 مراتب طبقات سفلی سیر کند و در حوض ثمّ رد دناه آشیانه سازد یکی
 بسطنت امکان آلودگی نخواهد یکی در گوشه دگان سوداگری و آسودگی جوید
 یکی پرند و پرنیان را بالین نسازد و خار مغیلان را در سبیل رحمن بستر سازد
 دیگری بارزوی فرشی پشمین چون کرم بید مین شب و روز آرام نگیرد یکی
 چون حیتان بحر الهی بنهر قناعت نکند و هوای محیط اکبر در سر گیرد و دیگری
 چون حشرات مائی در گودالی بسر برد . باری سلیقه ها متفاوت است و همتها
 مختلف و لكل نصیب فی الکتاب و لكل منّا مقام معلوم ، خون دل و جام می
 هر یک به کسی دادند . انشاءالله نصیب مشتاقان خون دل باشد نه جام سرشار
 عالم آب و گل کامی که از حلاوت انقطاع و شهد محبت الله شیرین نباشد خروب
 خرابه زار نزدش عسل مصفی باشد نفسی که از بحر سائغ و ماء نابع و معین و
 تسنیم و نمیر و سلسبیل بی خبر باشد ماء منتن غدیر را گوارا یابد هر یک را
 نصیبی باشد باید کسی را با کسی کاری نباشد هر نفسی تکلیف خویش میداند
 یکی سرگشتگی و سودائی و در محبت الله شیدائی جوید دیگری پرده عزلت و
 گوشه قناعت و کنج آزادگی و خلوت آسودگی طلبد ،
 در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کان شاهد بازاری وین برده نشین باشد

رسالهء منطبعه ملاحظه شد خیلی خوب طبع شده در طهران آن شخص معهود یعنی صفی علی شاه بسیار رسوا و مخجول گردید حال میگوید که من مقصودم این بود که این حدیث ضعیف است لکن جمعی از معتقدان بیدار شدند و بعضی بشاطی بحر عرفان وارد گشتند ، باری آن جناب باید جمیع فکر را در نشر نفعات الله حضر نمائید در آن خطه اگر چنانچه باید شاید قیام شود عنقریب کلی نتایج بخشد و روح امرالله در جسم آن اقلیم چنان سرایت نماید که جمیع انظار حیران ماند امید این عبد در جهت هندوستان عظیم است چه که بکرات از فم مطهر بشرف اصغاء فائز شدیم که امرالله را در خطه هندوستان و فرنگستان نفوذی عظیم حاصل خواهد گردید باری تا کی سبب جریان این سیل گردد و که همت بگارد و باعث فیضان این نیل جلیل شود. ع ع

بیت منقول از حافظ است و غزلی که حاوی این بیت میباشد در ذیل " خون دل و جام ... " به طبع رسیده است .

برای ملاحظه شرح مطلب مربوط به مصاریع " خون دلو جام ... " و " کسی را با کسی ... " که در لوح فوق نقل شده به ذیل آن اشعار مراجعه فرمائید . عبارت " یومئذ یصدر ... " که در لوح فوق مذکور شده آیه شماره ۶ در سوره زلزال (۹۹) در قرآن مجید است که میفرماید : " یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ الْأَسْفَلُ الْأَعْمَاهُمُ " .

مضمون کلام الهی به فارسی آن که در روز قیامت مردم از قبور پراکنده خود بیرون می آیند تا پاداش اعمال نیک و بد خود را ملاحظه نمایند . عبارت " ثم ردناه ... " نیز در آیه ۵ در سوره تین (۹۵) است که میفرماید : " ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ " . مضمون کلام آن که خداوند میفرماید که ما انسان را به احسن

تقویم آفریدیم و سپس او را به اسفل سافلین برگردانیدیم . اما اشاره حضرت عبدالبهاء به صفی علی شاه راجع به حاجی میرزا حسن صفی علی شاه است که چزن کتاب ایقان را ملاحظه نمود و حدیث " ان فی قائمنا اربع علامات ... " را در آن مطالعه کرد گمان نمود که شرح فقرات حدیث از جمال قدم است و لذا رساله ای در رد و اعتراض به مندرجات کتاب ایقان نوشت و متقابلاً حاجی

میرزا حسن شیرازی معروف به خرطومی در جواب او رساله ای تهیه نمود که به نام نجم العرفان فی رجم من اعترض علی الایقان در بمبئی به طبع رسیده است . بیان حضرت عبدالبهاء در لوح فوق که میفرمایند " رساله منطبعه ملاحظه شد " به ظن قوی راجع به رساله حاجی میرزا حسن خرطومی است و از این شواهد چنین پیدا است که لوح مبارک مذکور در فوق خطاب به حاجی میرزا حسن شیرازی معروف به خرطومی عرّ صدور یافته است .

برای مطالعه مطالب مربوط به صنفی علی شاه و رساله خرطومی به کتاب تاریخ ظهور الحقّ (ج ۸ ، ص ۵۱۳-۵۱۷) و نیز به ذیل " گهی بر طارم ... " مراجعه فرمائید.

در کوی تو معروف و از روی تو محروم
ن ک به ذیل " گرگ دهن آلوده ... " .

در مدیحت داد معنی دادمی
غیر این منطق لپی بگشادی
حضرت بهاءالله ذر لوحی چنین میفرمایند :
... این بنده ضعیف و طلعت نحیف نمیداند بکدام کلمات مهمل غیر مستعمل
اظهار مطلب نماید که هرچه در آن حضرت عرض شود افک صرف است و آنچه
ذکر آید شرک محض .
گر نبودی خلق محبوب و کثیف ورنبودی حلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی غیر این منطق لپی بگشادی
ولآن کلام بزرگان است ما لا یدرک کله لا یترک کله ...
رحیق محتوم ، ج ۱ ، ص ۴۰۹
بیت منقول در دفتر پنجم مثنوی مولوی ، بیت ۴ ، مذکور شده است . و نیز ن ک به
ذیل " گر نبودی خلق ... " برای ملاحظه شرحی در باره " ما لا یدرک کله ... " ن ک
به مقاله این حقیر در مجله پیام بهائی ، شماره ۱۳۷ (اپریل ۱۹۹۱ م) ، ص ۲۱ - ۲۳ .

در نامه مجنونان از نام من آغازند
 زین پیش اگر بودم سر دقتر دانائی
 حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرماید :
 هوالله یا من سَمی عبدالجمال العظیم ای بنده آن محبوب عالم در عبودیت
 آستان مقدّس سرفرازی و در محبت اسم اعظم گریبان چاک نموده رسوای آفاق
 شدی ،

در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دقتر دانائی
 باری تا توانی در کمال مدارا و حکمت و خضوع و خشوع لله بجمیع قبایل و امم
 تبلیغ اسم اعظم و تلقین نام مکرم نما تا روح حیات بجسد عالم بدمی و شبمنی
 بمزرعه قلوب امم برسانی کشت زار دلها محتاج فیض دمام است و خدمات در
 درگاه حقّ مثبت و مسلم . ع ع
 مکاتیب ، ج ۵ ، ص ۱۲۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر که به اعزاز جناب میرزا علی اکبر میلانی عرّ
 صدور یافته چنین میفرماید :
 هوالابهی ای علیّ نورانی در این بساط رحمانی تمکّنی جو و در این جنل
 ابهائی تفسّحی و در این بحر صمدانی تعمّقی و در این گیسوی مشکبوی دلبر
 یگا تعلقی و در این مسجد اقصی تهجدی و در این عشق و شور و شیدائی تخلّع
 و تهتکی .

در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دقتر دانائی
 والبهاء علیک و علی احباءالله فی وطنک . ع ع
 مجموعه مکاتیب ، شماره ۷۹ ، ص ۵
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح "امه الله ورقه طیبه ماه سلطان" چنین میفرماید :
 هوالله ای ورقه مومنه فائزه از شما حکایتی دارد و روایتی گوید که ماه سلطان
 در کهف امان بود و در نهایت راحت دل و جان بعد پریشان روی دلبر حقیقی شد
 و آشفته موی یوسف الهی بیسر و سامان شد و آشفته و سرگردان اگر چنین

است حقّ است که سرگشته و پرسودائی و گمگشته و واله و شیداء

در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی
ع ع

برای ملاحظه مطالب مربوط به بیت منقول در آثار مبارکه فوق به ذیل " ای عشق
منم ... " مراجعه فرمائید .

ص ۲۳۱

درویش جهان سوخت از این شعلهء جانسوز الهی
وقت آن است کنی زنده از این نالهء زار
حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد ملقب به درویش در یزد چنین
میفرمایند :

هوالله ای منجذب الهی وقت آن است که این بیت را مانند مرغ سحر بفنون
الحان بخوانی ،

درویش جهان سوخت از این شعلهء جانسوز الهی
وقت آن است کنی زنده از این نالهء زار
پس شعله روشنی برافروز و از حرارت لمعهء طور حکایت کن تا در وادی ایمن
طالبان را بنار هدایت کبری دلالت فرمائی و سبب سرور و حبور آن انجمن گردی .
و علیک التّحیّة والثناء . ع ع
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمد که ملقب به عبدالبهاء بوده چنین
میفرمایند :

هو الابهی

درویش جهان سوخت از این نغمهء جانسوز الهی
وقت آنست کنی زنده از این نالهء زار
ای مشتعل بنار موقدهء الهیه شجره طوبی و سدرهء منتهی در وادی ایمن بقعهء
مبارکه غرس شد و در ذرزهء طور سینا قد برافراخت و در وادی طوی شکوفه
بشکفت و بنفحات قدس آفاق را معطر نمود و مار موقده ربّانیه در این شجرهء
لاشرقیّه و لا غربیه بر افروخت و ندای الهی بلند شد و رجمال رحمانی رخ بگشود
صد هزار کلیم فریاد ارنی برآورد و صد هزار طور حقائق از این تجلیات ربّانیه
مندک گشت و صد هزار کینونات مجرّده مست و مدهوش و منصعق در این دشت
و صحرا بیفتاد و از هر سمت آواز و اشرفق الارض بنور ربّها بلند شد و از ملکوت

ابهی فیوضات جلیله متتابع بر حقائق لطیفه نازل گشت و نعمات و ترنمات
محامد و نعوت الهیه از طیور قدس بلند شد و ما هنوز محمود و افسرده

ص ۲۳۲

در زاویهٔ نحول خزیده و بآلایش شئون این دار جنون چسبیده نه ناله ای نه آوازی
نه نغمه ای نه سازی نه افغان جانگدازی نه شوری نه شعفی و نه اشتعالی و نه آه
جانسوزی . طیور قدس اگر در این موسم بهاری قرن اعظم الهی بابدع نعمات
رحمانی بر شاخسار توحید نسریند چگونه بیاسایند و منتظر چه موسمی چه
فصلی هستند پس از بهار خزان است و بعد از اردیبهشت فصل دی پُر نهار آیا
منتظر چه باشیم و چه ایامی آرزو نمائیم که بال و پری زنیم و پروازی کنیم و
جولانی تنائیم و ساز و آوازی آغاز کنیم از جور زاغان گلخن جفا مترسیم و از چنگال
تیز جفدان بی حیا نهراسیم چه که اگر سینه درند مرهم فوز بملکوت ابهی
موجود و اگر خونخوار ستمگرند فوز و فلاح جبروت اعلیٰ مشهود و اگر لانه و
کاشانه ضبط و خراب نمایند الحمد لله آشیانه در سدرهٔ منتهی محقق و مشبوت
پس از چه ترسیم و از چه اذیتی بهراسیم ،
گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها
والبهاء علی اهل البهَاء عبدالبهاء ع
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا درویش در کله دره چنین میفرمایند :
هو الابهی الابهی ای آقا درویش جمال ذوالجلال روحی و کینونتی لاجبائه الفدا
در نهایت غزل مشهور میفرماید ،
درویش جان سوخت از این شعلهء جانسوز الهی
وقت آنست کنی زنده از این نالهء زار
پس از فوت فرزند و موت دلبنده محزون و دردمند مشو آن دو مرغ آشیان بقا
باوج عالم اعلیٰ پرواز نمودند و بتسبیح و تقدیس در گلشن ملکوت ابهی دمساز
گشتند و بحامد و نعوت الهی پرداختند این مقام مقام رضای بقضا است و
ستایش و نیایش محبوب یگنا که آنان را در ظلّ نیر اشراق بچنین موهبت عظمی
در جوار رحمت کبریٰ فائز فرمود والده شان ورقه موقنه را تسلیٰ بدهید که غم
مخور آن دو امانت در دست مقدر حقیقی در ملکوت ابهی محفوظو مصون . ع ع

بیت مذکور در آثار فوق در مقطع قصیده جمال قدم موسوم به قصیده " ساقی از غیب بقاء" آمده و قصیده مزبور در مائده آسمانی ، ج ۴ ، ص ۲۰۹-۲۱۱ مندرج است .

ص ۲۳۳

برای مطالعه مطالب مربوط به " گر در عطا .. " به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید . عبارت " و اشرفت الارض ... " که در لوح مبارک آمده قسمتی از آیه ۶۹ در سوره

زمر (۳۹) است که میفرماید :

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَتْ
بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا
يُظْلَمُونَ

مضمون آیه مبارکه به فارسی آن که زمین به نور خدا روشن گردد و نامه اعمال خلق در پیشگاه حق نهاده شود و انبیاء و شهداء احضار شوند و در میان خلق به عدل حکم کنند و به هیچ کس ابداً ظلمی وارد نخواهد شد.

ص ۲۳۴

درویش هرچجا که شب آید سرای اوست
میرزا محمود زرقانی در کتاب بدایع الآثار از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که فرمودند :

... نفوس خاکی در قید قصرند اما دوستان الهی در خیال قبر خداوند برای شماها قصری ابدی ساخته که هیچ انهدام نیابد تفرجگاه ماها در آنست و آن قصر سرمدی ترویج امر الهی است نشر آثار رحمانی است غرفاتش آیات سلطان نور است غلمان و حورش فضائل و اسرار یوم النشور بنیانش کلمه الله است و ایوانش معرفه الله علمش صلح عمومی بین ملل و امم دنیاست و پرچمش اسم اعظم ابهی حدائقش مزین بگلهای معانی و و حقائق است و اشجارش پر از ثمرات رموز و دقائق کنگره اش تا عرش اعلی است فضای جانفزایش محیط ارض و سماحقائق است خادمانش اهل ملکوت ابهی و دربانانش عبدالبهاء ما در فکر چنین قصری هستیم دیگر الحمد لله نه قصری داریم و نه لانه و آشیانه ای خواهیم هرچا برویم مأوی داریم ، درویش هرچجا که شب آید سرای اوست بدایع الآثار ، ج ۲ ، ص ۲۸۸

مصراع مذکور در بدایع سعدی است که میفرماید :

آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست
 یخاتمان که هیچ ندارد بجز خدای
 مرد خدا بمشرق و مغرب غریب نیست
 کن کز توانگری و بزرگی و خواجگی
 کوتاه دیدگان همه راحت طلب کنند
 عاشق که بر مشاهده دوست دست یافت
 بگذار هر چه داری و بگذر که هیچ نیست
 هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد
 از دست دوست هرچه ستائی شکر بود
 کلیات سعدی، ص ۷۱۸

ص ۲۳۵

دریا بخیاال خویش موجی دارد

خس داند که این کشاکش با اوست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب امین چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان نامه شما که به تاریخ ۷ شهر ذی الحجة ۳۳۹ بود وصول یافت ... مرقوم نموده بودید الحمد لله احبای الهی قطره بودند و حال دریا گشتند ولی این امواج باید در بحر الهی محو و فانی گردند تا تعالیم الهی چون شمس از افق حقیقت بدرخشد الیوم امرالله در نهایت قوت ولی برخی بی خردان را مقصد چنان که این بنیه قویه امرالله را ضعیف کنند تا از ضعف بنیه گوئی بریابند و بمقاصد خویش رسند هیات هیات . آن طبیب الهی در زیر زنجیر چنان قوه ای باین بنیه عنایت فرموده که قوت بنیه جمیع علل و امراض را حکما دفع مینماید ولایبقی لهم الا الخسران المبین . خوب بیتی مرقوم نموده بودی ،

دریا بخیاال خویش موجی دارد خس داند که این کشاکش با اوست ...

بیت فوق از سخابی استرآبادی است و در رباعی ذیل آمده است :

عالم بخروش لا اله الا هوست غافل بگان که دشمن است این یا دوست

دریا بوجود خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست

ریاض العارفین ، ص ۱۲۸

دست پنهان و قلم بین خط گذار
گرد پیدا بین و نا پیدا سوار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بهمن میرزا در طهران چنین میفرمایند :
 هوالله ای سرگشته و سودائی ، شیدای دلبر آفاق و پروانه نیر آفاق گرد تا
 نَفَسْت چون روح حیات مردگان آن صفحات را زنده نماید و چون نسیم بهار روحانی
 حتی گناه پزمرده را ترو تازه کند و از محبت دلبر الهی چون ابر بگری و مانند
 برق بخندی و چون رعد بخروش و و دریا آسا بجوشی و بجان و دل بکوش تا ایران
 ویران بنفحه رحمن بحرکت آید و از حضيض شقوط باوج صعود رسد اگر چه
 در این سنین اخیره در ایران جنبش و کوشش احزاب بود و کل مدعی خیر خواهی
 ایران تا مملکت پیاریند و رعایای بیچاره بیاسایند کشور معمور گردد و درفش
 کاویان منصور گردد ولی هیچ حزبی موفق نشد اقلیم معمور مطمور شد ایران
 ویران گشت و ثابت و محقق گردید که ایران جز بنفحه رحمن باوج عزت ابدیه
 ترسد لهذا این آوارگان از هر خصوص قصور نمودند بآنچه باید و شاید پرداختند
 عنقریب این بیت تحقق یابد ،

دست پنهان و قلم بین خط گذار
گرد پیدا بین و ناپیدا سوار

باری باید خیرخواهان ایران بوسائلی تشبث نمایند که نتیجه محتومه است و
 بحصول مقرون و الا از قضایای ناقصه نتایج کامله ممتنع و محال . و علیک البهاء
 الابهی

عبدالبهاء عباس ۱۴ ربيع الثاني ۱۳۳۷

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا آقا چنین میفرمایند :
 هوالابهی ای مبتهل و متضرع به ملکوت ابهی آه و فغان و ناله دل و جان آن
 عاشق روی جانان به گوش مشتاقان واصل گشت بیان تأثر و تحسر از عدم
 وصول جواب نامه فرموده بودند اگرچه اثر خامه صادر نشد و این از کثرت
 مشغولیت و هجوم و هموم و مهام امور که چون بحر بی پایان در موج و هیجان
 است واقع ولکن اگر به حقیقت بنگری و به بصیرت نظر فرمائی هر نامه را به
 واسطه پیک روحانی ذو صد جواب صادر چه که اگر ورق مسطور ارسال نشد

الحمد لله رقی منشور قلوب به ابداع خطوط و کلمات و معانی و اسرار موجود و

مشهود اگر این واسطه در میان نبود این شوق و وله و انجذاب از کجاست ، دست پنهان و قلم بین خط گذار گرد پیدا بین و ناپیدا سوار باری همچنین بدان که آتی از یاد دوستان الهی فارغ نبوده و نیستیم و پیوسته متوسّل به ملکوت ابری بوده و هستیم که موهبتی فرماید که آن جواهر وجود و سواذج شهود مطالع انوار ملیک محمود گردند و در این نشأه عالم انسانی به شئونی مبعوث شوند که حیات جاودان عالم انسان شود والبهاء علیک و علی الذین شربوا الرّحیق من هذه الکأس الامیق . ع ع و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح احبّای الهی و اماء رحمن در طهران چنین میفرمایند: ای یاران عزیز عبدالبهاء و اماء الرحمن هرچند نأره امتحان بعنان آسمان رسیده و زلزله افتتان ولوله در شرق و غرب انداخته و ضجیح و صریخ از کران بکران رسیده و ولوله در آفاق افتاده و تزلزل در ارکان اهل نفاق ظاهر شده شرق مضطرب است غرب متأثر آفاق در انقلاب است و قلوب در اضطراب با وجود این الحمدلله که یاران ثابت نابتند و دوستان صادق مانند علم خافق در این طوفان مانند جبل فاران بفوران نار محبت الله مشتعلند و باعلاء کلمة الله مشتعل و بنشر نفحات الله مانوس و بانجذاب دل و جان مالوف شمعهای روشنند و شاهدان انجمن طیور اوج عرفانند و کواکب بروج ایقان این نیست مگر موهبت جمال ابری و عون و عنایت حضرت کبریا بشکران این استقامت باید مانند مرغان چمن به نغمه و ترانه پردازند و در ظلّ شجره مبارکه لانه و آشیانه نمایند ولی با این استقامت باید حکمت را از دست ندهند همچنان که از پیش مرقوم شده پرده دری نمایند و مانند فرشته و پری آشمار و خفی باشند ، دست پنهان و قلم بین خط گذار اسب پیدا و ناپیدا و نا پیدا سوار این بحکمت نزدیکتر است و خوشتر و دلکشتر ... و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت علی قبل اکبر در طهران چنین میفرمایند : هوالله ای منادی پیمان آنچه مرقوم نموده بودی معلوم و مفهوم گشت از سبّ و شتم و لعن ارادل قوم مرقوم نموده بودید این عنوان بزرگواری است و

ص ۲۳۸

دلیل ثبوت و رسوخ احبّای الهی ... در خصوص تبلیغ مرقوم نموده بودید الحمد لله لسان ناطق حقّ در همه جان مشغول به تبلیغ است هر چند بظاهر

عیان نه ولی پنهانی در کار است ،
 دست ناپیدا قلم بین خط گذار اسب پیدا و ناپیدا سوار
 احبای الهی اگر چنانچه باید و شاید به عبودیت آستان مقدس قیام نمایند و به
 موجب تعالیم الهیه رفتار کنند نفاتح قدس تبلیغ کند . اسئل الله ان یبعث نفوساً
 مقدّسة منزّهة ثابتة نابتة مبتهلة ناطقة بالهجج و البرهان بین اهل الادیان . و
 علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد علی نجّار چنین میفرمایند :
 هو الابهی ای ناطق به بیّنات الهی ،

دست پنهان و قلم بین خط گذار اسب در جولان و ناپیدا سوار
 بعضی برآند که حزبی از اولیاء رحمن رجال غیبند و دافع شک و ریب . به ظاهر
 غائبند و به حقیقت حاضر من حیث الآثار مشهورند و من حیث الشخص مخفی
 و مستور ولکن تا به حال حقیقت حال مجهول و غیر معروف . جناب آقا میرزا
 حیدر علی علیه بهاء الله الابهی الآن حاضر و میفرماید این حقیقت مجوله در این
 ظهور اعظم واضح و مبرهن شد و آن جناب آقا محمد علی هستند که رجل غیب
 شدند و ملقب به این لقب در نزد اهل ریب . سبحان الله این چه امر عجیب است
 و حکایت غریب که بشر حکم ملائکه یابد و انسان مستنبأ از آیات رحمن گردد
 به قسمی که آثار مشهور و موثر مستور لیش ذلک الا من فضل ربک العزیز الغفور
 والبهاء علیک . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبای چنین میفرمایند :
 الله ابهی ای دوستان معنوی دیده بملکوت ابهی روحی لاحیائه الفداء باز کنید
 همه انوار است ، چشم از امکان و ملکوت ادنی پوشید همه ظلمات است . آیات
 توحید گردید چه که بابگ بانگ یوم میثاق است ، مطالع تقدیس شوید زیرا اشراق
 بر همه آفاق است . ملکوت ابهی هرچند غیب امکان است ولی تجلیاتش ظاهر و
 آشکار .

ص ۲۳۹

دست ناپیدا قلم بین خط گذار گرد بین پیدا و ناپیدا سوار
 باری بکشید که در این دور و کور اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء خدمتی به امر
 کنید و نشر دین الله نمائید و اعلاء امرالله . والبهاء علی کلّ من وفی

حضرت عبدالبهاء با استشهاد به بیت فوق در رساله مدنیّه چنین میفرمایند :
 ... مقصدی جز خیر کلّ نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لذا بدین چند کلمه نصیحه انبای وطن خویش را چون ناصح امین لوجه الله متذکر مینمایم و ربّ خبیر شاهد و گواه است که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آواره بادیه محبت الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق و تکذیب کلّ کوتاه است ، انما نُطعمکم لوجه الله لا نريد منکم جزاء و لا شکورا ،

دست پنهان و قلم بین خط گذار است در جولان و ناپیدا سوار ...
 رساله مدنیّه ، ص ۸

و دکتر حبیب موید از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که شب در بیت مبارک نجم باختر را خواندند و وضع پروگرام مجلس سانفرانسیسکو به حضور مبارک عرض شد فرمودند " هر امری که قوه دارد خودش کار میکند حال ما اینجا هستیم جمیع ابواب مسدود و طریق مقطوع است ولی امر خودش در شرق و غرب عالم کار میکند کلمه الله نفوذ میکند علم الهی بلند میشود ، ملای رومی میگوید :

دست پنهان و قلم بین خط گذار گردپیدا بین و ناپیدا سوار
 دست پیدا نیست ولی قلم کار میکند حالا هم همینطور در جمیع اطراف عالم
 علم الهی بلند است و بدون عهदार ، ندای حق بلند است بدون منادی ، سراج الهی روشن است بدون مشکوة . این از قوه امر است ...
 خاطرات حبیب ، ح ۱ ، ص ۳۱۸

چنانچه تصریح فرموده اند بیت مزبور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

ص ۲۴۰

این جهان چون خس به دست باد غیب
 عجزی پیش گرفت و داد غیب
 که بلندش می کند گاهیش پست
 که درُستش می کند گاهی شکست
 که یمینش می برد گاهی یَسار
 که گلستانش کند گاهیش خار
 دست پنهان و قلم بین خط گزار
 اسب در جولان و ناپیدا سوار

تیر پَران بین و ناپیدا کمان
 جانها پیدا و پنهان جان جان
 مثنوی ، دفتر دوم ، بیت ۱۳۰۰ - ۱۳۰۴
 آیه مبارکه ای که در رساله مدنیّه نقل شده آیه ۹ سوره دهر (۷۶) است که میفرماید:
 ما شما را برای رضای خدا اطعام میکنیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی نمی طلبیم .
 در باره " رجال غیب " که ذکر آنان در لوح آقا محمد علی نجّار مذکور شده در کتاب
 فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ، ص ۴۱۳ ، چنین آمده است :
 رجال غیب : نجبا را رجال غیب گویند چنانکه فرمودند " و علی الاعراف رجال و
 من المؤمنین رجال " چه مردانند ایشان که خدا ایشان را مرد خواند . مردانی که
 باد عنایت و نسیم رعایت از جانب قرب ناگاه برایشان گذر کرد .
 شمالی باد چون بر گل گذر کرد نسیم گل بیاغ اندر اثر کرد
 چون باد عنایت ایشان گذر کرد ، الهامشان به نور معرفت زنده کرد ، جانهاشان به
 وصال خوشبو .

برای ملاحظه شرح احوال آقا محمد علی نجّار مشهور به رجال الغیب به کتاب
 محاضرات ، ج ۲ ، ص ۱۰۶۲ ، مراجعه فرمائید .

ص ۲۴۱

دست	ناپیدا	قلم	بین	خط	گذار
گرد	پیدا	و		ناپیدا	سوار

ن ک به ذیل : " دست پنهان و قلم ... " .

ص ۲۴۲

دستی از دور برآتش داری
 مصرع فوق در آثار عدیده بهائی نقل شده است . ذیلا این آثار را مندرج میسازد:
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا غلامحسین زائر در درخش چنین میفرمایند :
 هوالله ای بنده جمال مبارک نامه مرقوم ملحوظ گشت شرح و بسطی در آیهء
 شریفه علمه شدید القوی و معنی کلمه حکمت خواسته بودید ولی کجا
 فرصت و مهلت ، دستی از دور بر آتش داری و نمیدانی چه خبر است لهذا شرح
 این آیه به وقت دیگر مرهون هر وقت ممکن شود قصور نخواهد گشت و به جهت
 نفوس مبارکه نامه ای خواستد بودید یک نانه مرقوم گشت و اما معلی اطفال

بدان که اشرف ترین حرف و صنایع و اشغال معلمی اطفال است و این وظیفه اگر چنانکه باید و شاید ایفا گردد نتایج کلیه حاصل شود انسان سبب بینائی و هوشیاری جمعی غفیر شود و در این امر مبرور استثنائی در بین جمهور نه . اطفال یار و اغیار و بیگانه و آشنا مساوی هستند یعنی انسان کامل باید به تربیت و تعلیم کلّ پردازد لهذا امیدوارم که تلامذه آن استاد در جمیع مراتب ترقی نمایند و به تبلیغ مشغول شوند . و علیک البهاء الابهی . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا جعفر ابن محمود شریعتمدار چنین میفرمایند :

ای بنده الهی دستی از دور برآتش داری نمیدانی چه خبر است غم خویش داری و حزن و اندوه از بلایای وارده مخصوص . جمیع بلایای وارده بر تو حکم قطره دارد و این طوفان بلا در این سنه مانند دریا سبحان الله در ذکرش محذور واقع تا چه رسد بوقوعش باری از اینگونه امور محزون و مغموم مباش و قلب را از جمیع این افکار مقدّس و منزّه کن و الاّ مانند طیور مبتلا بقیودی پرواز نتوانی و آهنگ و آواز ملکوت ابهی نشنوی فی الحقیقه کار این است که رساله را اتمام نمائی و بتبلیغ امرالله پردازی این حقیقت ثمره و نتیجه بخشد و ماعدای آن مانند سراب است حتیّ اذا جائه لم یجده شیئا و من در حقّ ت؟ دعا مینمایم که

ص ۲۴۳

آنچه اسباب سرور و راحتی دل و جانست خداوند مهربان مقدر و مبذول فرماید . و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شریعتمداری که قسمتی از آن در ذیل " ولو ان ما بی بالجبال ... " در کتاب مآخذ اشعار (ج ۱ ، ص ۱۱۵) نقل گردیده چنین میفرمایند :

ای محبت مدار نامه رسید و شکرانه وصول تحاریر کعلوم گردید ... این بلاست که تو را بمناجات آورده و بتبتل و تضرع انداخته که شب و روز خطاباً باسم اعظم یا جمال الله فدیت بکلی لک نی گوئی قدرت حقّ اینجاست که یک قطره تحمّل یک دریای بلا مینماید و اما دستی از دور برآتش داری . این مصراع را در مقابل خطاب شما نوشتم که مرقوم نموده بودی و مضمون این بود که تو در مهد راحتی و من در بستر زحمت تو سر بر بالین ناز داری و من در آتش مشقت جانگداز تو را مقررّ اوج ماه و مرا منزل و ماوی قعر چاه تو از چشمه هذا مغتسل بارد و شراب

مینوشی و من در بادی سراب سرگردان . این بود مضمون خطاب لهذا مرقوم گردید ، دستی از دور بر آتش داری . حضرت نوح نه صد و پنجاه سال صبر بلا نمود ، اقلا تو باید عشر معشار تحمل کنی و نوحه حضرت نوح بدرجه ای بود که مسمی بنوح شد . مرقوم نمودی که در عوض آب آتش عطا نمود آب برودت آرد آتش حرارت افزایش دهد این بهتر است و لابد باید فرار منک و الیک باشد لکن با وجود آتش غضب حصول مقصد چه فائده دارد ، ای یار من شوخی مینمایم تا تبسم نمائی و بشاشت حاصل کنی ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح اخوی حضرت شهید جناب علی اکبر در یزد چنین میفرمایند :

هوالله ای معرض مصائب و رزایا اگر چنانچه گردباد مصائب غبار احزان بر آئینه قلب و وجدان آن جناب نشانده جنود شروشد و لشکر عنودش مهاجم بر این بیسر و سامان قطره و جرعه ای اگر ید قضا از جام بلا در کام تو ریخت بحر بیکران و دریای بیپایانش را بهره کام این ناکام نمود قسم بان آفتاب حقیقت که اگر جمیع بلایا و رزایا مظاهر آیات حضرت احدیت را جمع نمائید البته مقابلی بلایای این عبد ننماید ، دستی از دور بر آتش داری با وجود این چون در سبیل

ص ۲۴۴

ربّ جلیل است زهرش شهد و سلسبیل است و سمش حیات بخش هر علیل پس تو که جامت از صهبا بلا سرشار شد و کامت از شکر ابتلا شیرین و پر التذاذ باید خشنود باشی که شریک و سهیم من گشتی و رفیق طریق برادر مهربان را در راه خدا فدا نمودی و این طفل خورد سال را نیز تقدیم درگاه ذوالجلال گردی (کردی) از عنایت حضرت احدیت هر دو مقبولگشت والبهاء علیک و علی کلّ من وفی بالمیثاق .

ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... این عبد در هر ساعتی آرزو دارد که با احبای الهی نامه نگارد ولی مشاغل نه بدرجه که بتوان وصف نمود ، دستی از دور بر آتش دارید اما بتائیدات جمال قدم از ملکوت ابهی مطمئن و مستریحیم لهذا شما از احبای الهی معذرت بخواهید که در آستان مقدّس در طلب تائید بجهت راستان تقصیر نمیشود امیدوارم که آثار باهره اش ظاهر شود . والبهاء علیک و علی کلّ ثابت علی العهد و المیثاق . ع ع

مکاتیب ، ج ۱ ، ص ۲۴۱

و در لوحی دیگر چنین مسطور :
... قسم بجمال قدم روحی لاجبائه الفدا که چون ذکر دوستان در انجمن یاران
شود جان بروح و ریحان آید و چون خامه گرفته و بتحریر خلق و خوی احبباء
رحمن پردازم مشام روح معطر گردد پس واضح و مبرهن است که راحت و
سرت بلکه فرح روحانی و شادمانی وجدانی در ذکر و فکر یاران الهی است و
این منتهی آمال قلوب رحمانی ولی چه نگارم که دستی از دور برآتش داری
نمیدانی که امواج مشاغل عظیمه از هر جهت چگونه بلند و مرتفع است و دقیقه
فراغت محال و ممتنع اگر حاضر بودید ملاحظه میفرمودید که به چه درجه
محبّت قلبیه این عبد نسبت بدوستان متین و محکم است که با وجود جمیع این
مشاغل شب و روز بذکر احببای حقیقی مشغول هیچ مانعی مانع نه و هیچ
حاجزی حائل نیست ...

مکاتیب ، ج ۸ ، ص ۱۰۴

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب فاضل شیرازی در طهران چنین میفرمایند :

ص ۲۴۵

هوالله ای که هرگز فرامشت نکم نسیان را کجا مجال بلکه فراغت از یاد شما
ممتنع و محال هر دم در نظری و مضمیر ضمیر و خاطری چگونه فراموش
نمایم آن یار مهربان نچنان بذکر رحمن در حرکت و هیجان است که بتوانم او را
نسیان نمایم و اگر چنانچه در تحریر تقصیر شود نمیدانی چه خبر است ، دستی
از دور بر آتش داری . از برای جمعی از نفوس مکتوب خواسته بودی عبدالبهاء
چنان بضعف جسم مبتلا بود که امکان تحریر نبود گاهی بجواب نامه های مهمه
میپرداخت لذا تا بحال مرقوم نشد معذور دارید حال الحمد لله آثار صحت
بدرجه ای ظاهر و باهر انشاءالله من بعد قصور نخواهد گردید . تا توانی تدای الهی
بلند کن و نفوس ضعیفه را تربیت نما اسیران نفس و هوئی را بنور هدئی نجات ده
و گمگشتگان بادیه حرمان را بکعبه مقصود دلالت فرما . این است مغناطیس
تائید و توفیق ربّ جلیل . در این سبیل این عبد مشتاق دیدار شما بیش از شما
انشاءالله در وقت مرهون اذن و اجازه داده خواهد شد مطمئن باشید . و علیک
التّحیّة و الثّناء . ع ع
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب اسمین آقا سید علی در اسکندریه چنین

میفرمایند

:

ای یار دیرین از فتور من در تحریر آه و این نمودی حق باشماست جای شکوه و شکایت است ولی دستی از دور بر آتش داری ، نمدانی چه خبر است بجان عزیز و مصاحبت لذیذت قسم که دمی دم بر نیارم مگر آنکه صد کار درهم پیش آید با وجود این درد و غم چگونه محرم راز گردم و بگفتگو و تحریر پردازم مع ذلک فرصت را از دست ندهم و دمی مهلت را غنیمت شمرم و بخابره با یاران پردازم محبت سابقه الحمد لله مسلسل باوقات لاحقه است ، ابدأ فتوری حاصل نه مطمئن باش ابدأ شبهه ای نفرما . مکتوبی بجناب حاجی مرقوم و در جوف است برسانید . و علیک التحیة و الثناء . ع ع حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

هوالله یا من تمسک بعروة العهد و الميثاق ای یار حقیقی از مضامین کتاب مبین این قلب حزین چنان متأثر و متحسر گردید که تحریر و تقریر از بیانش قاصر

ص ۲۴۶

است و از قرائتش احزان چنان بر دل و جان هجوم نمود که ذکر نتوانم . از شدت تأثر تا به حال جواب ننگاشتم چه که اگر مرقوم میشد سبب ازدیاد هموم و غموم آن حبیب قلوب میگشت و زمام قلم از دست میرفت . پس ناچار سکوت اختیار شد مختصر این است که گویا در بلایا و اندوه شریک و سهم این عبد هستید آنچه بر این عبد وارد نصیبی به جهت آن جناب مفروض پس باید یکدیگر را تسلی دهیم چه که هر دو مبتلای دردهای بی درمان هستیم و جز صبر چاره نه ولی اگر آن یار مهربان مطلع بر غصه دل و جان و بلاهای ناگهان و شدت مقهوری و مظلومی و معذوری این عبد شود به کلّی غصه خویش را فراموش کند و از قصه خویش خاموش شود ، دستس از دور بر آتش داری . انما اشکوبتی و حزنی الی الله . قسم به جمال قدم که در هر دقیقه به درگاه احدیت عجز و نیاز آرم و التماس خلع قیص تن نمایم تا از این پیرهن نجات یافته عریان گردم و هیکل ترابی گذاشته سراسر جان شوم و به فضای ملکوت پرواز نمایم . ربّ یسر لی هذا المنی و ارزقنی هذا العطاء ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب میرزا علی محمد خان طیب من اهل صاد " چنین میفرمایند :

هوالله ای یار مهربان هر چند در جواب مراسلات فتور رفت و قصور واقع شد ولی اگر بدانی در چه طوفانی و گردابی افتاده ام البتّه بکلی جواب نطلبی بلکه سؤال را عین جواب شمردی و خطاب را منبعث از جذب قلب با صواب ، ولی دستی از دور بر آتش داری . زخمتصر این است که فی الحقیقه آن جناب در صدد نشر نفعات الله هستی و به خدمت امرالله قیام نموده اید علی الخصوص در خصوص احبای کلیمی بسیار در این قضیه اهتمام فرمائید و به کلی خود را مشغول به نفعات قدس کنید و فکر را حصر در اعلاء کلمه الله نمائید تا اید ملکوت ابدی میرسد و توفیق پیاپی میشود و انشاءالله جواب مکاتیب ارسال می گردد یعنی به محض حصول فرصت قصور نخواهد شد . ع ع و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند :

هوالبهی ای جوهر حبّ الله از فتور وصول محرّرات و قلتّ مراسلات شکایت

ص ۲۴۷

فرموده بودید و حال آن که به آن سازج محبتّ الله به کرات و مرّات رسائل و محرّرات مرقوم مرسل گشت و الان نیز با کمال مشاغل مبرمه و عدم فرصت دقیقه واحد به نوشتن این جواب مفصل پرداخت . ای مشتعل به نار موقده در سدره سینا اگر یک روز در اینجا بودی ملاحظه می فرمودی که امواج مشاغل و مشاكل و طوفان متاعب و مصائب چگونه شدید و عظیم است البتّه در مدّت حیات به سطری قناعت می نمودی و دلیل بر منتهای تعلق قلب می شمردی و لکن چه توان نمود که خبری می شنوی ، دست از دور بر آتش داری . مقصود ناله و حنین و فریاد و فغان نیست والا لعمر ربّی لنتح نياحاً تبکی من استماعه کلّ من فی الارض و السموات ، بلکه مقصد بیان معذرت در مقابل شکایت است نسلّ الله انّ ینبتک نباتا حسناً و يجعلک آية الهدی بین الوری فی الثبوت والاستقامة علی میثاق الله و التمسک بعهدالله ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا احمدعلی در نی ریز چنین میفرمایند :

هوالله ای شمع نی ریز شورانگیز شو و شکر ریز و مشکبیز (مشکبیر؟) و مانند جام لبریز سبب نشئه و سرور و فرح و حبور یاران عزیز شو مدتی است که بآن سرور مشتاقان نامه ننگاشتم و شرح حالی بیان نداشتم این از کثرت غوائل و مناعب و مشاغل بود نه غفلت و نسیان قسم بحضرت یزدان که هر دم همدم جانی و مونس

قلب و روان فراغت از یادت مستحیل است تا چه رسد به فراموشی و نسیان ای یار
مهربان اگر بدانی که مشاغل به چه درجه است بآن دلبر مهربان قسم که در هر
سالی بحرفی و در هر قرنی بکلمه قناعت فرمائی ولی دستس از دور بر آتش داری
نمیدانی مشاغل چقدر است از فضل و عنایت حضرت احدیت امیدوارم که روح
و ریحان آن یاران این عبد را بشور و وله آرد و جمیع این خستگیها را فراموش
نمایم اطناب و اسباب چه لازم بحقیقت ترا دوست دارم . و علیک التّحیّة و الثّناء

ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد علاقه بند چنین میفرمایند :
هو الابهی ای مؤمن موقن بآیات الله مکاتیب متعدده شما واصل و شکایت از
قلت مراسلات غیر واقع چه که تا به حال مکاتیب و اجوبه (به؟) متعدده ارسال گشت

ص ۲۴۸

و حال آن که اگر در این محضر حاضر باشید خود آن جناب شهادت میدهند که
اگر در دهری یک مکتوبی مرقوم شود باز نهایت محبت و تعلق قلب بوده ، دستی
از دور بر آتش داری . قسم بجمال قدم که دقیقه از ذکر و یاد احبای الهی غافل
نبوده در جمیع اوقات از درگاه احدیت سائل و آلم که آن مشتاق جمال رحمن را
در جمیع احیان بنفحات ملکوت ابهائش زنده و تر و تازه دارد و بآنچه سبب
مقبولیت در ملاء اعلی است موفق فرماید ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا حسین اخوان الشهید چنین میفرمایند :
ای یار قدیم نامه آن جناب وصول یافت شکایت از فتور در جواب مرقوم
فرموده بودید ای رفیق روحانی مراجعت بجمعۀ اوراق فرمائید و بانصاف
شمارش و تعداد نمائید ملاحظه میفرمائید یک کتاب مکاتیب عبدالبهاء دارید
البته زبان بشکرانه خواهید گشود که الحمدلله جمیع این مکاتیب بشما تحریر و
تسطیر گردید . ای یار عزیز اگر حاضر بودی و دریای اوراق شرق و غرب را
ملاحظه میفرمودی در مدت حیات بتحریر یک کلمه از عبدالبهاء یقیناً قناعت
مینمودی ولی دستی از دور بر آتش داری . باری باوجود این امثال امر آن یار
مهربان و جواب نامه تحریر میشود تا بداند که این دل پریشان بجمبت آن
دوست مهربان چقدر در هیچان است ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بشیر الهی در شیراز چنین میفرمایند :

هو الله ای حضرت بشیر الهی نامه نمری ۴۰ وصول یافت ضمناً از عدم ارسال جواب احبای الهی شکوه دارند ولی نمیدانند که چه قیامتی است اگر بیایند و مشاهده فرمایند بکمال عدل و انصاف خود عذر خواهند فرمود ولی دستی از دور بر آتش دارند با وجود این بقدر امکان قصور نشده و نخواهد شد قبوضاتی که جناب افنان نزد شما ارسال نموده اند در نزد شما بماند و مکاتیب جوف را برسانید . و علیک البهاء الابهی . ع ع حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در لوح حضرت سمندر نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل " کجا دانند حال ... " مندرج است . مصرع منقول در آثار عدیده فوق مصرع دوم در رباعی زیر است که شاعری میگوید :

ص ۲۴۹

از قیامت خبری میشنوی دستی از دور بر آتش داری
 پای در کوره حدادی نه تا ببینی که چه بر سر داری
 ریحانة الادب ، ج ۲ ، ص ۴۹۳
 مصرع منقول در شعر صائب تبریزی به این صورت آمده است که :
 هر چه انسان تو داده است بما آن داریم ما چه داریم ز خود تا ز تو پنهان داریم
 داغ عشق تو ز اندازهء ما افزون است دستی از دور بر این آتش سوزان داریم
 دست کوتاه ز دامان گل و پا در گل حال خار سر در دیوار گلستان داریم
 منتخبات اشعار صائب ، ص ۹۰-۹۱
 سید محمد علی صائب تبریزی فرزند میرزا عبدالرحیم در سال ۱۰۱۰ ه . ق . /
 ۱۶۰۱ م در خاندانی تبریزی در اصفهان متولد شد . در ایام جوانی سفری به مکه
 مکرمه نمود و در سال ۱۰۳۹ ه . ق . / ۱۶۲۹ م به هند سفر کرد و در دربار شاه جهان
 محبوبیت یافت و ملقب به لقب ملک الشعرا گردید . او پس از چند سال اقامت در
 هند به اصفهان مراجعت نمود و در دربار شاه عباس دوم قربیت داشت . صائب در سال
 ۱۰۸۱ ه . ق . / ۱۶۷۰ م در اصفهان رخت به سرای دیگر کشید و اشعاری از خود
 بجا گذاشته است که در دیوانش بارها به طبع رسید و منتشر است .
 برای ملاحظه شرح حال صائب تبریزی و صورت مآخذ احوال او به تاریخ
 ادبیات ، ج ۵ ، بخش دوم ، ص ۱۲۷۱ - ۱۲۸۴ مراجعه فرمائید .
 مضمون مصرع " دستی از دور بر آتش داری " یاد آور ایات نقی کمره ای گلپایگانی

است که میگوید :
 ای که نکرده در دلت سوز محبتی اثر هر نفس آتشی مزین در دلم از کثایتی
 دل به کسی نداده ای وز پی دل زرفته ای سیلی غم نخورده ای می شنوی حکایتی
 مجمع الفصحاء ، ج ۴ ، ص ۱۰۴
 آیه " علیه شدید القوی " که در لوح جناب آقا غلامحسین مذکور شده آیه شماره ۵
 در سوره نجم (۵۳) است و مضمون آن چنین است که خداوند مقتدر و توانا علم الهی
 و حکمت ربّانی را به رسول خود آموخته است .

ص ۲۵۰

عبارت عربی مندرج در لوح آقا میرزا جعفر قسمتی از آیه شماره ۳۹ در سوره
 مبارکه " نور (۲۴) است که میفرماید :
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّالِمُونَ
 مَاءً حَظِيًّا إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَّجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ
 فَوْفِيهِ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ
 مضمون آیه کریمه آن که کسانی که کافرند اعمالشان در مثل مانند سرابی در بیابان
 بی آب و هموار است که آدم تشنه آن را آب میندازد و به جانب آن میرود و چون
 بدانجا رسد آب نمی یابد . کافر خدا را ناظر بر اعمال خویش می بیند که به تمام و
 کمال به حساب اعمالش میرسد و خداوند به سرعت به حساب خلائق رسیدگی
 میکند .

اما عبارت " هذا مغتسل بارد و شراب " که در لوح جناب شریعتمدار مذکور شده
 قسمتی از آیه شماره ۴۲ در سوره ص (۳۸) است که خداوند در پاسخ به تقاضای
 حضرت ایوب که از عذاب شیطان استدعای نجات نموده بود چنین فرمود " اركض
 برجلک هذا مغتسل بارد و شراب " مضمون کلام آن که ای ایوب پای خود را بر زمین
 زن و در چشمه آب سردی که بوجود می آید شستشو کن و از آن بیاشام تا از رنج و درد
 و عذابی که بتو رسیده خلاصی یابی .
 برای ملاحظه شرح مربوط به " ای که هرگز فرامشت نکتم " که در صدر لوح جناب
 فاضل شیرازی آمده به ذیل : " روی برخاک ... " مراجعه فرمائید .

برای ملاحظه شرح مربوط به " اسمین " که یکی از الواح آنان نقل شد به ذیل " با
کریمان کارها ... " مراجعه فرمائید .

عبارت حضرت عبدالبهاء در لوح مندرج در صدر صفحه ۲۴۶ که میفرمایند
" التماس خلع قیص تن نمایم تا از این پیرهن نجات یافته عریان گردم و هیکل تراپی
گذاشته سراسر جان شوم ... " ناظر به بیت شماره ۶۱۳ در دفتر ششم مثنوی است که
مولوی میفرماید :

وقت آن آمد که من عریان شوم نقش بگذارم سراسر جان شوم
برای ملاحظه شرح مربوط به این بیت به ذیل " وقت آن است ... " مراجعه فرمائید .

ص ۲۵۱

دشمن طاووس آمد پر او
ای بسا شه را بکشته فر او
ن ک به ذیل : " جغد ها بر باز ... "

ص ۲۵۲

دفع کن از مغز و از بینی زکام
تا که ریج الله در آید در مشام
حضرت بهاءالله در هفت وادی چنین میفرمایند :
.... اگر بلبل از گل نفس برخیزد و برشاخسار گل قلب جای گیرد و به نغمات
حجازی آوازهای خوش عراقی اسرار الهی ذکر نماید که حرفی از آن جمیع
جسدهای مرده را حیات تازه جدید بخشد و روح قسی بر عظام رمیمه
ممکات مبذول دارد هزار چنگال حسد و منقار بغض بینی که قصد او نمایند و
با تمام جدّ در هلاکش کوشند بلی جعل را بوی خوش ناخوش آید و مزکوم را
رائحه طیب ثمر ندهد این است که برای ارشاد عوام گفته اند ،
دفع کن از مغز و از بینی زکام تا که ریج الله درآید در مشام
آثار، ج ۳، ص ۱۱۱-۱۱۲
بیت منقول از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :
پنبهء وسواس بیرون کن ز گوش تا به گوشت آید از گردون خروش

پاک کن دو چشم را از موی عیب تا بینی باغ و سروستانِ غیب
 دفع کن از مغز و از بینی زکام تا که ریجُ الله در آید در مشام
 هیچ مگذار از تب و صفرا اثر تا بیابی از جهان طعم شکر
 مثنوی ، دفتر دوم ، بیت ۱۹۴۳ - ۱۹۴۶

ص ۲۵۳

دل به دست آور که حج اکبر است
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمد علی خان در انزلی چنین
 میفرمایند :

هو الله ای بنده حقّ احبای الهی در هر ارض الحمد لله موجود و مشهود و کلّ
 در ظلّ سدره جود محشور الطاف حضرت بی چون بحر بی پایان و
 عنایت ملکوت پی در پی چون باران نیشان . پس باید ربّ زدنی گفت و به
 وسائل و وسائلی تشبّث نمود که سبب تزیاید این فیض گردد و علت تکثّر
 تأییدات غیب . از اعظم وسائل ازدیاد الطاف از ملکوت ابهی دلجوئی احبّا است
 و تطیب خاطر دوستان کما قال ، دل به دست آور که حج اکبر است . ع ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب دکتر عطاءالله خان در طهران چنین میفرمایند :
 هو الله ای ثابت بر پیمان همّتی که در ادای دین جناب بشیر الهی نمودی
 خدمتی نمایان بود و در آستان یزدان مقبول و عیان عزیز عبدالبهائی و بسبب
 این خدمت ربّ عزیز ترا عزیز کلّ فرماید و چون دوستی از دوستان خاطر یاری
 از یاران مسرور و مشعوف نماید و بنوازدو این قلب نهایت روح و ریحان یابد .
 همزاره در فکر آن باش که قلوب را ممنون نمائی و سبب شادمانی و خوشنودی
 و ممنونی و کامرانی نفوس مقبله گردی علی الخصوص کسانی که مستحق
 احترامند . ای عزیز بقول ملاّ دل بدست آور که حج اکبر است . ذلک نصیحی لک
 و وصیتی علیک لیوفقک الله علی اعظم المنی فی الاخرة و الاولى و يجعلک
 اسوة حسنة لكلّ الوری . و علیک البهاء الابهی . ع ع
 مصرع " دلبدست آور که حج اکبر است " از امثال سائره در زبان فارسی است . در
 باره این مثل در کتّاب کاوشی در امثال و حکم به نقل از رساله العلیه (وصل ۴ از
 اصل ۲) شرحی مذکور شده که قسمتی از آن را ذیلا نقل می نماید :
 بزرگی ببح میرفت نامش عبدالجبار مستوفی هزار دینار زر در میان داشت چون

بکوفه رسیدند قافله دو سه روزی توقف کردند ، عبدالجبار برسم تفرّج گرد محله کوفه بر میآمد اتفاقاً بخرابه رسید عورتی دید که گرد خرابه میگشت و چیزی میجست در یک گوشه مرغی افتاده بود آنرا در زیر چادر کشید و روان شد . عبدالجبار با خود گفت : " همانا که این زن درویش است و نیاز خود نهفته میدارد . " در عقبش روان شد تا همگی حال معلوم کند آن زن بخانه خود در آمد کودکش گرد وی درآمدند که ای مادر از برای ما چه آوردی ؟ که از گرسنگی هلاک شدیم وی گفت : " ای جانان مادر غم مخورید که از برای شما مرغی آورده ام فی الحال بریان خواهم کرد . " عبدالجبار که این شنید بگریست و از همسایگان صورت احوال وی پرسید گفتند : " سیده ایست زن عبدالله ابن زید علوی شوهرش را حجاج ظالم کُشت و او کودکان یتیم دارد و مروّت خاندان رسالت نمیگذارد که از کسی چیزی طلبد . " عبدالجبار با خود گفت : " اگر حج میخواهی اینجاست ، " هزار دینار از میان باز کرد و بدان زن داد و آن سال در کوفه بسقائی مشغول شد چون حاجیان مراجعت کردند وی باستقبال بیرون رفت . مردی در پیش قافله میآمد بر شتری نشسته چون چشمش بر عبدالجبار افتاد خود را از شتر بینداخت و گفت : " ای خواجه از آن روز باز که در عرفات ده هزار دینار به قرض بمن داده ترا میجویم " و ده هزار دینار به وی داد . عبدالجبار زر بستد و متحیر فروماند و خواست که از آن شخص نیک استفساری فرماید از نظرش غایب شد آوازی شنید که : ای عبدالجبار هزار دینار را ده هزار دینار دادیم و فرشته بر صورت تو آفریدیم تا از برای تو حج گزارد و تا زنده باشی هر سال حجی مقبول در دیوان عملت مینویسیم تا بدانی که رنج هیچ نیکوکار بر درگاه ما ضایع نیست که انا لا نضیع اجراً من احسن عملاً ، نظم

دل بدست آور که حج اکبر است از هزاران کعبه یک دل بهترست
کعبه بت گاه خلیل آزرست دل نظرگاه جلیل اکبرست

کاشی در امثال و حکم ، ص ۲۶۵ - ۲۶۶

صورت دیگری از قصه فوق را مولوی در دفتر دوم مثنوی (بیت ۲۲۱۸ بعد) در ذیل " گفتن شیخ ابا یزید را که کعبه منم گرد من طوافی می کن " آورده است .
اما رسالة العلیه که داستان فوق از آن نقل شده از تالیفات کمال الدین حسین بن

علی واعظ کاشفی (فوت ۹۱۰ هـ ق. ۱۵۰۴/ م) است و در عقاید و معارف و مکارم اخلاق اسلامی به رشته تحریر در آمده است .

دل بر گرفته بودم از ایام عمر یک
کاری بکرد همّت پاکان روزگار
حضرت عبدالبهاء در لوح " حضرت رئیس تجارت جناب مسعود افندی " در حلب
چنین میفرمایند :

ای یار مهربان دستخطّ شریف بکمال سرور ملاحظه گردید و از مضمون لطیف
نهایت ممنونیت و شادمانی حاصل گشت در مثل است المکاتبة تصف المواصله
ولی این مشتاق مخیره را عین الملاقات ملاحظه نمود از بس که خوشنود و
مسرور شدم . جناب اخوی محترم محسن افندی در نهایت کامرانی و شادمانی
ایام میگذرانند و این بیت را بلسان حال میخوانند ،
دل بر گرفته بودم از ایام عمر یک کاری بکرد همّت پاکان روزگار
حافظ گوید عنقا شکار کس نشود دام باز چین ولی محسن افندی سیمرخ و
عنقا بدام آورده ملاحظه نما که به عون و عنایت ربّانی بابا کرد در این تنگای
زندانی چه شادمانی و کامرانی میفرماید این نیست مگر از فضل الهی اگر تشریف
بیاوری مشاهده خواهی نمود که چه اوضاعی است . جال الدین رومی میگوید ،
یک دست جام بادهو یک دست زلف یار
رقصی در این میانه میدانم آرزوست
جناب محسن افندی در این رقص و طربست دیگر اختیار با شماست هنوز از
وجد و طرب اول فارغ نشده در فکر بساط جدیدی مهنا و عیشی مهبّاست ، یعنی
از برای تحسین افندی نیز عیشی و طربی چنین خواهد خدا موفق نماید . اگر شما
را نیز آرزویی برادر مهر پرور حاضر و مهبّاست دیگر اختیار با شماست . و علیکم
التّحیّة و الثّناء و یرزق من یشاء بغیر حساب .
بیت مورد مطالعه از حافظ است که در یکی از غزلیات خود چنین میفرماید :
عید است و آخر گل و یاران در انتظار ساقی بروی شاه بین ماه و می بیار

دل برگرفته بودم از ایام گل ولی کاری بکرد همت پاکان روزه دار
دل در جهان مبند و بمستی سئوال کن از فیض جام و قصه جمشید کامکار

ص ۲۵۷

جز نقد جان بدست ندارم شراب کو کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار
خوش دولتتست خرم و خوش خسروی کریم یا رب زچشم زخم زمانش نگاه دار
می خور بشعر بنده که زبیبی دگر دهد جام مرصع تو بدین در شاهوار
گر فوت شد سخور چه نقصان صبح هست از می کنند روزه گشا طالبان یار
زانجا که پرده پوشی عفو کریم تست بر قلب ما بخش که نقدتست کم عیار
ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقة رند شراب خوار
حافظ چو رفت روزه و گل نیز میرود ناچار باده نوش که از دست رفت کار
دیوان حافظ ص، ۱۶۷-۱۶۶

برای مطالعه شرح مطالب مربوط به ابیات " عنقا شکار کس ... " و " یک دست جام ... " به ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید

ص ۲۵۸

دل پیش تو است صورت احوال از او پرس
حضرت بهاءالله در یکی از الواح خود چنین میفرمایند :
هوالعزیز آتش انفصال بعد از آسایش ایام وصل و اتصال جان را سوخته و دل را
گداخته . دل پیش تست صورت و احوال از او پرس . امیدواریم از فضل حق که
قرب و وصل را بزودی روزی فرماید . روح و روان ضیاءالرحمن را مشتاق دیدار و
محتاج گفتاریم تا در سمرقند لقا از آن لب چون قند حدیث شیرین بشنویم .
حضرت بدیع الله را از لسان ذاکر و از قلب آمل و بجان طالب ، جان فدای قرب و
گفتت ای بدیع .
و نیز جمال قدم در لوحی دیگر که از لسان خادم الله عزّ صدور یافته چنین
میفرمایند :

هوالله تعالی شانه العظمة و الکبریا روحی و نفسی لک الفداء علی قول من قال ،
دل پیش تو صورت احوال از او پرس . حضرت علیم خیر شاهد و گواه است که
در اکثری از احیان بذکر آن جناب مشغولم و بیانات جان افزایت مسرور و خرم

نَسئَلُ اللّٰهَ بَانَ يُوَفِّقُكَ فِي كَلِّ الْاِحْوَالِ وَ يُوَيِّدُكَ عَلٰى ذِكْرِهِ وَ ثَنَائِهِ وَ اَنْتِشَارِ اَمْرِهِ
 بَيْنَ الْعِبَادِ كَمَا لِعَنَائِكَ مِنْ مَشْرِقِهَا نَسَبَتْ بِهِ اَنْ جَنَابِ ظَاهِرٍ وَ مَشْهُودٍ لَا يَحْتَاجُ اِلَى
 الذِّكْرِ وَ الْبَيَانِ اِنْشَاءً لِلّٰهِ بَايَدٍ مَّحْبَبَانَ حَقًّا وَ قَاصِدَانَ سَبِيلِ تَوْحِيدٍ وَ تَفْرِيدٍ رَا
 بَطْرَازِ الْهَى مَزِينٍ فَرْمَائِدٍ اَزْ فِرَاقِ مَحْزُونٍ نَبَاشِيدٍ قَدْ قَدَّرَ لَكَ قَرَبٌ لَا يَعْتَرِيهِ
 الْبَعْدُ اِنَّهُ وَلِيٌّ مِّنْ اَنْقَطَعِ فِي حَيَّهِ وَ اِقْبَلِ اِلَيْهِ بِوَجْهِ مَنِيرٍ . اَزْ قَبْلِ اَيْنِ خَادِمِ فَاَنِ
 جَمِيعِ اِحْبَائِي الْهَى رَا عَرَضَ سَلَامٍ بِرَسَائِدِ طَائِفَانِ حَرَمِ عَرَفَانَ جَمِيعِ سَلَامٍ
 مِيرَسَانْدِ مَخْدُومِ زَادِهِ رَا سَلَامٍ لِاَنْهَائِهِ مِيرَسَانِمِ اَمِيدِوَارِمِ اَزْ فَضْلِ وَ عَنَائَتِ رَبَّانِي
 دَرِ جَوَانِي بِخَدْمَتِ اَمْرِ وَ خَدْمَتِ اَنْ جَنَابِ مَوْئِدِ وَ مَوْفَّقِ شُونْدِ چِهْ كِهْ حَقِّ اَبُوَيْنِ
 عِنْدِ الْمَحْبُوبِ بَسِيَارِ عَظِيمِ بُوْدِهِ مَخْصُوصِ دَرِ اَيْنِ فِقْرِهِ تَأْكِيدِ بَلِيغِ فَرْمُودِهِ اَنْدِ
 نَسئَلُ اللّٰهَ بَانَ يَكْتَبُهُ مِنَ الطَّائِفِينَ حَوْلَ اَمْرِهِ وَ النَّاضِرِينَ اِلَى وَجْهِهِ بِدَوَامِ مَلَكِهِ وَ
 مَلَكُوتِهِ اِنَّهُ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ...
 گوینده مصرع منقول در آثار فوق بر حقیر معلوم نیست .

ص ۲۵۹

کلام جمال قدم در باره " سمرقند لقا ... " ناظر به بیت مولوی است که میفرماید " در سمرقند است قند اما لبش - از بخارا یافت و آن شد مذهبش " . برای ملاحظه شرح مربوط به این بیت به ذیل " در سمرقند است ... " مراجعه فرمائید .

ص ۲۶۰

دل	زنده	میشود	بامید	وفای	یار
جان	رقص	میکند	به	کلام	دوست

ن ک به ذیل : " این مطرب از ... "

ص ۲۶۱

دل	زنده	میشود	بسماع	کلام	دوست
----	------	-------	-------	------	------

حضرت عبدالبهاء در اثری که مخاطب آن پروفیسور ادوارد براون میباشد چنین میفرمایند :

هو دوست حقیقی مهربان اثر خامهء عنبر نثار آن یار وفادار چون نفحهء گلشن اسرار مشام مشتاقان را معطر و معنبر نمود ، دل زنده میشود بسماع کلام دوست . چه عنایت است یا ربّ که سواد مداد را آینه کاشف اسرار نمودی و خامه وداد را

ترجمان سرائر فؤاد فرمودی (تا) گمان صفحه ای نمودم چون گشودم صحیفه ای یافتم بلکه کتاب مبینی بود و اثر کلک مشکینی . باری ذکر میرزا ملکم خان را فرموده بودید که استفسار از روش و سلوک این طائفه نموده بودند و حال آن که بر نوایای صادقه و مقاصد خیریه و خلوص طویّت و حسن سریرت و خیر خواهی عموم عالم که مبنای اصلی و اساس حقیقی این طائفه است نهایت اطلاع را دارند البتّه مقصدی پنهان در اظهار تجاهل داشته اند . سبحان الله بیگانگان برلین و انگلند دوست یگانه و آشنا شوند و آشنایان بیگانگی نمایند و حال آن که بر عموم ایرانیان دور و نزدیک تُرک و تاجیک مشهود و مسلم شده است و مجال شبهه و گمان نمانده که این مظلومان با وجود نهایت ظلم و عدوان دیگران در خیر خواهی ایران و ایرانیان جانفشانی نمایند به قسمی که در مقابل تیغ و شمشیر ستمکاران هر زخمی را مرهمند و هر دردی را دریاق اعظم هرچند جام زهر چشند ساغر شهد بخشند نیششان را نوشند و دیوشان را سروش چشم از آسایش جان و راحت وجدان بپوشند و در سعادت عموم بکوشند در انجیل جلیل میفرماید دشمن را دوست دارید و بد خواه را خیر خواه باشید جور و جفا را به مهر و وفا مقابلی کنید حال اگر انصاف باشد ملاحظه میشود که این حقیقت روش و سلوک این آوارگان و خلق و خوی آزادگان است ملاحظه فرمائید که مدتی است هرچند پیوسته هدف سهام و سنان گشتند و معرض ظلم و عدوان لبی بشکوه نگشودند و غباری بر خاطری نشانند و داوری نزد داوری نبردند جز خدا پناهی نجستند و بغیر از رحمت پروردگار غمخواری نخواستند دست از

ص ۲۶۲

مال و جان بشتند و برضای حضرت یزدان پیوستند شب و روز به دل و جان خروشدند و کوشند که خفتگان را بیدار نمایند و درندگان را انسان دیو سیرتان را فرشته کنند و بد بختان را خیر خواه عالمیان . حمد خدا را که در اقلیم ظلمانی ایران جنین شمع نورانی برافروختند اگرچه سراپا سوختند و کالبد مرده را زنده نمودند اگرچه به هر ستمی آزرده گشتند گروهی در ایران به تخریب و تدمیر مشغول و قومی چون آتش سوزان به ترضیع و اهلاک تفریق مشهور جمعی هواخواهان وطن به ترمیم و تصلیح موصوف و این آزادگان اگر انصاف باشد ملاحظه میشود در کمال بردباری و مظلومی به تاسیس و تعمیر و تحکیم اصل

بنیان ملت و دولت مالوف چه که بزرگواری هر دولت و ملتی و ترقی و سعادت جاودانی هر قوم و امتی منوط و موکول به تصحیح اخلاق و تحسین اطوار و تحصیل دانائی و تدرج در مدارج کمالات انسانی است ولکن چه فایده که قلم در دست بدخواه است و شاهد و قاضی هر دو دشمن آزادگان بی ملجاء و پناه . در بدایت منشاء این طائفه از عدم اطلاع و شدت تعرض و اطماع و درندگی عمال و خونخواری جهال در بعضی جهات چون با وجود بیگانه‌گی هجوم شدید از قریب و بعید دیدند دستی بمدافعه گشودند ولکن حال چهل سال است چون بحقیقت روش و سلوک پی بردند اگرچه جمیع خاک ایران بخونشان آغشته و در هر روزی بآتش جانشوزی سوختند جز سر تسلیم و رضا نهند و بغیر از درگاه الهی ملجاء و پناهی نجستند در شبهای تیره بلایا بنورانیت صدق و نوایا خوش و روشند و در گرداب مهالک و رزایا بصفای وجدان گزار و گلشن . باری حوادث تازه ایران جهان را تیره نماید جز به چشم گریان و قلب سوزان شرح نتوان داد زیرا استماعش دل سنگ خاره را پاره پاره نماید و به آه و ناله آرد و مختصرش این است چندی است که متعلقین آقا میرزا ملکم خان در ایران به شوق و شور آمده اند و در بعث و نشور چندی بود زبان به تقبیح و تزییف روش و سلوک حکومت گشوده بودند و در بعضی مواقع به کتایه و اشاره و در خلوات بصریح عبارت از روش وزیر اول نهایت نکوهش و از بی نظمی حکومت و بی فکری حکمران شکایت میکردند تا آنکه روزنامه قانون بمیان آمد و شیخ جمال الدین افغانی نیز در گوشه و کنار جهت دلگیری از حکومت بنای قدح و مذمت گذاشت و در

ص ۲۶۳

ضمن مکالمه ماهرانه تحریک و تشویق و تعییب و تزییف مینمود و از قرار روایت کار بجائی رسید که اوراق نوشتند و به کوچه و بازار انداختند و نوشته شدید المضمونی بشاه بلطائف الحیل رساندند و چون بمزاج شاه آگاهند نمایشی کردند و بگان انداختند که جمع غفیری هستند و عنقریب علم حریت برافرازند . باری حکومت در صدد تعرض افتاد و قلع و قمع تصور نمود حضرات ملکم خانی و جمال الدینی بجهت تخویف و تهدید و تشویش شدید حکومت تدبیری اندیشه نمودند که این طائفه را نیز بتهمت اتفاق اندازند اوراق را بمضمونی نگاشتند که اتحاد با این طائفه مضمون و مفهوم گردد . خلاصه اخوی

ملکم خان با میرزای همدانی دوست شما و چند نفر دیگر با ده نفر از این طائفه گرفتند اجزای حکومت بدون فحص و تدقیق در گوشه و کنار بنای تعرض این حزب مظلوم گذاشتند و حال آن که آن بیچارگان از این شور و آشوب و محرک و متحرک قسم بزرگواری الهی بهیچوجه اطلاع و خبر نداشتند و مقتضای مسلکشان عدم مداخله در این امور است . باری بجزرد وصول این خبر به اصفهان چون شخصی از خواص محرمان ظلّ السلطان نیز متهم و گرفتار شده بود شاهزاده آزاده محض تحصیل براءت ذمت خویش از این فساد و ستر سیئات اعمال مصلحت چنان دید که ظلم و ستمی عظیم بدون جرمی بر این طائفه وارد آرد لهذا مخبره با جلال الدوله نموده در شهر یزد و دهات بتعرض شدید برخاست و ظلم و ستمی روا داشت که در تاریخ عالم شبه و مثلش وقوع نیافته ، از جمله هفت نفر نفوس که کلّ ناس شهادت به پاکی و آزادگی و فضل و کمالشان میدادند و بهانه ای جز بابتی بودنشان نداشتند و در مدت حیات خاطر موری را نیازردند آن اشخاص را در پیشگاه حکومت در حضور معدودی جهال مانند حنا و قیافا که خود را علما میشمردند با غل و زنجیر و تیغ و شمشیر حاضر ساختند و تکلیف تبری از این طائفه نمودند چون نپذیرفتند بلکه اقرار و اعتراف نمودند آن مظلومان را هریک در گذرگاهی از عموم سر بریدند و بدار زدند و بعد جسدشان را در کوچه و بازار با طناب کشیدند و نهایت پاره پاره و ریزه ریزه کردند و باتش سوختند و نفوسی چند را بکلی غائب نمودند و معلوم نیست که چه بلایی بر سر آنها آوردند و بقدر هزار نفر از شهر یزد سر به صحرا و بیابان نهادند و

ص ۲۶۴

بعضی از شدت عطش در کوه و صحرا هلاک شدند و جمیع اموال به تالان و تاراج رفت و ظلم و بیداد چنان بنیاد این مظلومان را بباد داد که اهل و عیال و اطفال مقتولین مظلومین چند روز در زیر زمین گریان و سوزان و لرزان گرسنه و تشنه بسر بردند و طلب آب نتوانستند و کسی رحمی جز زخمی روا نداشت بلکه عموم اهالی به دلالت و تشویق علما و حکومت بر اذیت شدید برخاستند و قصور و فتوری بهیچوجه نمودند مگر چند نفر تجار مسیحی که در شهر یزد مسافر بودند نان و آبی بجهت اطفال مظلومان بعد از چند روز بردند لکن آن بیچارگان از شدت خوف و هراس و ترس و اضطراب در را نمیگشودند باری آن

شب را جمیع اهالی شهر آئین و چراغانی کردند و سور و شادمانی نمودند که چنین فتح عظیمی و نصر مبینی دست داد و غافلند از اینکه فی الحقیقه تیشه بر ریشه خویش میزنند و شادمانی کنند و بنیاد و بنیان هستی خود ویران کنند و حیات جاودانی شمرند . بسی حسرت و افسوس که غافلند که اشک چشم مظلومان سیل خیز است و آه ستمدیدگان شعله انگیز . باری حیرت اندر حیرت آمد زین قصص ، در نزد حکومت منشاء و مبداء این شور و آشوب معلوم و معروف و ارکان و اعضا واضح و مشهود و برائت آن بیچارگان نیز مثل آفتاب متیقن و مثبت با وجود این خون مطهر مظلومان ریخته شود و هیکل پاک آزادگان آویخته گردد ، داوری دارم خدایا من که را داور کم . عدل و داد و انصاف و سداد حکومت و ارکان را از همین قیاس فرمائید ، حکایت کنند که از پیشینیان قاضی بود قره قوش نام ولکن بیهوش و بی گوش در زمان حکومت و سطوت او دزدی شبانه بکاشانه جولائی درآمد در تیرگی شب حدقه دیده اش مصادم میخی شد که در دیوار بود قضاء چشمش نابینا گشت بامداد در پیشگاه قره قوشی داد خواهی نمود چون صاحب خانه را حاضر نمودند قاضی بازخواست نمود که چرا در جدار خویش میخی نهادی و تصور نمودی که شاید دزدی شبانه بخانه درآید و چشمش از صدمه آن نابینا گردد جولا عرض نمود که دزد را شبانه بخانه پیگانه چه کار او را زجر و سیاست لازم نه مرا ، قاضی عادل از او نپذیرفت فوراً بقصاص امر فرمود که چشم جولا را نابینا کنند چون راه مفرّ ندید عرض کرد که من جولایم و در صنعت خویش بدو چشم محتاج چه که در وقت بافتن راست و

ص ۲۶۵

و چپ را دقت لازم اما همسایه ای دارم صیاد و شکاری در وقت شکار بیک چشم محتاج چشم راست را باز کند و چپ را بهم نهد و نشان گیرد اگر عدالت خواهید چشم او را بعضی من نابینا کنید فوراً صیاد بیچاره را حاضر ساختند و دیده اش را نابینا کردند و نمیدانست که این قصاص بسبب چه جرمی است و بجهت چه گاهی . حال ملاحظه کن از شدت یکاست و حسن سیاست در حکومت ایران نیز این عدالتها بیش از زمان قره قوشی جار می شود این نامه بتطویل انجامید ولکن ربّ خیر شاهد است که از شدت غلیان محبت آن یار مهربان چون قلم بردارم و بنگاشتن آغازم از تصور حلاوت یاد و دیدارت خامه را نخواهم که فرو گذارم این

است که شرح اشتیاق چون شبهای فراق دور و دراز میشود باقی هر کجائی خدا یار تو باد . والسلام مورخه ۱۹ اغسطوس ۱۸۹۱ عباس مصرعی که در اوائل لوح فوق نقل شده مأخوذ از بیت سعدی است که میگوید : دل زنده میشود بامید وفای یار جان رقص میکند بسماع کلام دوست برای ملاحظه تمام غزل سعدی که حاوی بیت فوق میباشد به ذیل " این مطرب از ... " مراجعه فرمائید .

برای ملاحظه آثار مبارکه و شرح مربوط به مصاربع " حیرت اندر حیرت ... " و " داوری دارم خدایا ... " که در لوح فوق نقل شده به ذیل آن مصاربع مراجعه شود . مقصود از میرزا ملکم خان که شمه ای از احوال او در لوح پروفیسور براون مذکور شده میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب اصفهانی است که به القاب پرنس ، نظام الدوله ، ناظم الدوله و ناظم الملک ملقب بوده است . او در سال ۱۲۴۹ هـ ق . / ۱۸۳۳ م در اصفهان متولد شد ، تحصیلات خود را در فرانسه به اتمام رسانید و پس از مراجعت به ایران در دارالفنون به تدریس پرداخت و در وزارت امور خارجه سمت مترجمی یافت . میرزا ملکم خان سالها در سلک رجال وزارت امور خارجه در اروپا تصدی سفارت ایران را داشت و از جمله در سالهای ۱۲۸۹ هـ ق . / ۱۸۷۲ م تا ۱۳۰۶ هـ ق . / ۱۸۸۷ م وزیر مختار ایران در لندن بود . او در رجب سال ۱۳۰۷ هـ ق . / مارچ ۱۸۹۰ م روزنامه قانون را در لندن منتشر ساخت و در آن به انتقاد از حکومت ایران

ص ۲۶۶

پرداخت و در نتیجه القاب و امتیازات سیاسی خود را از دست داد و سرانجام در سال ۱۳۲۶ هـ ق . / ۱۹۰۸ م در سوئیس از این عالم درگذشت از میرزا ملکم خان رسائل و آثار عدیده بجا مانده است .

برای ملاحظه لوحی از حضرت عبدالبهاء در باره احوال او به مائده آسمانی ، ج ۹ ، ص ۱۴۳-۱۴۴ مراجعه فرمائید . شرح حال میرزا ملکم خان در کتاب تاریخ رجال ایران ، ج ۴ ، ص ۱۳۹-۱۵۴ به طبع رسیده و کتاب ذیل نیز به شرح احوال و افکار او اختصاص یافته است :

Hamid Algar, Mirza malkum khan (Berkeley University Of California Press, 1973) روزنامه قانون که ذکر آن در لوح فوق مذکور شده در سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی / ۱۹۷۶ م به کوشش و با مقدمه خانم هما ناطق به وسیله مؤسسه انتشاراتی امیر کیپر در طهران تجدید طبع شده است . برای ملاحظه شرحی مبسوط در باره این روزنامه به مقدمه

خانم ناطق و نیز به کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۴ ، ص ۹۶-۱۰۲ مراجعه شود .
مقصود از " شیخ جمال الدین " در این لوح همان سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی
است . آثاری که در باره سید جمال الدین در دست است در کتاب ذیل به دقت معرفی
گردیده است . A. Albert Kudsi-Zadeh , Sayyid Jamsl Al-din

Al- Afghani` , An Annotated Bibliography (Leiden : Brill , 1970)

برای ملاحظه مجموعه ای از آثار مبارکه بهائی در باره سید جمال الدین اسد آبادی
به کتاب رحیق مختوم ج ۱ ، ص ۷۳۷-۷۵۵ مراجعه فرمائید .
مقصود از " اخوی ملکم خان " در لوح براون ، اسکندر خان ناظم الممالک است که
شرح حالش در کتاب تاریخ رجال ایران ، ج ۶ ، ص ۳۷-۳۸ به طبع رسیده است .
در همین لوح مبارک مقصود از " میرزای همدانی دوست شما " به ظن قوی میرزا
محمد علی خان قراقرزلی همدانی ملقب به فرید الملک است که در سالهای
۱۲۹۹ - ۱۳۰۶ ه . ق . / ۱۸۸۲ - ۱۸۸۹ م منشی سفارت ایران در لندن بود . شرح حال او

ص ۲۶۷

نیز در کتاب تاریخ رجال ایران ، ج ۳ ، ص ۴۶۰-۴۶۲ مندرج میباشد .
در لوح مورد مطالعه مقصود از " شخصی از خواص محرمان ظلّ السلطان "
حاجی میرزا محمد علی محلاتی معروف به حاجی سیّاح است که از فدائیان و
محرمان خاص سلطان مسعود میرزای ظلّالسلطان بوده است . شرح احوال
حاجی سیّاح در تاریخ رجال ایران ، ج ۳ ، ص ۴۲۴-۴۲۶ به طبع رسیده و کتاب
خاطرات حاج سیّاح نیز به کوشش حمید سیّاح در سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی / ۱۹۷۷ م
بوسیله موسسه انتشاراتی امیر کبیر در طهران انتشار یافته است .
اشارات دیگر حضرت عبدالبهاء در این لوح در خصوص دستگیری احبای الهی
راجع به دستگیری حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی و حاجی ملا علی اکبر آبادی
شهمیرزادی معروف به حاجی آخوند و عده ای دیگر از احبای طهران در رمضان سنه
۱۳۰۸ ه . ق . / ۱۸۹۱ م و مسجونیت بیست و دو ماهه آنان است . وقایع شهدای
سبعه یزد که حضرت عبدالبهاء به تفصیل بدان پرداخته اند راجع به ضوضای شوال
سنه ۱۳۰۸ ه . ق . / می ۱۸۹۱ م در این مدینه است که شرح آن به تفصیل در کتاب تاریخ
شهدای یزد اثر جناب محمد طاهر مالیری به رشته تحریر در آمده و شرح
دیگری از ایشان و الواح و آثار مبارکه مربوط به این وقایع در ضمن ضمیمه شماره
دوازدهم در کتاب تقویم تاریخ امر ، ص ۲۶۵-۲۹۸ به طبع رسیده است .

برای ملاحظه شرح مربوط به حکایت قره قوش به مقاله این عبد که در مجله
 عندلیب (سال ۱۱ ، شماره ۴۱-۴۲ ، زمستان - بهار ۱۹۹۲ م ، ص ۶۶-۶۸) به طبع
 رسیده مراجعه فرمائید .

ص ۲۶۸

دور	مجنون	گذشت	نوبت	ماست
هرکسی	پنج	روز	نوبت	اوست

ن ک به ذیل : " هر کسی پنج روزه ... "

ص ۲۶۹

دوستان	چون	از	نفاق	آلوده	اند
آستین	بر	دوستان	خواهم	فشانند	

حضرت بهاءالله در لوحی که با عبارت " حمد حضرت مقصودی را لایق و سزاوار
 که به احزان وارده شاکرین و شاکین را از هم جدا نمود ... " آغاز میشود چنین
 میفرمایند :

... حکیم خاقانی علیه رحمةالله را گفته اند اشعارش مشعر بر تکلف است ولکن
 این فانی شهادت میدهد که بعضی اشعار آبدارش از جمله کلمات سهل و ممتنع
 است ، در یکی از قصاید گفته :
 دوستان چون از نفتق آلوده اند آستین بر دوستان خواهم فشانند
 دشمنان چون بر غم افزوده اند بر سر دشمن روان خواهم فشانند
 مقصود از این دوستان مدعیان محبت و ودادند والّا مابین دوستی و نفاق
 بعد المشرقین است ...

ایاتی که جمال قدم آنها را در لوح فوق نقل فرموده اند در قصیده ای از خاقانی
 است که آن را در پنجاه و چهار بیت به رشته نظم کشیده است . این قصیده در جواب
 مجدالدین خلیل است که سه قطعه در مدح خاقانی گفته بوده است . ذیلاً ده بیت اول
 این قصیده غرّا را مندرج میسازد :

الصباح ای دل که جان خواهم فشانند	دست مستی بر جهان خواهم فشانند
پیش مرغان سر کوی مغان	دانه دل رایگان خواهم فشانند
اشک در رقص است و ناله در سماع	بر سماع و رقص جان خواهم فشانند

دیده می بالای و گیتی خاک پای
 بر سر خاک از جفای آسمان
 جرعه‌های این بر آن خواهم فشاند
 خاک هم بر آسمان خواهم فشاند
 آستین بر دوستان خواهم فشاند
 آستین بر دشمن روان خواهم فشاند
 دشمنان چون بر غمم بخشوده اند
 بر سر دشمن روان خواهم فشاند
 کیسه ای کز دوستی بر دوختم
 بر زمانه هر زمان خواهم فشاند

ص ۲۷۰

هر زری کز خاک بیزی یافتم
 هر سحر خاقانی آسا بر فلک
 بر سر این خاکدان خواهم فشاند
 ناوک آتش فشان خواهم فشاند
 دیوان خاقانی ، ص ۱۱۰

عبارت " بعد المشرقین " که در لوح فوق مذکور شده اصطلاحی قرآنی است که
 آیه ۳۸ سوره زحرف (۴۳) آمده است .

ص ۲۷۱

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد
 صحبت یوسف به از دراهم معدود
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا عطاءالله ابن حاجی علی چنین میفرماید :
 ای عطا شاعر معروف خطا ننمود که گفت ،
 دوست بدنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود
 دوست با وفایت را ملاحظه نما که چه همتی در حقّ تو نموده در عتبه مبارکه
 مرکز انوار مکن اسرار مطاف ملاء اعلی بقعه نور ابیاد تو افتاده و از
 عبدالبهاء خواهش این نامه نموده از خدا خواهم که از هر جهت با دلبر آمال همدم
 گردی و مؤید و موفق باشی . و علیک التحیة والثناء .
 بیت منقول از سعدی شیرازی است که در بدایع خود چنین میگوید :
 مطرب مجلس بساز زمزمه عود خادم ایوان بسوز مجمره عود
 قرعه همت برآمد آیت رحمت یار در آمد ز در بطالع مسعود
 دوست بدنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود
 وه که از او جور و تندیم چه خوش آید
 چون حرکات ایاز بر دل محمود

روز گلستان و نوبهار چه خسی
 باغ مزین چو بارگاه سلیمان
 خیز مگر پر کنیم دامن مقصود
 مرغ سحر برکشیده نغمهء داود
 ریخته در بزم شاه لؤلؤ منضود
 سعد ابوبکر سعد زنگی مردود
 کلیات سعدی ، ص ۴۷۳

و نیز ن ک به ذیل : " صحبت یوسف به از ... "

ص ۲۷۲

دوست نزدیکتر از من به من است
 وین عجب تر که من از وی دورم
 بیت فوق که از سعدی شیرازی است در آثار جمال قدم تفسیر شده است . در باره
 سابقه تفسیر این بیت در آثار مبارکه بهائی مطالبی انعکاس یافته که ذیلاً خلاصه
 آنها را شرح میدهد و بعد در باره بیت مزبور نکاتی را به استحضار خوانندگان گرامی
 میرساند :

در ایام اقامت جمال قدم در ادرنه شیخ سلمان هندیجانی و آقا محمد علی سلمانی
 از میرزا یحیی ازل تقاضا کردند که بیت فوق را شرح و تفصیل نماید . در پاسخ به
 تقاضای آنان میرزا یحیی شرحی سخیف نوشت که دال بر عدم فهم معانی شعر بود .
 وقتی سید محمد اصفهانی و حاجی میرزا احمد کاشانی که هر دو از هواخواهان میرزا
 یحیی بودند آن شرح را ملاحظه نمودند روزی در منزل جناب میرزا موسی کلیم
 کوشش کردند که یحیی ازل را نسبت به سخافت و سستی آن شرح قانع نمایند اما
 میرزا یحیی راه مغالطه شیمود و توجهی به آراء آنان نکرد . در آن احیان سید
 محمد اصفهانی حتی از جمال قدم درخواست نمود که امر فرمایند تا نوشته ازل از
 سلمان اخذ شود و به اطراف ارسال نگردد .
 مطالبی که مرقوم شد در دو لوح جمال قدم انعکاس یافته است . در یکی از این
 الواح که متن آن در کتاب مائده آسمانی ، ج ۷ ، ص ۷۶ به طبع رسیده جمال قدم چنین
 میفرمایند :

... دو سنه قبل شعری جناب آقا محمد علی و جناب سلمان سؤال نموده و اخوی
 جواب نوشته بعد سید (محمد) اصفهانی بین یدی حاضر و مذکور داشت میرزا
 علی ملتفت معنی شعر نشده اند و مصلحت نیست این مکتوب بسلمان داده شود .

این بنده سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت حکیم (میرزا موسی کلیم) ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لایغنیه بالاخره متعذر شد که شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته

ص ۲۷۳

بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نموده اند ... نکات مندرج در لوح فوق در تفسیری از جمال قدم که در باره این بیت سعدی عزّ نزول یافته و ذیلاً در باره آن مفصّلتر سخن خواهیم گفت نیز آمده است . در این تفسیر جمال قدم چنین میفرمایند :

... ای سائل نظر بشأن عباد نما همین سؤال (یعنی سؤال در باره شرح مفاهیم بیت سعدی) را در سنین قبل نفسی (یعنی شیخ سلمان هندیجانی) از مشرک بالله (یعنی میرزا یحیی ازل) نموده و جوابی به خط خود نوشته نزد حرف سین (یعنی شیخ سلمان هندیجانی) است فولّدی انطقنی بذکره بین الارض والسماء که معنی ظاهر این فرد را ادراک نموده و سید محمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته را امر فرمایند از سلمان اخذ نمایند جائز نه که به اطراف ببرد و حاجی میرزا احمد و او در منزل کلیم به مشرک بالله ثابت نموده اند که غلط معنی نموده ... خوشه ها ، ج ۱ ، ص ۶۲-۶۳

مطابق مندرجات لوحی که از قلم جمال مبارک خطب به شیخ سلمان هندیجانی عزّ نزول یافته او از جمال قدم تقاضا نموده بوده است تا شرحی بر بیت مزبور مرقوم فرمایند . در این لوح که تمام آن ذیلاً نقل میشود جمال قدم به " تا به حال آنی فرصت نمودم " تصریح فرموده و به او تلویحاً وعده میدهند که شرحی در باره آن بیت مرقوم فرمایند . متن لوح مورد بحث چنین است :

هو الابهی جناب سلمان انتهای شب است و ابتدای طلوع صبح که این عبد قلم برداشته تا رشی از بحر حبّ که در قلب موج است از مجرای قلم به اعانت مداد بر لوح سداد جاری گردد و لکن قلم امکان را طاقت اظهار نه و الواح وجود را گنجایش این فضل مشهود نیست اگر چه در این ایام که رائحه رحمانی از یمن قدس روحانی در هبوب است جمیع این مراتب حبّ به قلب راجع است و نفحات طیبه و نسائم روحیه در عبور و مرور فہنئناً للفائزین . باری به قوه الهی

چون شعلهء نار به کلّ آفاق و دیار گذر کن و حجات غافلین را به انامل ذکر و یقین خرق کن چه که اکثری از نفوس محتجبه از کیفیت و کمیت امور غافل و از خفیات

ص ۲۷۴

اسرار بکلی جاهل و تو در مطلع انوار جمال مختار حاضر و از تفصیل مطلع . لان یهدی بک نفساً خیر لک من حمر النعم . ای سلیمان به عنایات جمال منّان مسرور باش از هیچ امری محزون مشو چه که کلّ فانی الاّ الطاف ربّک الباقی در استقامت بر امرالله چون اوتاد وجود باش و در حبّ الله چون شمس در سماء شهود . ای سلیمان از الطاف خفیّه الهیه که لم یزل بر تو سبقت داشته مستریح باش که لم یزل تلقاء وجهه حاضری ، کمال مرحمت در حقّ تو بوده و خواهد بود در این صورت باید چون باز در پرواز باشی و چون شمع در هر جمع به ذکر حقّ برافروزی انشاءالله به صحت و سلامت وارد بغداد شده اید . در ارسال پوسته قدری تاخیر رفت لآبأس و ذالک من تقدیر ربّک العزیز الکریم . و در خصوص تفسیر آن دو بیت فولذی نفسی بیده از آن حین تا به حال آنی فرصت نمودم و حال هم نزدیک صبح است که توانستم این دو کلمه را مرقوم دارم . به جان تو از آن روزی که از حضور مرخص شدی تا به حال همان یک یک شب را که نظر نموده بودم در فراش خواب وارد شدم . انشاءالله اگر ملاقات شد از عهده جمیع اینها خلاص می شوم و جناب عبدالکریم و محمد حسن و علی قلی را به کمال حبّ ذاکر شوید و جمیع احبّاءالله را از صغیر و کبیر تکبیر برسانید باقی همیشه در

ابحر حبّ الله مستغرق باشید .

چندی پس از نزول لوح فوق و بر طبق اشاره ای که در آن شده لوحی به زبان عربی به اعزاز جناب سلیمان از قلم جمال قدم عرّ نزول یافت که حاوی اشاراتی به مضامین کلّی بیت سعدی است . متن این لوح به نقل از آثار قلم اعلیٰ (ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹) به شرح زیر میباشد :

بسم الله الابهی یا من اردت اثری فاعلم احاط السّموات و الارض و فی مقام کلّ شیء اثری لو اتن من العارفين . انالسّماء اثر رفعتی و الارض اثر سکونی والساعة التي اخذت داهيتها العباد انّها اثر قدرتی المهيمنة علی العالمین و السحاب اثر حرکتی و الاریاح مرسلات من کلمتی و الآیات بامری البدیع . تالله انّ الشمس اثر وجهی المشرق المنیر و السكر الذی تری الناس فیه انه من اثر

خشیتی الّذی احاط الخلق کذلک نطق الحقّ اسمع و کن من الشّاکرن و الخلق اثر
مشیتی و اواعی حیّ لهم کشفتم جمالی و اظهرت سلطانی الّذی غلب العالمین .

ص ۲۷۵

هل ترى غيرى لتعرف قربي اليه قل سبحان الله كلّ عدم تلقاء القدم ليس الملك
الاّ لله الواحد الاحد الفرد القدير . ليس له قرب و لا بعد و مثل هذه الاذكار
يذكر في مدائن الاسماء انّ ربّك مقدّس عمّا يعرفه العباد انهّ هو المنزه عن
الخللاق اجمعين . كلّ ما خلق انهّ اثرى لا نفسى فاعرف و كن من الشّاكرن . اياك
ان تذكر الخلق عند ظهور الحقّ ان اجتنب من الّذين اتّخذوا له شريكا و لا يعرفون
الاّ انهم من الغافلين . هل تستوى الظلمات و النور قل سبحان الظهور من ان
ترتقى اليه اطيّار قلوب العارفين . كلّها ظهر في الملك عمّا بيناه لك انهّ خلق
من اثر قلم ربّك و ما ينزل منه انه سلطان الاثار و انه خير عمّا تطلع الشمس
عليها طوبى لك و لمن اراده من الله ربّك و ربّ العالمين و اما ما سئلت ربّك
الكبير المتعال فاعلم اناّ ولو اردنا ان لاتزد من سئل ولكن انت ترضى في نفسك
بان يجرى هذا الاثر الّذی علّق به حيوة العالم على ما تكلم به احد من العباد قل
سبحانك يا الهى عرّفنى ما انت تريد انى انا من العابدين . تركت ما عندى رجاء
ما عندك انك انت ارحم الراحمين و لما رايناك سائلا ربّك لا تحييبك من هذا
الباب العظيم . فاعلم لما ثبت انه محيط على الاشياء و عالم بها يثبت بانه
اقرب من الاشياء من نفسها بها اما ترى كيف نحو و ثبت و نلهم فى القلوب و انه
هو الحقّ علام الغيوب لا اله الاّ هو المهيمن القيوم . هذا سلطان البيان فى
هذا المقام لو تعرف لتقول ان الحمد لله ربّ العالمين و هذه كلمة لا ينكرها
احداً و انها طراز العلم لما سئلته ان اكف بها و كن من الشّاكرن .
پس از نزول تفسير فوق شخص ديگرى نیز مجدداً تفسير بيت سعدى را از
جمال قدم تقاضا نمود . در پاسخ به اين تقاضا اين بار لوح مفصلترى به فارسى از
قلم جمال قدم عزّ نزول يافته كه در ابتدای آن با اشاره به تفسير قبلى نازله به
اعزاز جناب شيخ سلمان چنين ميفرمايند :

آنچه از معنى اين بيت در آيات الهى نازل و از افق سماء حقيقت مشرق همان
تمام است و فصل الخطاب لاينكره الا من كان من الجهلا بيانى ديگر به لسان

پارسی ذکر میشود ... خوشه ها ، ج ۱ ، ص ۵۴
در این تفسیر که فقره ای از آن قبلا نقل گردید و تمام آن در کتاب خوشه ها، ج ۱،

ص ۲۷۶

ص ۵۴-۶۴ به طبع رسیده جمال قدم از جمله چنین میفرمایند :
... مقصود شاعر از این بیت که دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب تر که
من از وی دورم ترجمه آیه مبارکه ای بوده که میفرماید و نحن اقرب الیه من جبل
الورید و فی الحقیقه بلسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از نحر
رحمت ربّالامین شارب چه که از لسان قدم ذکرش جاری شد چون حقّ
فرموده که من به انسان نزدیکترم از رگ گردن او به او لذا میگوید با وجود آنکه
تجلیّ حضرت محبوب از رگ گردن به من نزدیکتر است مع ایقان من به این
مقام و اقرار من به این رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقرّ استواء رحمانی است
و عرش تجلیّ ربّانی از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول از او محجوب و به
دنیا و آلائی آن متوجه و حقّ بنفسه قرب و بعد ندارد مقدّس است از این مقامات
و نسبت او بکلّ علی حدّ سواء بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر ...
خوشه ها ، ج ۱ ، ص ۵۴-۵۵

اما بیت سعدی که در لوح مبارک جمال قدم مورد شرح و بسط قرار گرفته و در ضمن
حکایتی است که در باب دوم کتاب گلستان آمده است . در این حکایت سعدی چنین
میگوید :

حکایت (۱۰) در جامع بعلبک (وقتی) کله ای چند بطریقِ وعظ می گفتم با
قومی افسرده دل مرده (و) راه از صورت به معنی نبرده . دیدم که نفسم در
نمی گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی کند . دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه داری
در محلت کوران ، ولیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز ، در معنی (این)
آیت : و نحن اقربُ الیه من جبلِ الورید . سخن به جائی رسانیده
بودم که (می گفتم)

دوست نزدیکتر از من به من است وینت مشکل که من از وی دورم !
چه کنم ؟ با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم ؟ !
من از شراب این سخن سرمست و فضله قلع در دست که رونده ای در کنار
مجلس گذر کرد و دور آخر در او اثر کرد . نعره ای چنان بزد که دیگران به موافقت

او در خروش آمدند و خامانِ خوش مجلس بجوش . گفتم سُبْحَانَ اللَّهِ ! دورانِ با خبر
 در حضور و نزدیکانِ بی بصر دور .
 فهمِ سخن چون نکند مستمع قوتِ طبع از متکلمِ مجوی

ص ۲۷۷

فُسْحَتِ میدانِ عبادتِ بیار تا بوند مردِ سخنگوی گوی
 گلستان ، ص ۹۰ - ۹۱

در توضیحاتی که دکتر غلامحسین یوسفی بر کتاب گلستان مرقوم داشته اند جمیع
 کلمات و اصطلاحات مهمه حکایت فوق را شرح و بسط داده اند ، از جمله مینویسند :
 جامع بعلبک : مسجد جامع (که در آن نماز جمعه گزارند) بعلبک .
 بعلبک : نام شهری قدیمی در لبنان
 راه از صورت به معنی نبرده : گرفتار دنیای ظاهر و اهل ظاهر بودند و در جهان
 حقیقت راه نیافته بودند ...

آینه داری : آینه گردانی ، آینه پیش روی کسی (عروس و دیگران) گرفتن تا
 خویشتن را در آن بیند ... سعدی در این حکایت وعظ و اندرزهای بی اثر خود را در
 دل سرد و بی استعداد شنوندگان به تربیت کردن چارپایان و آینه گرداندن در محله
 کوران تشبیه کرده و کاری بی حاصل شمرده است ...
 نحن اقرب ... : آیه ۱۶ ، سوره ق (۵۰) است یعنی ما به او (آدمی) از رگ گردن وی
 نزدیکتریم ...

دوست : محبوب ، معبود ، خدا ، نظیر مشمون این مصراع را در بیت زیر از مولوی
 نیز می توان دید :

ما ز خود روی تو گردانیم سر چون توئی از ما به ما نزدیکتر
 (مثنوی ۲/۳۸۲)

فضله قدح : باقی مانده (شراب در) کاسه (ظرف شراب)
 سخن را در تاثیر به شراب تشبیه کرده است . مفهوم جمله آن که : من از باده سخن
 سرخوش بودم و همچنان به بقیه گفتار ادامه می دادم که ...
 دورِ آخر : آخرین گردش جام باده ... منظور آن کلمات آخری در او تاثیر کرد ...
 خامان مجلس : ناپختگان (سرددلان) از حاضران ...
 سُبْحَانَ اللَّهِ : منزه می دانم خدا را ، در بیان تعجب بکار میرود : شگفتا ! نظیر :

" خواجه گفت : ای سبحان الله ! تو امروز دو ماه است که انگور می خوری ، ندانی که شیرین کدام است ! " (غزالی ، نصیحة الملوك ۲۶۲) .
دورانِ با خبر در حضور ... یاران دور دست و دل آگاه ، حاضرند و حضور قلب

ص ۲۷۸

دارند و نزدیکان بی نصیب از بینائی (کوردلان) از عالم معنی (نزدیکی به خدا)
دورند ...

فسحت میدان ... : میدان دوستداری (دل بستگی به شنیدن سخن) را فراخ و گشاده
دار تا سخنگوی گوی سخن را بزند . فسحت : فراخی ، گشادگی ...
گلستان ، ص ۳۳۱-۳۳۳

در باره نفوسی که در الواح فوق مذکور شده اند ذکر چند نکته مختصر ذیل در
معرفی و ارائه مآخذ شرح احوال آنان مفید به نظر می آید :
شرح حال آقا محمد علی سلمانی در کتاب آقای نعمت الله ذکائی بیضائی موسوم
به تذکره شعرای قرن اول بهائی ، ج ۲ ، ص ۱۸۶ - ۲۰۳ مندرج است .
شرح احوال جناب شیخ سلیمان هندجانی در کتاب تذکره الوفا ، ص ۲۶ - ۳۱ و نیز
در تاریخ سمندر ، ص ۱۹۸ - ۲۰۰ مندرج میباشد .
برای ملاحظه شرح احوال و عاقبت مآل سید محمد اصفهانی میتوان به رحیق
محتوم ، ج ۱ ، ص ۷۶۱ - ۷۶۲ و ج ۲ ، ص ۶۳۹ - ۶۴۰ و نیز کتاب لثالی درخشان ،
ص ۱۳۵ - ۱۳۹ مراجعه نمود .

در لوحی که از کتاب مائده آسمانی جلد هفتم نقل گردید مقصود از " میرزا علی "
همان میرزا یحیی ازل است که بنا بر لوح حضرت عبدالبهاء (رحیق محتوم ، ج ۱ ،
ص ۲۵۰) و مندرجات کتاب قرن بدیع (ص ۲۴۲) از دوره بغداد تغییر نام داده و به
نام " حاجی علی لاص فروش " یعنی گچ فروش مسمی و معروف بوده است . شرح احوال
میرزا یحیی و افکار و امیال و عاقبت مآل او به تفصیل در کتب نظیر کتاب قرن
بدیع و بهاءالله شمس حقیقت مندرج میباشد .

در مقاله حقیر که در متاب خوشه ها (ج ۱ ، ص ۶۵ - ۸۰) به طبع رسیده بخشی به
شرح تفسیر جمال قدم در باره بیت سعدی اختصاص یافته و در معرفی میرزا احمد در
ذیل یادداشت شماره ۱۶ در صفحه ۸۰ چنین مرقوم شده است که " مقصود از میرزا
احمد به ظن قوی میرزا احمد کرمانی است " . در کتاب بهاءالله شمس حقیقت

(ص ۲۹۲) به نقل از تاریخ آقا رضا قناد ملاحظه شد که در شرح مسائل مربوط به نزول تفسیر بیت سعدی میرزا احمد مذکور را میرزا احمد کاشانی معرفی نموده اند که البته قول صواب باید چنین باشد .
 اما مقصود از کلیم در الواح فوق جناب میرزا موسی کلیم برادر جمال قدم است . شرح احوال ایشان به تفصیل در تذکره الوفاء ، ص ۱۳۵ - ۱۴۱ مندرج میباشد .

دوستی با پیلانان یا ممکن
 ن ک به ذیل : " با فیلبانان ... "

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
 کز دیو و دد ملوم و انسانم آرزوست
 حضرت بهاءالله در لوحی که از آثار اولیه دوره بغداد است چنین میفرماید :
 دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دود ملوم و انسانم آرزوست
 دوست مهربان شکر خدا را که سلامتی فی الجمله حاصل است و مرآت صافیه
 قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاءالله مراد این حاصل شود و مرام آن
 واصل آید اگرچه خوشتر این است که لوح نور را که از صفحات افئده منیره است
 از دلالات این و آن پاکسازیم و عریان در میدان وسیع روح بتازیم چنانچه
 حکیم الهی میگوید ،
 سوی آن دلبر نبود هیچکس با آرزو با چنان گلرخ نخسبد هیچکس با پرهن
 با دوقبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا رضای خویشان
 چه جای پیراهن که وجود حجاب میشود و غیرت خود نقاب میگردد .
 ادیب شیراز میگوید ، تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز چنانچه
 یعقوب حبّ اگر هویه قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک مینمود البته احتیاج
 قیص مصر نداشت که بشیری مبشر شود و یا سفیری مذکر آید بلکه نفعات
 طیبه مقدسه را از شمال روح میشنید و بجانان در عین وصال میآرمید شوق لقا و
 ذوق چشمه بقا را از عین صفا ذائقه مینمود و بحیات ابدی و دوام ازلی قیام

میفرمود و بجنّت خلود بعد از حشر روح مخلص میگشت و هزار چون یوسف را بی ندای و اسفا طائف حول میدید و لطیفه مصر وفا را از مدینه فنای احد اخذ میکرد بلی تا کدورات عالم کثرت که نتیجه آن هلاکت است زایل و هالک نشود طلعت باقی وجه بی نقاب سر از حجاب بر نیارد و معنی کلّ شیء هالک الا وجهه از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که بوی جان از پشم شتر که منسوب به اویس است باید شنید چنانچه صاحب مثنوی میگوید :

بوی جان می آید از پشم شتر این شتر از خیل سلطان ویس در
ولیکن رائحه مشک جان و نسایم رحمن از ین جانان مقطوع و ممنوع است بلی
حقّه لؤلؤ بیضا در صدف دریا مخزون گشته زیرا که ناسفته آن مقبول تر آید و

ص ۲۸۲

مطبوع تر باشد که قوت قوای دل را قدرت کامل بخشاید و نور بصر را جودت قابل بیفزاید و شاید که این کمون سبب ظهور گردد و این ستر را از پی کشفی باشد و یا این تلویح را طفلی تصریح نماید و یا این ختم را قوتی بگشاید ، دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود تا چه کند قوت بازوی دوست . ای رفیق شفیق رفیقت میگوید که آسایش وجود را زهتی از آلائش حدود باید که تا چون عنقای مغرب سر از مشرق جان برآورد در هوای قدس روح که در مدینه جان است سایر گردد قسم بخدا که اگر عساکر ممت دو اسبه بتازند بگرد این سوار نرسند و عزرائیل چون خادم بر در کمر خدمت بندد و از عازم حرم منت برد که شاید در حریم عزّ محرم شود و در آن بساط لطیف که لطف از دراری نور است طائف گردد و واقف شود سبحان الله نسیم حبّ برخاست و مجلس انس را معطر نمود نغمه بدیع ساز نمود و عشاق بادیه هوش از سروش غیب مدهوش شدند بقسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه نموده که نفعه روح القدس از عظم رمیم وزیدن گرفت و روح الامین با جناح نجات در پریدن آمد اسرافیل حیات متحیر گشته که بکدام نغمه این اصحاب را بهوش آرد و عجز مینماید که شاید از این بیهوشی قسمت برد و نصیب بردارد ، بس کنم دلبر در آمد در خطاب گوش کن والله اعلم بالصواب این زمان جان از تم آمد برون گویدم کانا الیه راجعون . و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ نظر علی چنین میفرمایند :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
 یک دست جام باده و یک دست زلف یار رقصی در این میانه میدانم آرزوست
 ای پیر هوشیار اهل حق هزار و سیصد سال فریاد برآوردند ای شاه مردان ای
 آفتاب دوران ای مه تابان آخر تو بجائی و چون آن کبود سوار در این میدان
 جولان داد و آن آفتاب درخشید و آن مه تابان طلوع نمود اکثر پرده بردیده نمودند
 و از مشاهده محروم گشتند تو حمد کن خدا را که در آن روز بودی و آن آهنگ
 بدیع شنیدی و آن ندا را بلی گفتی دیده گشودی و گوی سعادت از این میدان
 ربودی و در این بهار الهی سیر و تماشای دشت و کهسار نمودی نغمه بلبل معانی
 شنیدی و صوت خروس آسمانی استماع نمودی و بیانگ ربّانی به حرکت و اهتزاز

ص ۲۸۳

آمدی طوبی لک تّ طوبی لک ثمّ بشری لک و علیک البهاء الابهی .
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی محمد چنین میفرمایند :
 ای بنده^۶ الهی ،

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
 تا آنکه در آن دیار پی به آن جناب برد و در نهایت سرور شکرانه بدرگاه حیّ قیوم
 فرمود که در چنین خطه و دیاری چنین شمع پر انواری افروخته گشته و چون
 زیارت آستان مبارک فائز گشت لسان ستایش نسبت به آن جناب گشود و بدرجه^۷
 مدح و ثنا نمود که این عبد را بر نگارش این نامه دلالت فرمود حال عبدالبهاء در
 نهایت روح و ریحان بذکر تو در محفل یاران مشغول از خدا میطلبم که دم بدم
 همدم یاد دلبر روحانی شوی و بذکر آن محبوب رحمانی مشغول گردی خود را
 فراموش کنی و گوش باهنگ ملاء اعلیٰ دهی و نعره^۸ یا بهاء الابهی شنوی این است
 دلیل بر اذن واعیه و قوت استماع گوش هوش . و علیک التحیّة و الثناء ...
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ محمد ناطق چنین میفرمایند :
 ای منادی بملکوت الله ملاّ میگوید :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
 حال تو الحمدلله آرزوی آن داری که نفوسی براه آری تا از هر کنجی گنجی یابی
 امیدم چنان است که موفق گردی مختصر مرقوم شد مجال مفقود معذور دارید .
 و علیک البهاء الابهی . عبدالبهاء عباس ۱۶ جمادی ۱ ، ۳۳۸ حیفا .

چنانچه حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده اند بیت مذکور از مولوی است و تمام

غزلی که شامل این بیت میباشد چنین است :

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
 بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز
 گفتم ز ناز بیش مرنجان مرا برو
 آن گفتنت که " بیش مرنجانم " آرزوست
 و آن لب گزیدنت که برو شه بخانه نیست
 و آن ناز و خشم و تندی دربانم آرزوست

ص ۲۸۴

ای باد خوش که از چمن عشق میوزی
 یعقوب وار وا اسفاها همی زخم
 بالله که شهر بی تو مرا حبس مشود
 زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول
 یکدست جام باده و یکدست زلف یار
 زین همهران سست عناصر دلم گرفت
 جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
 دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
 گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما
 گویا ترم ز بلبل اما زرشک عام
 پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست
 میگوید آن رباب که مردم ز انتظار
 منم رباب عشقم و عشقم ربابی است
 بنمای شمس مفخر تبریز روز شرق
 غزلیات شمس

۲۰۴-۲۰۲ ص ،

قضیه گشتن شیخ به دنبال انسان را مولوی در مثنوی نیز آورده است . برای
 ملاحظه حکایت مزبور به دفتر پنجم مثنوی (بیت ۲۸۸۷ بعد) رجوع فرمائید .
 در لوح جمال قدم که در صدر مقال نقل شد به ایات متعددی استشهاد شده که
 مأخذ هر یک در ذیل ایات مذکور ارائه گردیده است . در این لوح مبارک " کلّ

شیء هالک الا وجهه " قسمتی از آیه شماره ۸۸ در سوره قصص (۲۸) است که میفرماید : " وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ " .
 مضمون آیه مبارکه بفارسی آن که با وجود خدای یکتا که جز او هیچ خدائی نیست کس دیگری را به خدائی بخواند . جز ذات الهی هر چیزی نابود میشود و سلطنت و اقتدار از آن خداوند است و رجوع همه خلق بسوی اوست .
 در لوح جمال قدم ذکری از " عنقای مُغْرِبُ " به ضمّ اولّ ، سکون ثانی و کسر و یا

ص ۲۸۵

فتح ثالث) نیز شده است . ذیلا قسمتی از شرح مندرج در ذیل این اصطلاح را از کتاب فرهنگ اساطیر نقل مینماید :

عنقای مُغْرِبُ : در روایات اسلامی ، گاهی نام عنقا بر سیمرغ اطلاق شده . در وجه این تسمیه گفته اند که او را عنقا برای آن خوانند که دراز گردن است (تحقیق در تفسیر ابوالفتوح ۳/۴۷۸) برخی هم (مروج ۲/۵۷۶) مادهء او را عنقا نامیده اند . عنقا اول در میان مردم بود و به خلائق آزار می رساند . روزی هیچ مرغ نیافت که شکار کند ، کودکی را بریود . مردم شکایت به پیغمبر خدا کردند او دعا کرد که خدایا ، نسل او را منقطع گردان . صاعقه ای پیامد و او را بسوخت و او را نسل نماند . پس عرب مثل زدند و چیزهای نا یافت را " عنقای مُغْرِبُ " گفتند (تحقیق در تفسیر ابوالفتوح ۳/۴۷۸) . مُغْرِبُ را به کسر و فتح " ر " هر دو خوانده اند ، که بترتیب ، به معنی " فرورنده " و " بلع کننده " و " غریب و نو " است . محمد بن محمود بن احمد طوسی (عجایب المخلوقات ۵۱۲) ضمن داستانی شگفت انگیز علت غیبت عنقا را این می داند که در زمان سلیمان ، چون نتوانست قضای پروردگار را بگرداند ، به وی ایمان آورد و بعد از آن به کوه قاف (که در اغلب روایات جایگاه سیمرغ معرفی گردیده) شد و دیگر کسی وی را ندید ... در روایتی دیگر هست (حسین واعظ کاشفی ، مواهب علیه ، ۳/۲۶۸) که چون اصحاب حنظلة بن صفوان ... تکذیب پیامبر خود کردند ، خداوند آنها را به مرغی دراز گردن و دارای بالهای الوان ، که بر کوه دنخ یا فتح مقام داشت ، مبتلا کرد ...
 فرهنگ اساطیر ، ص ۲۶۷

برای ملاحظه شرح مطالب مرتبط به او پس که در لوح فوق اشاره ای به او شده به

مقاله این عبد که در مجله عندلیب (شماره ۲۵ ، زمستان ۱۳۶۶ ه . ش . ، ص ۱۴ - ۲۲
به طبع رسیده مراجعه فرمائید .

ص ۲۸۶ و ۲۸۷

فارسی	اشعار	مآخذ
بهائی	آثار	در

حرف

:

ذ

ص ۲۸۸ و ۲۸۹

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه که از لسان خادم الله باعزاز جناب
زین المقربین صادر شده و به تاریخ ۱۱ شهر الحج سنه ۱۲۹۰ ه . ق . مورخ است چنین
میفرمایند

روحي لك الفداء قد فاز الخادم الفاني بكتابك الشريف ... و این که در باره میرزا
مقصود نام ذکر نموده بودند عرض شد فرمودند ای زین کتّابش لدی العرش
حاضر و طرف عنایت به آن ناظر این کلمه در کتّابش مکتوب بدون اختیار ملازم
احبار گشتم خواندم خواندنیها و دیدم دیدنیها و شنیدم شنیدنیها انتهى . از
این کلمات چنین مستفاد شد که عرف ایّام را نیافته اند و از سرّ کلمه الهیه و
ظهور آن و حکمت آن و اثر و احاطه آن دور مانده اند اوهامی چند در نظرشان جلوه
نموده چه که نزد احبار الیوم دیدنی نبوده و شنیدنی نه ، گفته اند ذات نیافته
از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش . بعضی از احبار از ممالک اروپا در
مدینه حاضر چون میل ملاقات نبود به غصن اعظم توجه نمودند و بعد از معاشرت
معلوم شد که این احبار بیچاره گرفتار صد هزار بلیه باطنیه و ظاهریه بوده و
هستند ولکن این قدر شد که آنچه شنیدند اذعان نمودند چنانچه در صحف اخبار در
لوندرا و پروسیه طبع نموده اند . همین قدر به آن شخص این دو کلمه را اخبار
دهید نسل الله بان یریک ما لا رأیته و خلقت لرؤیته عیون العارفین و یسمعک
مالا سمعته و خلقت لاصغائه آذان من فی السموات و الارضین . بگوئید این کلمه
شما را تصدیق نمودیم ولکن از حق بخواه که دیدنی را ببینی و شنیدنی را

بشنوی انه لهو الفضال الکریم . این قسم از ناس طالب حق نبوده و نیستند بلکه
 بما ینفعهم فی الظاهر شائق و آمل نسلل الله بان یزین الکل بطراز اسمه الذی به
 اشرفت السموات و الارضون ...
 و نیز حضرت بهاء الله در کتاب بدیع چنین میفرماید :
 ... معلوم است که این کلمات از خودت نبوده از وسوسه انفس بعیده مرقوم داشته*

ص ۲۹۰

ذات نیافته از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش . امثال آن نفوس
 پژمرده محرومه یمین را از شمال تمیز نداده اند چگونه خود را هادی و منجی
 فرض گرفته اند ... کتاب بدیع ، ص ۴

حضرت عبداله‌بهاء در لوح دکتر محمد خان محلاتی در پاریس چنین میفرماید :
 ای قائم بخدمت ملکوت الله نامه ای که بتاريخ ۲۵ اکتوبر بجناب آقا سید اسدالله
 مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید از محفل نورانی پاریس مرقوم نموده بودید
 که الحمد لله آن انجمن روشن است بسیار سبب سرور گردید و امروز باید رایت
 وحدت انسانی مرتفع شود و خیمه یکرنگ اتحاد و یگانگی سایه بر آفاق افکند
 و خادمان این امر عظیم احبای الهی باشند پس نفس احباً بدرجه ای باید اتحاد و
 اتفاق و یگانگی داشته باشند که سبب عبرت دیگران گردد و سرمشق ملل و نخل
 و امم و قبائل شود زیرا

جان نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش .
 این امر مهمّ اسّ اساس الهی است ...

و نیز حضرت عبداله‌بهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید :
 ... امروز اهمّ امور اتحاد و اتفاق احبای الهی است که بایک دیگر یک دل و یک
 جان شوند ، تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصبات جاهلیّه ملل و
 مذاهب را اراله نمایند ، هر فردی از افراد بشر را تفهیم نمایند که کل بار یک
 دارید و برگ یک شاخسار ، ولی تا نفس احباً اتحاد و اتفاق کلی نیابند چگونه
 توانند که احزاب سائره را با اتحاد و اتفاق بخوانند ،
 جان نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش ...
 و نیز حضرت عبداله‌بهاء در لوح جناب میرزا علی محمد خان دکتر در طهران چنین
 میفرماید :

هو الله ای یار روحانی نامه ملاحظه گردید و ناله و انابه مسموع شد . مزاحی
بخاطر رسید ، عارفان گویند

ص ۲۹۱

جان نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
عبدالبهاء را نه لانه ای و نه آشیانه ای با وجود این چگونه دعا نماید و یاران را
خانه و کاشانه طلبد . سی و پنج سال است که در این سجن اعظم صاحب خانه هر
روز از برای ما بهانه جوید ، گاهی ناز کند و گاهی غمزه فرماید و گهی عشوہ بکار
آرد و دمی مشتری حاضر فرماید . مختصر این است که از خانه بخانه انتقال نمائیم و
در سبیل دلبر یگانه نه لانه جوئیم نه آشیانه با وجود این از خدا خواهیم که یاران
را از هر جهت معمور و آبادان فرماید و سرو سامان بخشد و گنج روان مبذول
دارد و مظهر آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة فرماید . این رخنه
ها سد گردد و این حرفها رفو یابد مطمئن باش . و علیک التحیة و الثناء . ع ع
و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید :

... نفوس پر نحولی که بذاتها محتاج مربی و محافظ و معین هستند چگونه
توانند که مربی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق ، لا والله
ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش .
مریض طیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود ...

مکاتیب ، ج ۹۲ ص ۱۸۲

و در یکی دیگر از الواح حضرت عبدالبهاء چنین مسطور :
ای منجذب نفحات قدس ساعت هفت از شب است و این آواره پیداء حبت الله
از کثرت تحریر دست خسته و قلم سر شکسته بنگارش این نامه پرداخته تا بدانی
که پاک جانت در این بساط چقدر عزیز است و ساغر دل از باده محبت چگونه
لبریز ... مخطا عظیم حارس دین مبین نشود و معرض سهو سقیم حافظ شرع
متین نگردد ، گمراه هادی سبیل نگردد و جائز انخطا مرکز هدئی و مبین آیات
کبری نشود ،

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش .
باری ورق به نهایت رسید و راز دل نهفته ماند آن قدر بدان که همیشه در نظر بوده
و هستی والسلام . و البهائ علیک . ع ع مجموعه مکاتیب ، شماره ۱۳ ، ص ۸۷ - ۸۹

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از یاران پارسی چنین میفرمایند :

ای احبای الهی منت خدای را که آتش جنگ در بلاد فرنگ اندکی خاموش شد و علم پرخاش سرنگون گشت ... ای احبای الهی بهتر آنست که به نصایح و وصایای او پردازیم و به موجب آئین رحمانی سیر و حرکت کنیم و تعالیم الهی را مایهٔ فلاح و نجات خویش دانیم و از خدعه و فریب نفس اماره پناه به درگاه احدیت بریم از هوی و هوس بگذریم و از آلودگی عالم طبیعت آزادی یابیم علم ائتلاف برافزاییم و به یگانگی پردازیم زیرا تعالیم الهی چنین میفرماید که سبب الفت و محبت بین بشر شویم تا از خطر برهیم و از اذیت و ضرر بیزار باشیم تا شجر پر شکوفه و ثمر گردیم . این وصایای الهی را بجان و دل خریدار باشیم و از انبعاثات آب و گل مقدس و منزه شویم پس اول باید خود را متذکر داریم بعد به دیگران پردازیم اول عاشقان باید جانفشان شوند بعد دلالت دیگران نمایند .

ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

ای یاران الحمد لله شما عاشقان روی حقید و بی سروسامان کوی او توجه به منظر ابهی دارید و تعلق به ملکوت اعلی از نسیم جانپروور گلشن الهی زنده و در اهتزازید و به ملکوت راز همدم و دمساز و با طیور حدیقه جنت ابهی هم آهنگ و هم آواز پرتوی از نور مبین در جبین دارید و بهره و نصیبی از فیض رحمن و رحیم شکر کنید که به این موهبت کبری موقّید . و علیکم البهاء الابهی ، ۲۱ آب ۱۹۱۹

عبدالبهاء

و نیز میرزا محمود زرقانی از بیاناشفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که :

فرمودند

... اثرات و نتائج امر مطالع کلمة الله دلیل بر صدق مدعا و جانفشانی آن هیاکل مقدّسه بجهت تربیت نفوس بشریه بوده حضرت مسیح می فرماید ایشان را از ثمراتشان بشناسید هیچ درخت تلخ میوه شیرین یا درخت شیرین میوه تلخ نخواهد داد ،

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش .

شخصی که خود صادق نباشد و جزائیت و غرض ذاتی هیچ قصد تربیت و ترقی

نوع انسان نداشته باشد و جانفشان سبیل الهی نگردد چگونه ملتی را از حضيض ذلت باوج عزت و سعادت رساند و نفوذ کلمه طیبه اش در قرون عدیده سبب تبدیل اخلاق و تحسین صفات و تعدیل اطوار و اتحاد امم مختلفه گردد مدعی و طالب دنیا از بلایا و تعدیات ملل متهاجمه در حال مغلوبیت کبری بکلی مقاصدش محو و نابود شود بجز موت ارادتش فوت گردد و شجره آمالش از بیخ و بن کنده شود بالعکس یکی از معجزات کلمه الله و آیات باهره مدعیان من عندالله اینست که با وجد ظلم اعداء و قتل و زجر و بلا روز بروز امرشان نافذ تر شود ذلت سبب عزت گردد اسارت و حبس حکم آزادی و نجات یابد ...

بدایع الآثار ، ج ۲ ، ص ۳۱۲ - ۳۱۳
و در شرح احوال جناب ملا علی اکبر ایادی ، معروف به حاجی آخوند حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفاء چنین میفرمایند :

... در بدایت سلوک در مراتب تسلیم و رضا مسالک فقر و فنا پیود و اقتباس انوار کرد پس بتبلیغ پرداخت چه خوش میگوید ،
ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
مبلغ چنین باید که بدایت خود را تبلیغ کند پس دیگران را ...

تذکره الوفاء ، ص ۲۱
بیتی که در آثار متعدد فوق نقل شده از ابیات مشهور عبدالرحمن جامی است که در عقد چهارم مشوی سبحة الابرار چنین میفرماید :

عین ممکن براهین خرد
چون زهستیش نباشد اثری
ذات نیافته از هستی بخش
خشک ابری که بود ز آب تهی
هرچه آنرا بود از بودنشان
لازم آید که نیاید بوجود
نقش بی خامه نقاش که دید
عین ممکن براهین خرد
چون زهستیش نباشد اثری
ذات نیافته از هستی بخش
خشک ابری که بود ز آب تهی
هرچه آنرا بود از بودنشان
لازم آید که نیاید بوجود
نقش بی خامه نقاش که دید

چون بهستی رسد از وی دیگری
چون تواند که بود هستی بخش
ناید از وی صفت آب دهی
گر بود منحصر اندر امکان
هیچ موجود درین عرصه چو بود
نغمه بی زخمه مطرب که شنید

ناید از ممکن تنها چون کار حاجت افتاد بواجب ناچار

او بخود هست و جهان هست بدو نیست دان هرچه نه پیوست بدو
 مثنوی هفت اورنگ ، ص ۴۶۹
 مقصود از میرزا مقصود که جمال قدم در لوح مندرج در صدر این مقال فقره ای از
 عریضه او را نقل فرموده اند میرزا محمود خان افشار مدیر جریده فرهنگ در اصفهان
 است . میرزا محمود خان در سالهای اولیه دهه ۱۲۹۰ ه . ق . مستقیماً و یا بواسطه
 آقا محمد مصطفی بغدادی و جناب زین المقربین با جمال قدم در ارتباط و مکاتبه
 بوده و سیل لجاجت و عناد پیوده است . او سرانجام در سنه ۱۲۹۹ ه . ق . در عکا به
 حضور جمال قدم مشرف شد و منقلب و مومن گردید و در جرگه اهل معرفت در آمد .
 میرزا محمود خان پس از مدتی که در صفحات عراق و شام بسر برد به اصفهان
 مراجعت نموده و در کار انتشار جریده فرهنگ مشارکت نمود . این جریده عبارت از
 هفته نامه ای خبری و فرهنگی بود که به صورت چاپ سنگی در اصفهان نشر می شد و
 اخبار ولایات مرکزی ایران را شامل بود . جریده فرهنگ بهمت و مدیریت میرزا
 تقی خان سرتیپ کاشانی ملقب به حکیم باشی ظلّ السلطان تاسیس گشت و بعد از
 فوت میرزا تقی خان حکیم باشی میرزا محمود خان افشار مدیر و منس یان روزنامه
 شد شماره اول این روزنامه در چهار صفحه در تاریخ دوم جمادی الاول سنه ۱۲۹۶ ه
 . ق . ۲۴/ آپریل ۱۸۷۹ میلادی منتشر گردید و هفته ای یکبار در روزهای پنجشنبه به
 مدت ده سال به طور مرتب در اصفهان طبع و انتشار یافت . شرح طبع و انتشار این
 جریده در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران ، ج ۴ ، ص ۷۳-۷۵ به تفصیل مندرج
 است .

باری میرزا محمود خان فرهنگ در سال ۱۳۱۳ ه . ق . ۱۸۹۵ م در اصفهان در سن
 هفتاد سالگی از این عالم درگذشت و در تکیه میر در اصفهان مدفون گردید .
 میرزا محمود خان را پسری بنام میرزا محمد خان فرهنگ الممالک بوده که از
 مومنین و شیفتگان امر مبارک است .
 میرزا محمود خان افشار معروف به میرزا مقصود را الواح متعدد است . مهمترین

اثر نازله جمال قدم خطاب به او لوح مشهور به " لوح مقصود " است که بتاريخ ۲۹ صفر

۱۲۹۹ ه. ق. عزّ نزول یافته و بطور مستقل در ۳۲ صفحه به سال ۱۹۲۰ م در مطبعه سعادت در قاهره به طبع رسیده است . این بوح در کتاب مجموعه ای الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (ص ۹۵ - ۱۱۱) نیز مندرج میباشد و یکی از الواح مهمّه مشهوره جمال قدم محسوب میگردد .
 در فقره منقول از کتاب بدیع کلمه " خودت " اشاره به میرزا مهدی قاضی رشتی و کلمه " انفس بعیده " راجع به نفوسی نظیر سید محمد اصفهانی است .
 در لوح میرزا علی محمد خان دکتر که فوقا نقل شد عبارت عربی " آتنا فی الدنیا... " قسمتی از آیه مبارکه شماره ۲۰۱ در سوره بقره (۲) میباشد که میفرماید :
 وَ مِنْهُمْ مَنْ رَبَّنَا اتَّيْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
 وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ
 مضمون کلام الهی آن که بعضی از مردم از درگاه الهی مسئلت می نمایند که از نعمت های دنیا و آخرت بهره مند شوند و از عذاب آتش جهنم محفوظ مانند .

ص ۲۹۶

ذره علمی که در جان من است
 وارهانش از هوا و خاک پست
 جمال قدم بیت فوق را در رساله چهار وادی (آثار ، ج ۳ ، ص ۱۴۹) نقل فرموده اند و بیت مزبور از مولوی است . ن ک به ذیل : " ای خدا ای لطف تو ... " .

ص ۲۹۷

فارسی
 بهائی

اشعار
 آثار

مآخذ
 در

حرف

ر

ص ۲۹۸ و ۲۹۹

رخ نگردانم نگردم از تو من

بهر فرمان تو دارم جان و تن
ن ک به ذیل: " اگر در آتش رفت ... " و " آن یکی عاشق ... " .

ص ۳۰۰

رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب
حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جمعی از احبّای نهاوند عزّ صدور یافته
چنین میفرماید:

ای یاران الهی جناب آقا محمد تبریزی نهایت ستایش را از شما نموده که این
یاران الهی چون شمع روشنند و چون نجوم در افق هدایت درخشنده و تابان .
جانها هدف تیر محبت است و دلها صدف در معرفت دیده ها بافق ابهی ناظر و
سینه ها از نار محبت جمال بهاء پرشعله و متوقّد در اسحار ببدیع اذکار مشغولند
و در لیل و نهار بیاد آن دلبر بیهمتا مألوف هر شامی با چشم گریان مشغول بذکر
یار مهربانند و هر صبحی با لب خندان مستبشر بفضل و موهبت یزدان . این خبر
سبب فرح بی حد و حصر شد و این گواهی باعث سرور نامتناهی گشت چون
چنین است عنقریب نهاوند خلد برین گردد و بن و بانگاه رجای علین شود . آن
دشت و صحرا و آن کوه و پیداء بنفحهء جنت ابهی مشکبار شود طوبیٰ لکم و
حسن مآب . ای یاران الهی هرچند رقیب ستمکار عنید است ولی ملجاء و پناه
رکن شدید و مجیر و دستگیر خداوند فرید مجید عاشقان عالم خاک را چقدر
تحمّل مشقت و آلام است دیگر معلوم است که مشتاقان جان پاک را چه صبر و
قرار لازم جمال ابهی روحی لاحبّائه الفداء در غزل مشهور میفرماید ، رسم ره
اینست گر وصل بها داری طلب . الحمد لله آن یاران الهی بشروط و رسم و ره قیام
نموده اند و این از فضل و انعام آن دلبر بیهمتا است . و علیکم التّحیّة و الثّناء

مصراع منقول چنانچه تصریح فرموده اند از جمال اقدس ابهی است . برای
ملاحظه ایات جمال قدم و مطالعه الواح دیگری که حاوی این ایات است به ذیل " اگر
خیال جان ... " مراجعه فرمائید .

ص ۳۰۱

رغم دل انعام آمد

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه چنین میفرماید :

ورقه هویّه علیها بهاءالله بسمی العزیز الرؤف یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی امروز اوراق سدره منتهی بنغمات و الحانی مغرد که اگر اهل عالم باقل من آن باصغاء آن فائز شوند مشاهده نمایند جمیع اشیاء مختلفه و صور متغیره و آراء متشکته بمثابه حروف یک کلمه مبارکه مجتمع و آن کلمه بمثبه لسان امام ملکوت بیان مقصود عالمیان حاضر و به کلمه مبارکه مقدسه عالیه وجّهت وجهی الیک یا فاطر السموات و الارضین و یا نار افتده المشتاقین و یا محبوب قلوب العارفين ناطق . امروز بحر بیان را امواجی دیگر و طور عرفان را ترنم دیگر زمزم بطحا را زمزمه دیگر است چه که حضرت مقصود من غیر ستر و حجاب آمد رغم دل انعام آمد طوبی از برای نفسی که بأذن مطهره از مفتریات وری و قصص اولی قصد اصغا نمود و بآن فائزگشت . انشاءالله آن ورقه و اوراق اخری از کأس این بیان که از مشرق وحی رحمن ظاهر شده بیاشامند و اماء ارض را بشطر عنایت الهی راه نمایند . اشکری ربک المسجون المظلوم انه فی بجموحه الأحران ذکرک بما اهتزت به الجبال و نادى المناد الملك للغنی المتعال البهآء المشرق من افق ارادتی علیک و علی ابیک و امک و اختک و علی اللائی اقبلن و آمن بالفرد بالخیر .

عبارت " رغم دل انعام آمده " از لوح مبارک " از باغ الهی " است که در آن جمال قدم چنین میفرماید :

از باغ الهی با سدره ناری آن تازه غلام آمد ... محتجبان را مرگی ، منجمدان را دردی شاهنشاه ایام آمد . کنز تمام آمد ، آن غیب به نام آمد رغم دل انعام آمد ... و نیز ن ک به ذیل " محتجبان را مرگی ... "

ص ۳۰۲

رفتی و شکست محفل ما
هم محفل ما و هم دل ما
حضرت ولی امرالله در توفیق مبارک مورخ ۳ شهر الکلمات ۸۹ بدیع (۱۵ تموز ۱۹۳۲ م) که به شرح محامد و نعوت حضرت ورقه مبارکه علیا اختصاص یافته در باره آن ورقه بهیه نورا و خانم اهل بهاء چنین میفرماید :

... پس از صعود حضرت عبدالبهاء بملکوت ابهی آن شمع ملاء اعلی این مور

ضعیف را در آغوش محبت خود بگرفت و بمهر و شفقتی بی مثل بر آنچه لازمهٔ عبودیت است تشویق و ترغیب و دلالت فرمود . عنصر وجود این عبد ناتوان بمهرش مخمّر و بروحات انشس ممتزج و از روح جاویدش مستمد . تعطفات و تلافئاتش طرفهٔ العینی از یاد نرود و بمرور شهر و اعوام اثراتش در این قلب پذیرد

حزین

نقصان

ای
 رفیق و شکست محفل ما
 خانم
 هم محفل ما و هم دل ما
 بهاء
 قلم و لسانم از عهدهٔ شکر عاجز است و از وصف سجایای حمیده ات قاصر .
 رشی از محبت بیکرانت را تقدیر توانم و از عهدهٔ تعریف و توصیف ادنی
 حادثه ای از حوادث حیات گرانبهایت بر نیام
 توقیعات مبارکه ، ج ۲ ، ص ۲۰۹-۲۱۰
 و در تاریخ نبیل زرنندی چنین مذکور است :
 ... اشخاص دیگری نیز در آن سه شب که حضرت اعلی در منزل حاجی تشریف داشتند بحضور مبارک مشرف شدند هیکل مبارک از حاجی میرزا جانی راضی بودند عنایات بسیار از لسان اطهر نسبت به مشارالیه جاری شد حاجی حتی نسبت به مامورین هم محبت فراوان اظهار کرد همه از او راضی بودند صبح روز دوم بعد از نوروز حاجی میرزا جانی حضرت اعلی را بمامورین سپرد و با نهایت غم و اندوه مولای محبوب خود را وداع کرد حضرت اعلی با مامورین بجانب قم توجه فرمودند حزن و اندوه میزبان بی پایان بود و لسان حالش میگفت ،

ص ۳۰۳

رفیق و غمت بماند در دل
 چون آتش کاروان بمنزل
 رفیق و شکست محفل ما
 هم محفل ما و هم دل ما
 مطالع الانوار ، ص ۱۹۴
 بیت " رفیق و شکست محفل ما ... " از نظامی گنجوی است و در ذیل عنوان " مقطعات و ابیات پراکنده " در دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی ، ص ۳۴۶ مندرج میباشد .

حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس ابن یوسف معروف به نظامی یکی از ارکان مسلم شعر و ادب فارسی محسوب میشود . او در حدود سال ۵۳۰ ه . ق . ۱۱۳۵ م در

گنجیه متولد شد و در حدود سال ۵۶۱۴ ه. ق. / ۱۲۱۷ م در همان شهر چشم از جهان
برست

نظامی گنجوی عالمی متبحر ، فاضلی کامل و شاعری بسیار توانا است . قدرت
نظامی در داستان سرائی کم نظیر و ظرافت فکر و وسعت تخیل و لطافت ذوق او که با
دانشی عمیق در علوم مختلفه مذهبی ، تاریخی و فلسفی عجین گشته نظامی را بعنوان
یکی از سلاطین مسلم شعر فارسی معتبر و مشهر ساخته است .
نظامی را آثار متعددی است که در ادب فارسی در غایت اهمیت و اشتهارند .
از جمله آثار مهم او پنج منظومه مشهور به پنج گنج و یا خمسه نظامی است که عبارت
از مخزن الاسرار ، خسرو و شیرین ، ، لیلی و مجنون ، هفت پیکر و اسکندر نامه
میباشد

این آثار که از شاهکارهای بزرگ شعر فارسی محسوب میشوند در طی قرون
متمادی محل توجه اهل شعر و ادب بوده اند . نظامی را غیر از پنج گنج دیوان قصاید
و غزلیاتی است که از جمله به سعی استاد سعید نفیسی منتشر گردیده است .
برای ملاحظه شرح احوال و آثار نظامی به تاریخ ادبیات ، ج ۲ ، ص ۷۹۸- ۸۲۴ و
مقدمه کتاب گنجینه گنجوی اثر وحید دستگردی و مقدمه دیوان قصاید و غزلیات
نظامی گنجوی مراجعه فرمائید . کتاب شناسی نظامی گنجوی نیز که حاوی صورت آثار
و مطالعات مربوط به نظامی می باشد بوسیله آقای ابوالقاسم رادفر در ۶۱۹ صفحه

ص ۳۰۴

تالیف شده و در سال ۱۳۷۱ ه . ش . بوسیله موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در
تهران انتشار یافته است

بیت نظامی گنجوی یاد آور بیت کاظم آرتیمانی است که گفت :
بیت الحزن است محفل ما از محفل ما بتر دل ما

حدیقه الشعراء ، ج ۲ ، ص ۱۴۴۶
علی الظاهر عاشق اصفهانی به اقتضای بیت نظامی رفته و در غزلی چنین سروده
است :

رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما
گر عقده گشا کرشمه تست فریاد زکار مشکل ما
جان دادن بر مراد بینی گر در نگری بسمل ما

تیغی هست و تغافل هست تا چیست خیال قاتل ما
 کو از تو نگار خوش تغافل یک عشوه که خوش کند دل ما
 بر خرمن آسمان پرداخت آن برق که سوخت حاصل ما
 ترکی بزمین نشست و پر شد پیمانه صید غافل ما
 زین راه که منتها ندارد آمد دو جهان دو منزل ما
 خشت خم و باده و سبوی از بهر چه هشته ای گل ما
 زین دشمن جانستان بی مهر عاشق که خورد غم دل ما
 دیوان عاشق ، ص ۴۳

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت " رفتی و غمت ... " به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید .

ص ۳۰۵

رفتی و غمت بماند در دل
 چون آتش کاروان به منزل
 بیت فوق در تاریخ نبیل زرنندی مذکور شده و شرح مندرج در تاریخ نبیل در ذیل :
 " رفتی و شکست محفل ما ... " مندرج گردیده است .
 گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست .

ص ۳۰۶

رنگ تزویر پیش ما تبود
 شیر سرخیم و افعی سیم
 ن ک به ذیل : " گرچه ما بندگان ... " .

ص ۳۰۷

روا باشد انا الحق از درختی
 چرا نبود روا از نیک بختی
 حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :
 هو الله ای نفس مبارک در شبستر وقتی اهل عرفان در بستر امن و امان آرمیدند
 شیخ شبستری شعری گفته که فی الحقیقه بالهام الهی بوده و آن اینست ،
 روا باشد اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

باری تو حال در آن کشوری و صاحب سمع و بصر و بنار محبت الله افروختی و
جبارتا سوختی شعله ای بزن تا نائره عشق بعنان آسمان رسد و نفعه ای بدم که
روح حیات بطالبان بخشد . و علیک البهاء الابهی . ۲۸ ذی حجه ۱۳۳۸ حيفا
عبدالبهاء
عباس

مکاتیب ، ج ۶ ، ص ۱۰۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب طیب در قزوین چنین میفرماید :
هو الابهی ای مشتعل بنار موقده در سدره سینا و شجره تخرج من طور سیناء
تنت بالدهن و صبغ للاکلین حضرت کلیم شعله نورانی هدایت رحمانی را از
شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه و لا غربیه مشاهده نمود و ندای الهی را از آن
نار مشتعله استماع فرمود و این حکایت را کل در کتاب مبین قرآن عظیم بتصریح من
دون تلویح قرائت و تلاوت مینماید و بهیچوجه تعجب و استغراب نمینماید
ولی از ندای الهی که در سدره ربانی و حقیقت مقدسه انسانی بلند شده کل
تعجب و استغراب مینماید . با وجود آن که آن ندا مخاطب حضرت موسی بود و
این ندا متوجه جمیع من فی الایجاد من ملاء الانشاء و دال بر هدایت کبری و
محرک اجسام میته بالنفخة الاخری مراجعت بمعامی و حقائق و مبانی و دقائق آن
ندا در کتاب مقدس شود و قدری نیز در اسرار منتشره و حقائق مقدسه و سوانح
ملکوتیه و لوائح جبروتیه و آثار رحمانیه و براهین زحدانیه و فیوضات صمدانیه
و تجلیات ربانیه تفکر گردد مشهود و واضح شود که چه قسم است ، چه فائده که
انصافی در میان نیست و حقیقتی آشکار نه غبار اوهام است که آفاق عقول را
احاطه نموده است و غمام گمان است که سماء ادراکات را فرا گرفته است چه

ص ۳۰۸

خوب ، میگوید ،

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

بیت مزبور در نسخه دیگری از کتاب مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز که در
طهران به سال ۱۳۷۱ ه. ش. نشر شده . (طبع زوار ، تصحیح و تعلیقات از محمد رضا
برزگر خالقی و عفت کرباسی) ، تحت بیت شماره ۴۴۴ چنین مذکور شده است :
روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

در شرح این بیت در کتاب فوق چنین آمده است :

اشارات است به ردّ جماعتی که به قتل شیخ " حسین منصور حلاج " فتوا دادند که به قول انا الحقّ کافر شده است و کشتنی است . شعر :

چون قلم در دست غداری بود لاجرم منصور بر داری بود
 چونکه حکم اندر کف زندان بود لاجرم ذوالنون در زندان بود
 یوسفان از مکر اخوان در چه اند کز حسد یوسف به گرگان میدهند
 یعنی "انی انا الله" از درختی جایز میدارند و منکر نمی دانند ، چرا انا الحقّ از نیک بختی که " منصور " است روا نمی دارند ؟ با وجود آنکه نشأة انسانی به این معنی سزاوار تر است ، زیرا که انسان به جامعیت صفات کمال ، اکمل جمیع موجودات است ، خصوصا از نشأة نباتی : و ندای شجره به " انی انالله " نصّ قرآنی است . چون درخت با وجود عدم صفات کمال ، مظهر تجلّی حقّ می تواند بود ، انسان بطریق اولی که باشد .

چون کسی که از شکوک و شبهات وهم و خیال عبور نمود و به مرتبه یقین علمی یا عیانی رسید ، می داند (ب ۲۰۶) که هستی مطلق حقّ است و غیر حقّ عدم است ...

مفاتیح الاعجاز، طبع زوار، ۱۳۷۱، ص ۳۱۶-۳۱۷

ص ۳۰۹

مطلب قابل توجه آن که در گلشن راز شیخ محمود شبستری که در کتاب مجموعه آثار شیخ محمود شبستری (ط : طهوری ، ۱۳۶۵) به طبع رسیده بیت فوق موجود نیست . صمد موحد در توضیحاتی که بر گلشن راز نوشته اند در ذیل بیت شماره ۴۴۲ چنین مرقوم داشته اند :

در شرح گلشن راز لاهیجی و نسخه های چاپی بعد از این بیت اضافه دارد :
 روا باشد انا الحقّ از درختی چرا نبود روا از نیک بختی
 این بیت در خسرونامه عطار بصورت زیر آمده است :
 روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

آقای دکتر شفیعی کدکنی یکی از دلایل عدم صحّت انتساب این منظومه را به عطار وجود همین بیت میدانند و می نویسند : " چگونه می تواند این منظومه اثر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم باشد ، حال آنکه شعرهای معروف شیخ محمود شبستری در آن تضمین شده است و در توحید آغاز کتاب ، سراینده ، بیت بسیار

معروف روا باشد انا الله از درختی ... گلشن راز را تضمین کرده است " .
 (مختار نامه عطار ، به کوشش دکتر شفیعی کدکنی ، ص پنجاه و یک) . ولی نکته قابل
 توجه این است که بیت مذکور در هیچ یک از نسخه های خطی کهن گلشن راز وجود
 ندارد ، بنا براین اگر از عطار نباشد مسلماً از شبستری نیز نیست و باید به دنبال
 سراینده آن گشت .
 مجموعه آثار شیخ محمود شبستری ، ص ۱۳۵
 شیخ سعید الدین محمود شبستری از عرفای بنام ایران است مه در حدود سال
 ۶۸۵ ه . ق . / ۱۲۸۶ م متولد شد و به سال ۷۲۰ ه . ق . / ۱۳۲۰ م از این عالم درگذشت .
 شیخ محمود به بسیاری از بلاد اسلامی سفر کرده و در رسالات متعددی در مسائل
 دینی و عرفانی از خود به یادگار گذاشته است . مثنوی گلشن راز یکی از مهمتری و
 اساسی ترین متون موجود در شرح اصول و مبادی عرفان اسلامی است . شیخ
 محمود این مثنوی را در سال ۷۱۷ ه . ق . / ۱۳۱۷ م در بیش از هزار بیت در جواب
 سئوالات امیر حسینی هروی به نظم آورده و این اثر نفیس همواره محل توجه اهل
 عرفان بوده است . بر گلشن راز شروح و تفاسیر متعدد نوشته اند . شرح گلشن راز

ص ۳۱۰

شیخ شمس الدین لاهیجی از جمله مهمترین شروح گلشن راز محسوب میشود . برای
 ملاحظه شرح احوال و افکار شیخ محمود شبستری به مقدمه ای که آقای دکتر صمد
 موحد برای مجموعه آثار شیخ محمود شبستری (ط : طهوری ، ۱۳۶۵ ه . ش .) نوشته اند
 مراجعه فرمائید .
 شرح احوال شیخ محمود شبستری و مآخذ آن در کتاب تاریخ ادبیات ، ج ۳ ،
 ص ۷۶۳ - ۷۷۱ نیز عرضه شده است .
 اما آیه " و شجرة تخرج من طور سینا ... " که در لوح جناب طبیب نقل شده آیه
 شماره ۲۰ در سوره مومنون (۲۳) است ، به این مضمون که درختی از طور سینا
 میروید که روغن زیتون از آن بدست می آید و محصولش را مردم تناول می کنند .

ص ۳۱۱

روح	دل	کو	مست	جام	قدسی	است
خود	می	و	خود	ساغر	و	خود
ساقی	است					
حضرت	عبدالبهاء	در	شرح	حدیث	کنت	کنز
						چنین
						میفرمایند :

... شمس فلک توحید و بدر سماء تفرید حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم در عروج معارج احدیه از مزمار ندای جانفزای معشوق حقیقت و غیب هویت تغنی " قف یا محمد انت الحیب و انت المحبوب " استماع نمود و در گلزار ملک و ملکوت و گلستان حقیقت و لاهوت بدین نغمه الهی تغنی فرمود که " لی مع الله حالات هو انا و انا هو الا هو و انا انا " و در این مقام ستارهء هستی و وجود مقید در مغرب نیستی و فنا متواری گردد و آفتاب هستی مطلق از فجر احدیت بی نقاب سر برآرد و طلوع فرماید و اتحاد ساقی و شراب و شارب آشکار گردد

فنعم ما قال ،
روح دل کو مست جام قدسی است خود می و خود ساغر و خود ساقی است ...
مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۲۱

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست اما مضمون آن در آثار شعرای مختلف میتوان ملاحظه نمود . مثلا خاور شیرازی چنین میگوید :

نخار از اوست در سرها نشاط از اوست در دها
هم از مینا هم او ساغر هم او ساقی هم او صهباء
مجمع الفصحاء، ج ۴ ، ص ۲۸۵ و

عراقی در لمعات خود چنین آورده است :
معشوق و عشق و عاشق هر سه یکی است اینجا
چون وصل درنگنجد هجران چه کار دارد ؟
و نیز

صیاد همو ، صید همو ، دانه همو
ساقی و حریف و می و پیانه همو
کلیات عراقی ، ص ۳۳۱-۳۵۱

ص ۳۱۲

و در رباعی ابو سعید مهنه (فضل الله ابن ابوالخیر " است که میفرماید :
گفتم که کرائی تو بدین زیبائی
هم عشقم و هم عاشق و هم معشوق
گفتا خود را که من خودم یگائی
هم آینه هم جمال و هم بینائی
ریاض العارفین ، ص ۳۶-۳۷

و نیز از اشعار عزالدین محمود کاشانی است که میگوید :
تا توئی در میانه خالی نیست
چهره ی وحدت از نقاب شکی

گر حجاب خودی براندازی عشق و معشوق و عاشق است یکی

نفحات الانس ، ص ۴۸۲

در تفسیر کنت کنز که فقره ای از آن نقل شد عبارت " قف یا محمد انت الحیب ... " از احادیث اسلامی است و سید کاظم رشتی آن را در شرح القصیده ، ص ۲۶۷ آورده است .

در همین تفسیر فقره " لی مع الله ... " نیز از احادیث اسلامی است که جمال قدم آن را در ایقان شریف نقل فرموده اند . برای ملاحظه مطالب مربوط به این حیث به کتاب قاموس ایقان ، ج ۴ ، ص ۱۸۰۲ - ۱۸۰۳ مراجعه فرمائید .

ص ۳۱۳

روز روشن گردد آن شب چون صباح
من ندانم گفت باز آن اصطلاح
ن ک به ذیل : " آن خطابات که ... " .

ص ۳۱۴

روز روشن هر که جوید او چراغ
عین جستن کوریش دارد بلاغ
حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ حسن در نهاوند به بیت فوق استشهد فرموده اند و لوح مذکور در ذیل : " حق عیان چون ... " مندرج گردیده است . بیت مزبور از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :
تو بگوئی آفتابا گو گواه
روز روشن هر که او جوید چراغ
ور نمی بینی گانی برده ای
که صباح است و تو اندر پرده ای
کوری خود را مکن زین گفت فاش
عین جستن کوری اش دارد بلاغ
در میان روز گفتن روز گو
خویش رسوا کردن است ای روز جو
مثنوی ، دفتر سوم ، ۲۷۲۰-۲۷۲۴

ص ۳۱۵

روزی بر خاک عجز میگویم
هر سحرگه که باد می آید

در لوحی از جمال قدم که از لسان خادم الله عزّ صدور یافته چنین مسطور است :
 انّ الخادم يجب ان يزین رأس كُتّابه بما انزله الرحمن في الفرقان فعله سجية
 المقربين و منتهى مقام العارفين و وطن المخلصين و منه توضع عرف الانقطاع
 في الابداع قال و قوله الحقّ قل الله ثمّ ذرهم في خوضهم يلعبون ... این کلمه
 علیا عالم نزدش معدوم و ماسوی الله عندش محدود جلّ سلطاننا و عظم مالکنا
 بخشید آنچه را که عالم به یک تجلی آن معادله ننماید آیا شکر این فضل از که
 برآید و از که ظاهر شود قابلیت کو ، اشتقاق کو، اوهام سبب فقدان شده قدرت
 امت مرحومه به ضعف تبدیل گشته و قیامش به قعود و نطقش به صمت اما این
 ضعف را سبب چه و این عجز را علتّ چه ، از قبل موحدین این فرد را عرض
 مینمایم ،

روی بر خاک عجز میگویم هر سحرگه که باد مییاید
 ای که هرگز فرامشت نکم هیچت از بنده یاد می آید
 لاوالله ما فراموشکاریم و او بینا و دانا و لازال یدش نجات بخشید و کرمش عطا
 نمود و قدرتش حفظ فرمود ...
 مصرع " ای که هرگز فرامشت نکم ... " در صدر لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به
 جناب فاضلشیرازی نیز نقل شده و لوح مزبور در ذیل : " دستس از دور... " مندرج است .
 ابیات منقول در لوح جمال اقدس ابهی از سعدی و در باب دوم کُتاب گلستان است
 که میفرماید :

حکایت عبدالقادر گیلانی (را) رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ ، در حرم کعبه دیدند روی بر
 حصبا نهاده همی گفت : ای خداوند بخشای ! وگر هرآینه مستوجب عقوبتم در
 قیامتم نابینا برانگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم .
 روی برخاک عجز ، می گویم هر سحرگه که باد می آید :
 ای که هرگز فرامشت نکم هیچت از بنده یاد می آید ؟
 گلستان ، ص ۸۷

ص ۳۱۶

در توضیحات استاد یوسفی در باره این قصّه از جمله چنین آمده است که
 عبدالقادر گیلانی ، عارف مشهور (۴۷۱ - ۵۶۱ هـ . ق .) ، پیشوای سلسله قادریه بوده
 است . حرم کعبه در قصّه فوق به معنی گرداگرد کعبه و لغت حصبا به معنی سنگریزه

است . (گلستان ، ص ۳۲۲) .
 آیه مبارکه " قل الله ... " که در لوح مبارک نقل شده قسمتی از آیه شماره ۹۱ در
 سوره انعام (۶) است . مضمون کلام الهی آن که بگو خداوند است که رسول و کتاب
 الهی را می فرستد و پس از اتمام حجت خالق را رهاکن تا با بازیچه های خود مشغول
 باشند .

ص ۳۱۷

ریگ هامون و درشتیهای آن
 پای ما را پرنیان آید همی
 حضرت عبدالبهاج در لوح جناب آقا میرزا عبدالحسین ابن سمندر چنین میفرمایند :
 هو الله ای آواره بادیه محبت الله نامه شما رسید ستایش یاران الهی نموده
 بودید که در هر شهری بنهایت محبت احتفال بقدم شما نمودند و در نهایت
 مهربانی پذیرائی کردند آنچه مجری داشتند جمیع در حق عبدالبهاء بود و بمن
 راجع و عبدالبهاء را وجود و شهودی نه در آستان مقدس جمال اهی فانی و نابود
 است لهذا آنچه یاران مجری داشتند فی الحقیقه راجع بعثه مقدسه است
 فی الحقیقه در این سفر تحمل زحمت نمودی ولی این زحمت رحمت است ،
 ریگ هامون و درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی
 انسان کامل مهد راحت نجوید و بالین پرند نخواهد و بستر آسایش
 نجوید زیرا آرایش عالم آفرینش بفضائل عالم انسانی است و این خصائل جز
 بتحمل زحمت و مشقات و خوض در بحور بلایا و مصائب حصول نپذیرد ایام
 بگذرد راحت و آسایش را نتیجه ای نه ولی تحمل مصائب و آزمایش شجره ای
 پرورش دهد که ثمر ابدی بخشد و نتایج سرمدی بیار آرد طوبی لک ثم طوبی
 لک من هذا الفضل العظیم و الفوز المبین جمیع یاران را که در نامه نام بردی از
 قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ دار نظر بحکمت اسماء ذکر نشده است . و علیک
 البهاء . الابهی ع ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا طرازالله سمندری چنین میفرمایند :
 ای نهال بیهمال بوستان الهی حضرت ابوی با کمال شوق و شادمانی طی
 مسافت نمود و قطع جبال و تلال و دریا و دره و صحرای پر مشقت فرمود فنعم
 ،
 ماقال

ریگ هامون و درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی ...
محاضرات ، ج ۱ ، ص ۲۸۴ - ۲۸۵
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید :

ص ۳۱۸

مشهد هوالله
اجزای محفل روحانی عبدالبهاء علیهم بهاءالله الابهی
ای یاران با وفای عبدالبهاء در نهایت شوق و انجذاب به عون و عمایت جمال
بی مثال روحی لعنته تربته الفدا سفر باقلیم اروپا شد با وجود ضعف و ناتوانی
طوفان دریا و طولانی صحرا و بعد مسافت راحت اندر راحت بود ،
ریگ هامون درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی
الحمد لله از تائید اسم اعظم در آن صفحات ریات آیات بلند شد و ولوله
عظیمی افتاد و آیه مبارکه و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملاء الاعلی
و قبیل من الملائکة المقرین تحقق یافت . جمعی در ظلّ شجره مبارکه درآمدند
تخی پاک افشانده شد و البتّه برشحات ابر عنایت و حرارت شمس حقیقت و
هبوب نسیم جنّت ابهی انبات خواهد گشت و هذا حتما مقضیاً چون مشغولیت
شب و روز بود و از صبح تا نیم شب هجوم عموم ابداً فرصت تحریر یک کلمه
نبود لهذا قصور در ارسال رسائل گشت اما در جمیع اوقات دل و جان تضرّع به
درگاه جانان مینمود و یاران را عون و صون و حمایت طلب میگشت زبان به تبلیغ مشغول
بود ولی دل و جان به یاد یاران مألوف ، باری یقین است که محفل
روحانی به نشر نفعات و مخایره با سائر جهات در جمیع اوقات مداوم و این
فرصت را از دست نداده اند . الیوم ریات تقدیس در شرق و غرب موج میزند و
ندای یا بهاءالابهی در جمیع اقالیم حتّی در جزائر هونولولو بلند است باید
یاران مسرور و شادمان باشند و از این بشارت به وجد و طرب آیند ملاحظه کنید که
در این انقلاب ایران هزاران نفوس در خون غلطیدند ، هزاران سروران بی سر و
سامان شدند کوررها خانمان ویران گردید با وجود این نه ثمری ته اثری نه جزائی
نه ثوابی نه قدری نه قیمتی نسیاً منسیاً گشته و خواهند شد ولی چون خون یک
نفس مقدّس ریخته گردد ولوله در آفاق افتد الحمد لله احبّاً در این انقلاب مداخله
نمودند و سبب خرابی و ویرانی ایران نشدند طوائف سائره بالاخص علماء

رسوم شوری افندند و نعره بلند نمودند و فتوا دادند و به جهاد برخاسته اند تا ایران را ویران نمودند از بدایت انقلاب بکرات و مرّات مرقوم گردید و به دو طرف نصیحت شد که تا دولت و ملّت مانند شهد و شیر به یکدیگر آمیخته نگردد فلاح و نجات محال است ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول

ص ۳۱۹

متجاوره شود پس احبّای الهی باید بکوشند تا در میان دولت و ملّت التیام حاصل گردد و اگر عاجز مانند کماره گیرند زهار زهار از اینکه در خون یک ایرانی داخل شوند باری آنچه نصیحت شد پذیرفته نگشت و دولت و ملّت دست به یکدیگر داده در خرابی کوشیدند و بهم در آویختند تا ایران چنین ویران شد . احبّای الهی باید شکر کنند که در امور مداخله نمودند و سبب ویرانی نگشتند حال باید شب و روز به عزمی ثابت و قوّتی روحانی و تائیدی آسمانی و نفسی روحانی و همّتی ملکوتی به تربیت و هدایت خلق پردازند تا جنود آسمانی تائید نمایند و جیوش ملکوت ابهی نصرت کند جمیع احبّا را با کمال اشتیاق از قبل عبدالبهاء تحیّت ابدع ابهی ابلاغ دارید و هر سه ماه لائحه ای از محفل روحانی ارسال فرمائید تا سبب روح و ریحان گردد . و علیکم البهاء و علیکم الثناء و علیکم الطاف من ربّ الآخرة و الاولى . ع ع بیت مذکور در الواح فوق از رودکی است و آیات قصیده ای که شامل بیت مزبور میباشد در آثار دیگر حضرت عبدالبهاء نیز نقل شده است . برای ملاحظه آثار مبارکه و مأخذ شعر به ذیل " بوی جوی مولیان ... " مراجعه فرمائید . شرح احوال عائله بزرگ سمندری که در لوح صادره به اعزاز دو عضو برجسته آن خاندان جلیل در فوق نقل گردید در کتاب تاریخ سمندر به طبع رسیده است . شرح احوال ایادی امرالله جناب طراز الله سمندری در کتاب موسسه ایادی ، ص ۵۱۸ - ۵۲۶ مندرج است . مجله پیام بهائی نیز شماره ۱۸۳ خود را که به تاریخ فوریه ۱۹۹۵ م مورخ میباشد به شرح احوال و فضائل و مساعی جناب طراز الله سمندری اختصاص داده است .

مجلد نهم کتاب خوشه هائی از خرمن ادب و هنر نیز حاوی مقالات عدیده در باره خاندان سمندری است .

فارسی	اشعار	مآخذ
بهائی	آثار	در

حرف :

ز

مدد	میجوید	جذاب	اقدسش	آستان	ز
جاودان	رضایش	برضوان	فائز	شود	تا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا عزیزالله جذّاب که در حوالی جمادی الاول سنه ۱۳۲۱ هـ . ق. / اگست ۱۹۰۳ م عرّ صدور یافته چنین میفرمایند :

ای یار با وفای من تحریر اخیر با نظم جلیل و شعر ملیح شما رسید چقدر فصیح و بلیغ است و مضمون چقدر عالی و کافی است بخصوص این بیت ، ز آستان اقدسش جذّاب میجوید مدد - تا شود فائز برضوان رضایش جاودان . ای جذّاب قلب ، چون این اشعار صرف نعوت جمال مبارک است عبدالبهاء را باین اشعار آبدار جذب نمودی حقاً که جذّابی . امیدوارم که در محامد و نعوت جمال ابهئ چنان نطقی بگشائی که مغناطیس وجود و قوه جاذبه در غیب و شهود گردی . و علیک التحیّة والثناء .

چنانچه تصریح شده بیت منقول از آقا میرزا عزیزالله جذّاب خراسانی است و شرح حال و خدمات ایشان مفصلاً در کتاب مصابیح هدایت ، ج ۷ ، ص ۴۴۸ - ۵۰۲ طبع رسیده است .

شد	شاد	کس	بس	شاد	گشتی	آنچه	ز
شد	باد	همچون	و	جست	وی	از	آخر

ن ک به ذیل : " هرچه از وی ... " .

است	محشر	صد	وی	ز	آنی	هر	آنکه	ز
-----	------	----	----	---	-----	----	------	---

و اندر آن نشر قیامی اکبر است
ن ک به ذیل: "گر بگویم شرح ..."

ص ۳۲۶

زاغ ار خود بلبل شود
حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرماید:
هو الابهی ای احبای رحمن یوم یوم عظیم است و قرن قرن سلطان جلیل و
عصر عصر خداوند عزیز . جناب ملا کاظم حاضر و صحبت میدارد و من هم
اصفا مینمایم و هم مینگارم از جمله صحبت ایشان این مصراع است ، زاغ ار خورد
بلبل شود . من نیز میگویم اگر مقصد از آن باده نحر طهور مزاجها کافور است که
در زجاجه نور یوم ظهور جلوه نمود خار ار خورد سنبل شود . ذره ار خورد
خورشید رخشان شود قطره ار خورد دریای عمان شود ، پشه ار خورد عقاب اوج
آسمان گردد ، خاک ار خورد گل و ریحان شود ، سنگ ار خورد سنبل و ضمیران
گردد ، جبان ار خورد مرد میدان شود ، غافل ار خورد سرور رندان گردد ، مطلع
شیطان ار خورد مظهر رحمان شود حجر و مدر ار خورد لعل بدخشان گردد ،
خزف و شبخ ار خورد لؤلؤ رخشان شود ، چه که آن صهبای رحمانی فیض قدیم و
تجلی بدیع و روح جدید حضرت حیّ قدیر است که ظاهر در این کور عظیم است
زیرا آن ساغر بدور آمده و آن صراحی در دست ساقی آمده و آن پپاله سرشار شده
و آن میکده باز گشته و آن خمخانه بجوش آمده و آن می پرستان بخروش آمده
هنیئا للشربین مریئا للذائقین طوبیٰ لهم من هذه الکأس الطاخة بصهباء
فیوضات الله . ای احبای الهی محمود مباحید مبهوت مباحید بکوشید تا به مقام
محمود واصل گردید و آن انجذاب به نفحات الله و اشتعال به نار محبت الله و
قیام بر خدمت امرالله است طوبیٰ للفائزین . ع ع
عبارت "زاغ ار خورد بلبل شود" قسمتی از مصرع دوم در بیت هشتم قصیده "قا آنی
شیرازی است که در ستایش محمد شاه قاجار در شصت و دو بیت سروده شده است .
هشت بیت اول این قصیده غرّا که حاوی عبارت مزبور میباشد بشرح ذیل است:
ساقی بده رطل گران زان می که دهقان پرورد
انده برد غم بشکرد شادی دهد جان پرورد

در	خم	دل	پیر	مغان	در	جام	مهر	زرفشان
در	دست	ساقی	قوت	جان	رخسار	جانان	پرورد	
در	جان	جهد	زان	پیشتر	کاندر	گلو	یابد	خبر
نا	رفته	از	لب	در	جگر	کز	رخ	گلستان
چون	برفروزد	مشعله	یکسر	بسوزد	مشغله			
دیو	ار	شود	زو	حامله	حزری	بزه‌دان	پرورد	
بر	دل	گشاید	بوستان	بر	رخ	نماید	ارغوان	
در	مغز	کارد	ضمیران	در	روح	ریحان	پرورد	
شادی	دهد	غمناک	را	کسری	کند	ضحاک	را	
پیماده	سازد	خاک	را	وز	خاک	انسان	پرورد	
از	سنگ	سازد	توتیا	وز	خاک	آرد	کیمیا	
از	درد	انگیزد	صفا	وز	درد	درمان	پرورد	
بر	گل	فشانی	گل	شود	بر	خس	چکد	سنبل
زاغ	ار	خورد	بلبل	شود	صد	گونه	الحان	پرورد
	دیوان	قآنی		ص	۱۴۸	-	۱۴۹	

نکته قابل توجه آن که ابیات اول و دوم در قصیده فوق مأخوذ از مطلع یکی از غزلیات حاجی میرزا آقاسی ابروانی متخلص به نغری است . بعضی از شعرای دوره قاجاریه نظیر میرزا محمد علی تقی سپهر کاشانی ، میرزا عباس فروغی بسطامی و حکیم قآنی شیرازی در اقتضای بیت حاجی میرزا آقاسی غزل یا قصیده ای سروده اند که چند بیت از قصیده قآنی فوقا نقل شد .

زبان	در	دهان	ای	خردمند	چیست
کلید	در	گنج	صاحب	هنر	
حضرت عبدالبهاء	در	لوح	ادوارد	براون	انگلیسی
...	حضرت علی	علیه السلام	میفرماید	الانسان	مطوی
				فی	طی
				لسانه	.
زبان	در	دهان	ای	خردمند	چیست
البنه آهنگ الهی	و	گلبنگ	معانی	از	سایر اصوات
				ممتاز	است
				و	اهل حقیقت
				را	

گوش به نغمه و آواز ... مائده آسمانی ، ج ۹ ، ص ۱۰۷
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی اکبر در لندن چنین میفرمایند :
 ... شما حقیقت یحیی را از کلمات او بفهمید بقول شیخ سعدی ،
 زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر ...
 چنانچه تصریح فرموده اند بیت مزبور از سعدی است و در دیباچه کتاب گلستان
 چنین آمده است :
 زبان در دهان ، ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر
 چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروش است یا پيله ور
 گلستان ، ص ۵۳
 کلام حضرت علی که در لوح ادوارد براون نقل شده در نهج البلاغه این طور آمده
 است : " المرء محبوباً تحت لسانه " . (نهج البلاغه ، ص ۴۹۷)

ص ۳۲۹

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمد علی خان بهائی در طهران چنین میفرمایند :
 هو الله ای یار قدیم و مهربان دیرین من نامه هائی که به جناب آقا سید
 اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید ولی به جان عزیزت قسم که این جسم علیل
 به نهایت نحیف است و اطبای ماهر در پاریس نهایت نخذیر از تحریر و تقریر
 نمودند که از شدت مشاغل فکریه و نگارش مستمر و خطابه های مفصل قوای
 جسمانی به کلی تحلیل رفته عروق و اعصاب ه درجه ای خسته و ناتوان شده که
 تحمل استماع یم کلمه نمانده تا چه رسد به تحریر و تقریر ، با وجود این الآن با
 هیجان اعصاب از شدت محبت بتو این نامه مینگارم ولی مسائل را فرداً فرداً
 جواب ممکن نه همین قدر به عبارت قطعی و حتمی میگویم جای در دل و جان
 داری همواره به یاد تو هستم و ترا موهبتی بی مثال طلبم و آن این است که محبت
 بهاءالله چنان عروق و اعصاب را به حرکت آرد که با خون امتزاج یابد ، ز بس
 بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من . و علیک البهاء الابهی . عبدالبهاء عباس
 مصرعی که نقل فرموده اند مصرع اول این بیت است :
 ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من
 تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست ملاً محسن فیض کاشانی در کلمات مکنونه
خود چنین مینویسد :

اهل معرفت گویند مراد بفاء عبد در حقّ نه فناء ذات اوست بلکه فناء جهت
بشریّت اوست در جهت ربوبیّت حقّ چه هر بنده را جهتی از حضرت الهیّه هست
" و لكلّ وجهة هو مولیها " و این فنا حاصل نمی شود مگر بتوجه تام بجناب حقّ
مطلق تا جهت حقیقت غالب شود و جهت خلقیّت مقهور گردد .
كالقطعة من الفحم المجاورة للنار فانها بسبب المجاورة و الاستعداد لقبول
النارية تشتعل قليلا قليلا الى ان تصير نارا فيحصل منها ما يحصل من النار
من الاحراق و الانضاج و الاضاءة و غيرها و قبل الاشتعال كانت مظلمة باردة كدرة
زبس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من
تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته
و ذلك التوجه لا يمكن الا بالحبّة الذاتية فی العبد ، و ظهورها لا يكون الا
بالاجتناب عما يضادها و يناقضها و هو التقوی مما عداها فالحبّة هی المركب ،
والزاد هو التقوی و هذا الفنا موجب لان يتعين العبد يتعينات حقانية ، و صفات
ربّانية و هو البقاء بالحق فلا يرتفع التعین ... کامات مکنونه ، ص ۱۱۲
شرح احوال جناب محمد علی بهائی که یکی از الواح صادره خطاب به ایشان نقل
گردید به تفصیل در کتاب مصابیح هدایت ، ج ۸ ، ص ۳۲۳ - ۳۷۰ مندرج است .

ص ۳۳۱

ز چه رو الست بریکم نزی بزنی که بلی بلی
حضرت عبدالبهاء در لوحی که به شرح اقوال و افکار جمال بروجردی پرداخته اند
از جمله در باره او چنین میفرماید :
ای اماء رحمن باد های مخالف شمع پیمان را احاطه کرده ... حال لسان ستایش
گشوده و به پرستش برخاسته و او (میرزا محمد علی ناقض) را کواکب لامع
دانسته و سرابش را هذا بارد و شراب دانسته و شعلهء میثاق را لیلہء ظلّماء گفته و
مه تابان پیمان را تاریکی دو جهان دانسته و حال آنکه به خطّش موجود که اقرار
به الوهیّت کرده و به صفت ربوبیّت ستایش نموده ، ز چه رو الست بریکم نزی
بزنی که بلی بلی گفته ولکن هیکل پیمان این خطاب و گفتار او را قبول ننموده و
امر نموده مه به عنوان عبودیّت مخاطب گردد ...

مضامین لوح فوق در اثری دیگر از حضرت عبدالبهاء نیز که خطاب به جناب عطار در طهران عرّ صدور یافته مذکور شده است . در این اثر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

ای عطار نفحهء مشکجاری بر عالم نثار کن بوی جانپور نوحات محبت جمال قدم عبیر و عنبر است هر نفحهء کسالت آرد و علت مرض گردد جز بوی دلجوی کوی آن دلبر مه روی جان را شفا بخشد و قلوب را بملکوت ابهی کشد ذکر بی خردان و کودکات را فراموش نمائید و بذکر ربّ جلیل مشغول گردید دع هؤلاء المذبذبین و توجه الی مطلع انوار رحمة ربّ العالمین پیش آهنگشان هر مذبذب گهی ز چه رو الست بریکم نرنی بزن که بلی بلی فریاد برآرند و گهی عبدالبهاء را مرکز شرک و خطا و کفر و جفا شمارند این هردو بخطشان موجود اگر چنین است چنان چرا و اگر چنان است چنین چرا و حال آنکه الحمد لله عبدالبهاء از هر دو ذکر و هر دو مقام در کنار متمسک بعبودیت آستان مقدّس است و بس ، من این و آن ندانم سرمست جام عشقم مطرب بزن نوائی ساقی بده پیاله . و علیک التّحیّة و الثّناء .

ص ۳۳۲

مصرع منقول در آثار فوق از صحبت لاری است و غزلی که حاوی این مصرع میباشد

شرح ذیل است :

لمعات	وجهک	اشرقت	و	شعاع	طلعتک	اعتلا
ز	چه	رو	الست	بریکم	نرنی	بزن
بجواب	طبل	الست	او	زولا	چه	کوس
همه	خیمه	زد	بدر	دلم	سپه	غم
پی	خوان	دعوت	عشق	او	همه	شب
رسد	این	صفیر	مهیمنی	که	گروه	غم
من	و	مهر	آن	مه	خوبرو	که
بنشاط	و	قهقهه	شد	فرو	که	انا
چه	خوش	آن	که	آتش	غیرتی	زنیم
فدککته	و	سککته	متد	کد	کا	متزلزلا
چه	شتید	ناله	مرگ	من	پی	ساز
				من	شد	و
					برگ	من

فاتی الیٰ مهر و لا و بکی علیٰ مجلجلا
 تو که فلس ماهی حیرتی چه زنب ز بحر وجود دم
 بنشین چ صحبت و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا
 دیوان صحبت ، ص ۱۲۹-۱۳۰

در باره غزل فوق جناب نعمت الله ذکائی بیضائی در شرح احوال طاهره
 (قره العین) شرحی مرقوم نموده اند که قسمتی از آن را ذیلا نقل مینماید :
 ... او (طاهره) هر کجا شعری عرفانی می یافت و یا جالب بنظرش میرسید
 یادداشت و حفظ میکرد و در مواقع مخصوص و حال انجذاب بآنها ترنم مینمود
 و اشخاصی که از نزدیکان وی آن اشعار را از او می شنیدند و یا بخطّ او میدیدند
 چون از مأخذ آنها اطلاعی نداشتند تصور میکردند از آن خود اوست و لهذا در
 یادداشتهای خود بنام او ضبط میکردند از جمله اشعاری که حضرتش را پسند
 افتاده و حفظ کرده بود و اغلب بدان ترنم میکرد غزل صحبت لاری بدین مطلع

ص ۳۳۳

لمعات وجهک اشرف و شعاع طلعتک اعتلا
 ز چه رو الست بریکم نرنی بزنی که بلی بلی
 ولی معلوم نیست با اینکه صحبت لاری (شیخ محمد باقر مجتهد لاری متخلص)
 بصحبت متوفی بسال ۱۲۵۱ قمری هجری) که با او تقریباً معاصر بود و تا آن
 وقت هم هنوز دیوان اشعارش چاپ و منتشر نشده بود * این غزل او با عدم
 وسائل انتشاری آن روزی از کجا و چگونه بنظر حضرت طاهره رسیده بوده است
 بهر حال هم آن غزل را غالباً میخواند و هم خود باستقبال آن دو غزل ساخت یکی
 بمطلع جذبات شوقک اجمت بسلاسل الغم و البلا و دیگری بدین مطلع طلعات
 قدس بشارتی که جمال حقّ شده بر ملا ...

- دیوان صحبت لاری برای اول دفعه در سال ۱۳۱۲ قمری هجری در بمبئی هندوستان
 بچاپ سنگی چاپ شده و بعداً نیز دو بار دیگر بسالهای ۱۳۱۷ شمسی در طهران و ۱۳۳۳
 شمسی در شیراز طبع و انتشار یافته است . تذکره شعراء، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۰۹
 ملا محمد باقر متخلص به صحبت از مردم لارستان فارس بود و در حدود سال
 ۱۱۶۲ هـ .ق. / ۱۷۴۸ م به دنیا آمد در شیراز موفق به تحصیل علوم ادبی و مذهبی
 گردید و به درجه اجتهاد فائز شد و چون به لار برگشت به تدریس و تألیف و رتق و
 فتق امور مذهبی پرداخت . صحبت که یکی از شعرای بنام عصر قاجار محسوب میگردد
 در سنه ۱۲۵۱ هـ .ق. / ۱۸۳۵ م در لار وفات یافت و دیوان اشعاری از خود بجا گذاشت

که مطبوع و منتشر است .
 برای ملاحظه شرح احوال و مآخذ سوانح حیات صحبت لاری به مقدمه دیوان
 صحبت لاری و حدیقه الشعراء ج ۲، ص ۱۰۰۱-۱۰۰۴ مراجعه فرمائید .
 غزل فوق در مکارم الاثار ج ۴، ص ۱۴۰۱ به صحبت لاری و قره العین منسوب
 شده است .

آقای ابوالقاسم انجوی نیز غزل فوق را در ده بیت در سفینه غزل (ص ۷-۸) نقل
 نموده و آن را از صحبت لاری یا قره العین دانسته اند . مطلع و مقطع غزل بر اساس
 ثبت سفینه غزل چنین است :

ص ۳۳۴

جذبات شوقک اجمت بسلاسل الغم و البلا
 همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلی ...
 تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
 بنشین چو طوطی و دمبدم بسنو خروش نهنگ لا
 برای ملاحظه شرح مربوط به بیت " من این و آن ... " که در لوح جناب عطار آمده به
 ذیل آن بیت مراجعه فرمائید .

ص ۳۳۵

ز حکم تفرقه باز آی تا شوی مجموع
 بحکم آنکه چه شد اهرمن سروش آمد
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سروش در بوشهر چنین میفرمایند :
 ای ثابت بر پیمان گوش هوش بگشا تا سروش ملاء اعلی شنوی و چنان بجوش
 آئی که در بزم پیمان جام رحمن بنوشی و از آن صهبای الهی در انجمن ربّانی
 نوشانوش افکنی سروش الهی شوی و بندهء حلقه بگوش درگاه رحمانی تا توانی
 بخدمت بکوش تا عون و نصرت الهی همدم گردد و هاتف غیب شوی و فرشتهء
 ملکوت ابهی گردی چه خوش گفته است ،
 ز حکم تفرقه باز آی تا شوی مجموع
 بحکم آنکه چه شد اهرمن سروش آمد
 اهرمن ناقض عهد است و ساکن مهد انشاءالله دخول سروش سبب خروج
 اهرمن گردد نه خروج اهرمن سبب دخول سروش . بمصر مرقوم خواهد گشت
 که کتب با پوسته ارسال دارند . و علیک التّحیّة و الثّناء .
 بیت منقول از حافظ است و در غزل ذیل مندرج میباشد :
 صبا به تهنیت پیر می فروش آمد
 که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد

هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای
 تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار
 بگوش هوش نیوش از من و بعشرت کوش
 ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع
 ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد
 چه جای صحبت نالحرمت مجلس انس
 ز خانقاه بمیخانه میروند حافظ
 دیوان حافظ ، ص ۱۱۸-۱۱۹

در توضیح بیت منقول در حافظ نامه از جمله چنین آمده است :
 تفرقه / مجموع = جمع و تفرقه : جمع و تفرقه دو اصطلاح متقابل عرفانی است .

ص ۳۳۶

هجویری در اشاره به آنها می نویسد : " ... مراد به لفظ تفرقه : مکاسب است و به جمع : مواهب ، یعنی مجاهدت و مشاهدت . پس آنچه بنده از راه مجاهدت بدان راه یابد ، جمله تفرقه باشد . و آنچه صرف عنایت و عنایت حقّ تعالی باشد جمع بود . و عزّ بنده اندر آن بود کی (اندر) وجود افعال خود و امکان مجاهدت ، به جمال حقّ از آفت فعل رسته گردد ... " (کشف المحجوب ، ص ۳۲۶) .
 امام قشیری می نویسد : " لفظ جمع و تفرقه ، اندر سخن ایشان بسیار بود . استاد بوعلی گفنی فرق (= تفرقه) آن بود کی با تو منسوب بود ، و جمع آن بود که از تو روده بود ، و معنیش آن بود که آنچه کسب بنده بود از اقامت عبودیت و آنچه به احوال بشریت سزد آن فرق بود ، و آنچه از قبلی حقّ بود از پیدا کردن معانی و لطفی کردن و احسانی ، آن جمع بود ... و بنده را چاره نیست از جمع و تفرقه . زیرا که هر کی او را تفرقه نبود عبادتش نبود ، و هر که او را جمع نبود و معرفتش نبود ... " (ترجمه رساله قشیریه ، ص ۱۰۳ - ۱۰۴)
 حافظ بارها به تفرقه (از جمله با لفظ " پریشان " و " پریشانی " و به جمع) از جمله به لفظ " مجموع " و " جمعیت " اشاره کرده است :

• خلوت دل نیست جای صحبت اضداد
 دیو چو بیرون رود فرشته در آید

- کی دهد دست این غرض یا رب که همدستان شوند
خاطر مجموع ما زلف پریشان شما
- جمع کن به احسانی حافظ پریشان را
ای شکنج گیسویت جمع پریشانی
- در خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
- خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیات
مگر از نقش تراکنده ورق ساده کنی
- خاطر به دست تفرقه دادن نه زیرکیست
مجموعه ای بخواه و صراحی بیار هم ...
حافظ نامه ، ج ۱ ، ص ۶۵۳-۶۵۴

ص ۳۳۷

مضامین بیت حافظ در اثر دیگری از حضرت عبدالبهاء که به اعزاز جناب آقا علی اکبر عرّ صدور یافته نیز آمده است . در این اثر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

هو الابهی ای طالب رضای الهی ایوم اکبر نفوس ملکوتی آن کس است که بعهد و پیمان الهی بعزمی رحمانی و توانائی یزدانی قیام نماید و بترویج امرالله و نشر نفعات الله برخیزد از خلوتخانه دل اهرمن براند تا بانگ سروش شنود و از بیگانه بیزار شود تا دوست یگانه در آغوش گیرد اینست بزرگواری ملکوتی . والبهاء علیک .

و نیز به ذیل "زمرغ صبح ... " که بیت دیگری از همین غزل میباشد و در لوح حضرت عبدالبهاء بدان استشهاد گردیده مراجعه فرمائید .

ص ۳۳۸

زشت باشد روی نازیا و ناز
سخت باشد چشم نا بینا و درد
ن ک به ذیل : " ناز را روئی ... " .

ص ۳۳۹

ز شیخ شهر جان بر دم به تزویر مسلمانان

مدارا گر به این کافر نمی کردم چه می کردم
جناب میرزا بدیه بشروئی در خاطرات خود چنین آورده اند که در روز پنجشنبه
پنجم فوریه ۱۹۱۶ م عده ای از بزرگان حيفا در حضور حضرت عبدالبهاء مشرف
بودند در آن روز هیکل مبارک ذکری از شراب خواری یغما و متعاقب آن گرفتاری او
بیان فرمودند و این بیت را خواندند :

ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی مدارا گر نمی کردم چه می کردم
در باره واقعه ای که حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود به آن اشاره فرموده اند
اسماعیل هنر یغمائی که خود از نوادگان یغمای جندقی بوده چنین نوشته است :
... معروف است یغما در حال مستی گرفتار چند نفر طلبه شده و او را کشان کشان
به محضر حاج ملا احمد نراقی می برند که حد شراب خواری نسبت به او اجرا
شود ... (یغما) موقعی که مقابل حاج ملا احمد میرسد بنای استغفار را میگذارد و
به مناسبت توبه کردن از ضرب هشتاد تازیانه حد شراب خواری معارف می شود
و به همین مناسبت غزلی ساخته که یک بیت آن نگاشته می شود :

ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی مدارا گر نمی کردم چه می کردم
یغما ، سال ۱۸ ، شماره ۱۱ ، بهمن ۱۳۴۴ ه .ش. ، ص ۶۱۴
غزلی که شامل بیت فوق میباشد چنین است :
بهار ار باده در ساغر نمی کردم چه می کردم ؟
ز ساغر گر دماغی تر نمی کردم چه می کردم ؟
هوا تر ، می به ساغر، من ملول از فکر هشیاری
اگر اندیشهء دیگر نمی کردم چه می کردم ؟
عرض دیدم بجز می هر چه زان بوی نشاط آید
قناعت گر به این جوهر نمی کردم چه می کردم ؟

ص ۳۴۰

چرا گویند در خم ، خرقة صوفی فرو کردی
به زهد آوده بودم ، گر نمی کردم چه می کردم ؟
ملامت می کنندم کز چه برگشتی ز مرگانش
هزیمت گر ز یک لشکر نمی کردم چه می کردم ؟
مرا چن خاتم سلطانی ملک جنون دادند

اگر ترک کله افسر نمی کردم چه می کردم ؟
 به اشک ار کینر گیتی نمی دادم چه می دادم ؟
 به آه ار چارهء اختر نمی کردم چه می کردم ؟
 ز شهنهء شهر جان بردم به تزویر مسلمانان
 مدارا گر به این کافر نمی کردم چه می کردم ؟
 گشود آنچه از حرم بایست از دیرم اگر یغما
 رخ امید بر این در نمی کردم چه می کردم ؟
 کلیات یغما، ص ۱۷۴

یغمای جندقی که نامش در ابتدا میرزا رحیم و تخلّصش مجنون بوده و بعد نام و تخلّص خود را به ابوالحسن و یغما تغییر داده در سال ۱۱۹۶ هـ. ق. / ۱۷۸۲ م در قریه خور از قراء جندق و بیابانک متولّد شد و پس از هشتاد سال زندگی پر فراز و نشیب در همان قریه در ربیع الثانی سنه ۱۲۷۶ هـ. ق. / ۱۸۵۹ م رخت به سرای دیگر کشید . یغمای جندقی از شعرای بنام ایران در قرن سیزدهم هجری است . او شاعری خوش سخن ، خوش محضر و بسیار توانا بوده ، در هزل و هجو یدی طولی داشته و انواع خطّ را نیکو می نوشته است .

آثار متعددی از یغما به نظم و نثر باقی مانده که به دفعات به طبع رسیده و از جمله در دو جلد تحت عنوان مجموعه آثار یغمای جندقی به کوشش آقا سید علی آل داود و بوسیله انتشارات توس در طهران انتشار یافته است . علاوه بر مآخذ فوق شرح حال و منابع و مآخذ مطالعه احوال و آثار یغمای جندقی در کتاب حدیقة الشعراء، ج ۳، ص ۲۱۲۱-۲۱۲۷ مندرج گردیده است . برای ملاحظه

ص ۳۴۱

شرح احوال خاندان یغما به سلسله مقالات آقای اسماعیل هنر یغمائی که در سال هیجدهم مجله یغما به طبع رسیده مراجعه فرمائید .

ص ۳۴۲

ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید
 ن ک به ذیل : " عزیز مصر به ... "

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد
 چه گوش کرد آه با صد زبان خموش آمد
 حضرت عبدالبهاء در لوح ایادی امرالله جناب ابن اصدق چنین میفرمایند :
 هوالله یا من یختص الله برحمته منیشاء ابواب مسدود لهذا مکاتبه موقوف ، به
 قول خواجه حافظ

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با صد زبان خموش آمد
 زیرا وسایط مخیره مفقود البتّه باید صمت و سکوت نمود باری در جمیع احوال
 خواه مشکل خواه آسان در نظرید فراموش نمی شوید همواره در فکر آن یاران
 مهربانم و از الطاف حضرت یزدان امیدم چنان است که در جمیع امور موفق و
 مؤید باشید و در بوستان الهی به باغبانی جانفشانی نمائید تا اشجار پر طراوت و
 لطافت گردند . عبدالبهاء عباس
 تمام غزل حافظ که شامل بیت فوق میباشد در ذیل " زحکم تفرقه ... " مندرج شده
 است .

در شرح بیت مذکور ، در حافظ نامه (ج ۱ ، ص ۶۵۴) چنین آمده است که مرغ صبح ،
 یا صبح خوان ، گایه از بلبل است . در شرح سوسن آزاد در همین کتاب (۶۳۳-۶۲۳)
 چنین مذکور است :

سوسن : " گل زنبق است که پنج یا شش برگ گل دارد و چند دانه برگ هم در وسط .
 ده زبان مقصود عدد کثیر است . " (حواشی غنی ، ص ۲۲۳) . " سوسن بر وزن سوزن ،
 گلی است معروف و آن چهار قسم می باشد : یکی سفید و آن را سوسن آزاد
 می گویند ، ده زبان دارد . " (برهان) " سوسن آزاد : گیاهی که در تمام فصول سبز
 باشد ، آزاد می گویند (رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و امثال آن) مثل سوسن
 آزاد ، سرو آزاد ، شمشاد آزاد ، چون این گیاهها و درختها همیشه سبزند . " (حواشی
 غنی ص ۱۰۴) " سوسن سفید (= سوسن آزاد = سوسن ده زبان) وجه تسمیه ده زبان
 بدان جهت است که کاسبرگها نیز همانند گلبرگها سفید و مشابه آنهایند و با توجه

به اینکه تعداد هر یک ۵ عدد است بدین نام موسوم شده . " (فرهنگ معین) ...

حافظ بارها به سوسن آزاد یا آزاده و نیز ده زبان اشاره دارد و با " آزادی " و زبانداری و در عین حال خاموشی او مضمون ساخته است :

- ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
- از زبان سوسن آزاده ام آمد به گوش کاندزین دیر کهن کار سبجاران خوشست
- به بندگی قدش سرو معترف گشتی گرش چو سوسن آزاده ده زبان بودی ...

ص ۳۴۵

زن بد در سرای مرد نکو
هم در این عالم است دوزخ او
حضرت عبدالبهاء مصرع دوم بیت فوق را در لوحی نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل: " هم در این عالم ... " مندرج شده است .

ص ۳۴۵

زنده است نام نامی نوشیروان به عدل
گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند
حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین میفرمایند :
یا من فدیت روحک و جسمک و نفسک و ذاتک فی سبیل الله ... در خصوص ترجمهء کتاب اقدس که جناب تومانسکی صاحب فرموده بودند بجناب آقا سیّ علی افغان مرقوم فرموده بودید جناب صاحب تبده الله بجنود ملکوته رافلاً فی اذیال العزة و الجلال متدرجاً الی اعلی مراقی الفلاح والنجاح متمتعاً باعظم الامال ، حقیقتة بنوعی در حقّ احبّای الهی همّت و معاونت فرموده اند و به حفظ و صیانت کوشیده اند که این اثر مشکور را تعاقب اعصار و دهور محو نتواند و لسان عموم این طایفه به ستایش و محامدشان در جمیع احیان مشغول حتّی بکرات در ساحت اقدس ذکرشان گذشت نهایت عنایت را اظهار فرمودند و این همّتی که در این امر نمودند ذکرشان را در این جهان فانی باقی و جاودانی نمود ، زنده است نام نامی نوشیروان گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند بقای نام او بجهة عدل بین رعایا بود اما بقای ذکر جناب صاحب جهة رعایت مظلومین مقربین درگاه کبریا، آثار آن در عالم اجسام بود و این آثار در حقایق قلوب و ارواح . معتمد الدوله اصفهان نظر برعایت جزئیّه که در حضور حضرت

اعلی روح الوجود له الفداء مجری داشت جمیع السن این طایفه در جمیع محافل و مجالس بلسان تقدیس ذکر و ثنائش را آرایش صحبت و گفتار مینمایند و آن وزارت و حکومت و ثروت جمیع چون سراب بقیع محو و فانی شد بلکه سبب حنین و نفرین سائرین بود ولکن این جزئی همتی که در امرالله نمود آثار باهره اش از افق سماء عزت روشن و لائح لهذا جناب صاحب فی الحقیقه باید بشکرانه این موهبت عظمی زبان بگشایند که بامری موقّق شدند که اعظم از جنرال اعظمی بلکه مارشالی انخمی است چه که آنها فانی و این ثابت و باقی یختص برحمته من یشاء والله ذو فضل عظیم ...

بیت منقول در حکایت دوم در باب اول کتاب گلستان سعدی است که میفرماید:

ص ۳۴۷

حکایت : یکی از ملوکِ خراسان محمود سبکتکین را به خواب چنان دید که جمله وجود او ریخته بود و خاک شده مگر چشمان او که همچنان در چشمخانه می گردید و نظر می کرد . سایر حکما از تاویل آن فرو ماندند مگر درویشی که بجای آورد و گفت : هنوز نگران است که مُلکش با دگران است . بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند کز هستیش به روی زمین بر ، نشان نماند وان پیر لاشه (را) که سپردند زیر خاک خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند زنده است نام فرخ نوشیروان به خیر گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند

گلستان ، ص ۵۹

در توضیحات دکتر غلامحسین یوسفی بر بیت مورد مطالعه چنین آمده است :
نوشیروان : انوشیروان : جاوید روان ، لقب خسرو اول پادشاه معروف ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹ م) . در باب شهرت او به عدل ، رک : ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب ۱۴۰ .

در یادداشتهای شادروان محمد قزوینی (۶/۲۸۴) چنین آمده است :
" آن خسروان که نام نکو کسب کرده اند رفتند و یادگار از ایشان جز آن نماند نوشین روان اگرچه فراوانش گنج بود جز نام نیک از پس نوشین روان نماند این دو بیت را راحة الصدور دارد و در گلستان هم مسطور است و من نمی دانم این را به چه حمل کنم . از یک طرف سعدی در آخر گلستان ادعا می کند که در گلستان

از شعر کسی استشهد نیاورده است . از طرف دیگر تألیف راحة الصدور که در سنه ۵۹۹ (ظ) شده مدتی یعنی ۵۷ سال قبل از تألیف گلستان است بلکه نسخه وحیده راحة الصدور که در سنه ۶۳۵ نوشته شده ۲۱ سال قبل از تألیف گلستان

ص ۳۴۸

نوشته شده است . پس باید حمل کرد بر ادخال نسخ این دو بیت را در گلستان یا تمثیل سعدی بدان بدون تنبیه بر آن که از او نیست لشهرة الابیات یا توارد الخاطرین و هو ابعده الاحتمالات و در هر صورت آنچه قدر متقین است این است که این دو بیت از سعدی نیست ."

نکته دیگر آن که دو بیت مذکور در فوق در کتاب لباب الالباب محمد عرفی نیز

• که ظاهراً در سال ۶۱۸ ه . ق. و به هر حال پیش از گلستان تألیف شده - آمده است (لباب الالباب ، چاپ سعید نفیسی ، ۱/۱۴ ، نیز رک : دکتر عبدالحسین زرین کوب ، نه شرقی ، نه غربی ... ، ص ۲۰۴). البته ضبط گلستان با دو بیت فوق متفاوت است ...

تومانسکی که به شمه ای از خدمات او در ترجمه کتاب مستطاب اقدس به زبان روسی و رعایت حقوق مظلومین بهائی در لوح مبارک فوق اشاره شده در مطالعه تاریخ و معارف دیانت بابی - بهائی در روسیه از نفوس سرشناس محسوب میگردد . او اگرچه مستشرق و ایران شناس نامداری به حساب نمی آید اما آنچه در باره نهضن بابیه نوشته مورد رجوع و استفاده دیگران واقع شده و آثار او همواره از منابع عمده مطالعات دیگران در باره نهضت بابی - بهائی بوده است . تومانسکی شاگرد کامازوف بود و کامازوف ریاست بخش السنه شرقیه در قسمت آسیائی وزارت امور خارجه روسیه را بعهده داشت . مهمترین کار تومانسکی ترجمه کتاب اقدس به زبان روسی است که در سال ۱۸۹۳ م به انجام رسید . کتاب شامل مقدمه ، متن عربی کتاب اقدس و ترجمه روسی آن و ضمائم است که در سال ۱۸۹۹ م در سن پترزبورگ منتشر گردید . در این اثر تومانسکی ضمن اظهار تشکر از بارون روزن ، ژوکفسکی و براون ، از دو فاضل دیگر که به او مساعدت نموده اند یعنی میرزا ابوالفضل گلپایگانی و میرزا یوسف رشتی سپاسگزاری نموده است . مقدمه تومانسکی حاوی تاریخ نهضت بابیه و تحولات آن تا آخر حیات حضرت بهاءالله به سال ۱۸۹۲ م است . علاوه بر متن عربی و روسی کتاب اقدس تومانسکی اصل و ترجمه بعضی از الواح حضرت بهاءالله نظیر " لوح علی " و " لوح بسیط الحقیقه " را نیز در این کتاب عرضه داشته است .

پس از واقعه شهادت حاجی محمد رضای اصفهانی در عشق آباد تومانسکی در

ص ۳۴۹

سال ۱۸۹۲ مقاله ای در مجلد ششم مجله قسمت شرق شناسی انجمن سلطنتی باستان شناسی روسیه (Memoirs of the Oriental Section of the Archaeological Society)

منتشر نمود و ترجمه دو لوح حضرت بهاء الله را که یکی خطاب به عموم بهائیان و دیگری خطاب به بهائیان عشق آباد و در خصوص شهادت حاجی محمد رضای اصفهانی میباشد منتشر ساخت و شرحی از شفاعت بهائیان از قاتلین و تخفیف مجازات آنان تحریر نمود. تماس مستقیم تومانسکی با بهائیان در عشق آباد و دسترسی او به گزارشهای قنسولهای روس در ایران منابع عمده دست اولی از اطلاعات ذی قیمت مربوط به تاریخ امر بابی - بهائی را در اختیار تومانسکی گذاشته است، بطوریکه مثلاً مقدمه او بر ترجمه کتاب اقدس حاوی اطلاعات جدیدی است که در سایر آثار منتشره تا آن زمان یافت نمیگردد. یکی از اقدامات تومانسکی که رابطه مستقیم با اقدامات فرهنگی عالم مشهور بهائی میرزا ابوالفضل گلپایگانی دارد انتشار کتاب حدود العالم است. میرزا ابوالفضل گلپایگانی در ایامی که در بخارا سکونت داشت نسخه خطی کتاب حدود العالم را یافته و خریداری نمود و هنگامیکه تومانسکی به بخارا رفته بود آن کتاب را به دست آورد تا وسائل طبع آن را فراهم نماید. تومانسکی اگرچه خود موفق به طبع این اثر نگردید اما در سال ۱۳۱۰ ه. ق. / ۱۸۹۳ م مقاله ای راجع به پیدا شدن حدود العالم و تاریخ تحریر و استنساخ و فهرست مطالب آن منتشر نمود و سرانجام این کتاب در سال ۱۳۴۹ ه. ق. / ۱۹۳۰ م بوسیله بارتولد (V.V. Bartold) بدست طبع سپرده شد و پس از فوت او از طبع خارج گردید. از تومانسکی مقاله ای نیز بجا مانده که در آن مقاله جلسه بهائیان عشق آباد را که به مناسبت درگذشت حضرت بهاء الله در ۱۸۹۲ م منعقد شده بود وصف می کند. این مقاله نیز در سال ۱۸۹۲ م در مجله قسمت شرق شناسی انجمن سلطنتی باستان شناسی روسیه به طبع رسیده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که خطاب به او عزّ صدور یافته چنین میفرماید: هو الله ای معین مظلومان حمایت و صیانت دولت ابد مدّت خاطر آزرده ستمدیدگان را شاد و خرم نمود... این سلطنت با عدالت را جاوید مدّت

ص ۳۵۰

اسرار، ج ۲، ص ۱۸۳

کن ...

و در لوحی دیگر که به اعزاز او از قلم مرکز میثاق صادر شده چنین مذکور است: جناب دوست حقیقی حضرت تومانسکی صاحب علیه بهاء الله الاهی هو الله

ای یار مهربان مدتی بود که آرزوی مکاتبه با شما داشتم ولی وسائلی در میان نبود که چنان که باید و شاید از عهده برآید حال چون آقا میرزا علی اکبر عازم بر خود جازم دانستم که با آن دوست قدیم گفتگوئی نمایم و از وحدت و یگانگی چیزی بنگارم علو همت و سمو منقبت و تحرّی حقیقت از خصائص آن حضرت است و برهان بر این ترجمه الواح حضرت بهاءالله که در آن سبقت بر کلّ جستی اول شخصی هستی که بعضی از الواح و کلمات جمال قدم را ترجمه فرمودی و سبب کشف حقیقت گشتی این منقبت الی الابد در نزد بهائیان باقی و پایدار ، در ممرّ قرون و اعصار فراموش نشود یقین بدان که بطلای احمر در قرون آتیه ثبت در اوراق گردد و انتشار یابد و سزاوار چنین است از این جهت من بسیار از شما خوشنودم و این همت شما را فراموش ننمایم حضرت ابی الفضائل تا نفس اخیر خدمت بعالم انسانی نمود و بنیانی نهاد که الی الابد باقی و بر قرار است هزار افسوس و حسرت که آن شمع روشن بظاهر خاموش گشت ولی در انجمن عالم بالا بر افروخت و الحمد لله آثاری باقی گذاشت که الی ابدالدهر ساطع الانوار است . وعلیک البهاء الابهی .

ص ۳۵۱

زنده	دل	باید	در	این	ره	صد	هزار
تا	کند	در	هر	نفس	صد	جان	نثار

حضرت بهاء الله در لوح مبارک شکر شکن چنین میفرماید :

... محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند ، از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب . رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل نمایند . زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند . در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست مواجند و در بادیه های متلف بجانفشانی چالاک . دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند . چشم از عالم بریسته اند و بجمال دوست گشوده اند . جز محبوب ، مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند . به پرتو توکل پرواز نمایند و بجناح توّسل ذیران کنند . نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تر است و تیر تیز از شیر ام تر ،

مقبول

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار
و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوطالب ابن جناب آقا محمد حسین رجب علی
اردکانی چنین میفرمایند :

هو الله ای مبتلای سبیل حق نمیدانم به چه زبان و بنانی بیان بلایای آن مظلوم
را نمایم فی الحقیقه تحریر و تقریر از عهده بر نیاید با وجود این شادمانی باید و
کامرانی شاید زیرا در بلایای عظیمه و رزایای شدید شریک و سهم اولیای الهی
گشتی بلکه از بلایای نفس مقدّس روحی لاجبّائه الفداء بهره و نصیب بردی در
یکی از الواح الهیه بمناسبتی این بیت مرقوم نموده اند ،
زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار
الحمد لله تو باین موهبت موفق شدی فی الحقیقه در هر نفسی در دست عوانان و
زیر تیغ و شمشیر ستمکاران صد جان نثار نمودی این بلایا فی الحقیقه فوق

ص ۳۵۱

طاقت بشریه است اما از جهتی نیز موهبت ربّانیه است زیرا ایّام در گذر است و
بهر قسم باشد منتهی گردد اما فرق در این است که انسان ملاحظه کند که مدّت
حیات را بشهوات گذراند و در نهایت راحت جسمانی امرار وقت کرد و عاقبت
بی ثمر و بی نتیجه ماند و یا آنکه ملاحظه کند که الحمد لله بفضل و موهبت
ربّانیه ایّام را در سبیل حقّ به اشدّ محن و آلام گذراند در هر دمی جام بلائی
نوشید و در هر لحظه ای سمّ جفائی چشید در هیچ صبحی شادمانی ندید و در هیچ شبی
سرو سامانی نیافت همواره آواره بود و در راه آن یار گل‌عذار اسیر زنجیر هر
ستمکار ملاحظه نما که در حین وقوع بلایای حضرت سید الشهداء در صحرای
کربلا روحی له الفداء چقدر شدید بود ولی بعد را ملاحظه کن که چقدر شیرین
گردید و حلاوت معیشت یزید چقدر تلخ و کویه شد پس باید به عاقبت نظر
نمود والعاقبة للمتقین و علیک التّحیة و الثّناء . ع ع
اشاره حضرت عبدالبهاء به این مطلب که بیت فوق در یکی از الواح الهیه مرقوم
شده محتملاً راجع به نقل بیت مزبور در لوح شکر شکن است که متن آن در صدر مقال
نقل گردید .

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :
... و سالک گهی چون خلیل در آتش چهره بر افروزد و گهی چون یحیی خون

خویش سبیل سازد گهی چون یوسف چاه و زندان جوید و گهی چون آفتاب
حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح الوجود له الفدا سینه را هدف سهام و
سنان سازد ،

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار ...
مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۲۲۶
و در لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین مسطور:
... امری باین عظمت لابد چنین طوفانها دارد عزیز مصر بعرض جمال جمیع را
گرفتار نمود پس آن دلبر آفاق چون با رُخی افروخته و موئی مشکبار جلوه ببازار
نمود البتّه ولوله و فتنه بیش از یوسف کنعانی در عالم انسانی افکند اگر
گاهیهست استغفرالله از معشوق است نه عاشق از محبوب است نه محبّ موافق ،

ص ۳۵۳

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار
لذا باید بیاد تشنگان جام فدا پر موج بود و بذکر سرمستان صهبای فنا پرواز
... باوج کرد

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا ابراهیم خطاط در تبریز چنین
میفرمایند :

هوالله ای ثابت بر پیمان نامهء شما رسید و بر تفصیل اطلاع حاصل گردید
هرچند عسرت و تنگی است ولی نغمه و آهنگی بلند است که هر شدتی را رخا
نماید و هر تنگی را گشایش بی منتها فرماید عسرت عشرت شوذ و معسور فیض
موفور گردد یاران الهی باید هر سختی را بجان و دل خوشبختی دانند و هر محن و آلام
را منع و انعام و اکرام شمردند . چه خوش گفته ،

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار
با وجود این امید چنین است که اسباب آسایش دیرین فراهم آید بعونه و فضله
و جوده . مکتوبی که بجهت یاران آرتوز و ایروان و ننجوان خواسته بودید ارسال
گردید و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع
بیت منقول در آثار مبارکه فوق در منطق الطیر عطار نیشابوری است که در بیان
وادی عشق چنین میفرماید :

عقل در سودای عشق استاد نیست عشق کار عقل مادر زاد نیست

گر ز غیبت دیده بخشد راست
 هست یک یک برگ از هستی عشق
 گر ترا آن چشم غیبی باز شد
 ور بچشم عقل بگشائی نظر
 مرد کار افتاده باید عشق را
 تو نه کار افتاده نه عاشقی
 زنده دل باید در این ره صد هزار
 منطلق الطیر، ص ۱۸۷

ص ۳۵۴

ز هر طرف که شود کشته سود یحیائی است
 حضرت عبدالبهاء در لوح مورخ ۱۹ محرم ۱۳۳۹ ه. ق. خطاب به جناب
 عزیزالله خان ورقا در پورت سعید چنین میفرمایند :
 ای سلیل شهید جلیل دو نامه از پاریس از شما رسید ... به حسن تدبیر به
 مناسبتی به بزرگان و غیره بفهمانید که این محرکین یحیائی شدیدی هستند و
 چون با بهائیان کمال عداوت و حقد دارند ناس را بعنوان تعصب مذهبی
 جعفری دعوت میکنند تا عداوت به بهائیان حاصل نمایند و فتنه و آشوبی
 در میان اندازند و تماشا کنند ، ز هر طرف که شود کشته سود یحیائی است . یک
 روز کمیته جعفری تشکیل نمایند و یک روز کلوب ملی و مؤسس خفی یحیائی
 و از حسدی که به بهائیان دارند بلکه در میان بهائیان و سائین نزاع و جدائی
 اندازند
 ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب آقا میرزا عبدالمحمد ایرانی علی زاده
 المحترم " مدیر روزنامه چهره نما در مصر چنین میفرمایند :
 دوست محترم مهربانا نامه نامی شما رسید مضمون مشحون بحقائق و معانی
 بود معلوم است در نزد مثل شما شخصی مجرب و آگاه که از مبادی استنباط
 نتایج مینماید و عاقبت هر حرکتی را کشف میکند ببعضی مقالات و مبادی
 نوهوسان اهمیتی نمیدهد ، بقول ناس آوازه پشه البته در گوش فیل تاثیری ندارد
 پنجاه سال است که این نوهوسان هر روز عربده و هاپهویی میاندازند و عاقبت
 زیان و خسران ولی باز متنبه نمیشوند اساس بنیان باید متین باشد بی پایه و مایه

آنچه بسازی البته ویران گردد . حضرات ازلیها ملاحظه کنید زه دسائسی و چه زساوسی دارند بعضی از ازلیها کمیته جعفری راه انداخته اند و بظاهر جعفری بسیار متعصب و متصل تحریک میکنند و بانواع تزویر و وسوسه میکوشند تا میان بهائیان و سایر ایرانیان فتنه و آشوبی اندازند که عاقبت بقتال انجامد آن وقت خود از نگار تماشا کنند و فرح و شادمانی نمایند که الحمدلله زهر طرف که شود

ص ۳۵۵

کشته سود ازلیهاست و آن بیچارگان ایرانیان نمیدانند که اینها یحیائی هستند و عدو جان آنان و دشمن بهائیان لهذا گول اینها را میخورند و لکن آن ربک لبالمرصاد ان الله لا یصلح عمل المفسدین . الحمد لله بهائیان در نهایت خیر خواهی جهانیان هستند و شما خود مطلعید ، نیتی جز خیر ندارند حتی دشمنان را نیز دوست میانگارند و بد خواهان را معامله خیر خواهان مینمایند نه حيله ای نه تزویری نه تقیه ای و نه تدبیری در زیر شمشیر فریاد یا بهاء الابهی بلند کنند ، شفاعت در حق قاتل خویش نمایند چنانکه در عشق آباد واقع شد شخصی محترمی را که بی نهایت بعموم بهائیان مهربان بود و خدماتی نمایان بعموم ایرانیان کرده بود و در کمالات انسانی مشهور و معروف جهانیان هفت نفر او را کشتند و شهید نمودند در حکومت روسیه ثابت و واضح و مبرهن گشت . سه نفر از قاتلین را حکم قتل دادند چهار دیگ را هجده سال بحبس سیریا اعلان کردند بعد از اعلان بهائیان برخاستند و بحکومت شتافتند خطأ و لساناً نهایت التماس را نمودند که حکومت محکومان را عفو نماید حکومت قبول نمود عاقبت جمعاً بامپراطور تلغراف کردند که ما نهایت استدعا و التماس داریم که حضرت امپراطور این اشخاص را عفو فرماید و اگر عفو نفرماید ما نومید و مایوس خواهیم شد و اگر عفو فرماید الی الابد ممنون و متشکر خواهیم گشت و بادعیه خیریه امپراطور بدرگاه احدیت خواهیم پرداخت بعد محکومان بقتل را امپراطور در زیر دار عفو کرد و به هفت سال حبس امر نمود و محکومان به سیریا را به پنج سال تخفیف داد این است روش بهائیان ان الله مع المتقین . باری نامه مطول شد و سبب تصدیع گردید ولی شما معذور دارید در خصوص جریده چهره نما میدانید که پیش به ایران مرقوم گردید و هیجان غریبی حاصل شد تا نسخه ای بیک دو قران سه قران رسید دیگر نمیدانم سبب تاخیر چه شد ،

من در امریکا بودم حال نیز امیدم چنان است که این جریده رواج کلی یابد
 فی الحقیقه شما بسیار زحمت کشیده و میکشید و تحمل مشقت نموده و
 مینمائید و جانفشانی میفرمائید اما جریده بیامیه شد ملاحظه خواهید
 نمود . و علیک التّحیّة والثناء . بهجی - ۲۵ محرم ۱۳۳۹
 مصرعی که حضرت عبدالبهاء آورده اند ناظر به این مثل سائراست که میگوید : " ز

ص ۳۵۶

هر طرف که کشته شود سود اسلام است " . در باره این مثل شرحی مفصّل در کتاب
 ریشه های تاریخی امثال و حکم به طبع رسیده که ذیلاً قسمتی از آن را نقل مینمایم:
 ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است . وقتی که دو دسته مخالفه جان
 یکدیگر افتند و از هر گونه جرح و ضرب و قتل و خونریزی کوتاهی نورزند دسته
 و جمعیت ثالثی که اتفاقاً با هر دو دسته موصوف اختلاف عقیده و سلیقه داشته
 باشد بجای آنکه واسطه اصلاح و آشتی شود نائزء تشدید اختلاف را دامن زند تا
 قوت و نیرومندی طرفین بضعف و ناتوانی گراید و سرانجام برتری و سیادتش
 محرز و مسلم گردد .

اگر از اینگونه افراد و جوامع علّت دو بهم زنی و سعایت را جویا شوند و آنها را
 از اقدام به تشدید اختلاف دیگران بر حذر دارند پشت چشم نازک کرده در جواب
 متکلم به این مثل منظوم مترنم میشوند :

میان گبر و نصاری همیشه باد نزاع ز هر طرف که کشته شود سود اسلام است
 ... جهاد مسلمین با کفار و مخالفان شریعت از هر طرف به سود اسلام بود زیرا اگر
 مخالفان منکوب میشدند موانع نشر و اشاعه دین مبین اسلام از پیش پای مبلغان
 و مروجان دین برداشته میشد و اگر مسلمین شربت شهادت مینوشیدند قطع نظر
 از آنکه خود موید و مخلص بودند ایمان راسخ آنها در پایمردی و جانبازی موجب میشد
 که مردم غیر مسلمان را بحقیقت و حقانیت دین جدید واقف کرده گروه
 گروه اسلام بیاورند و در صف مسلمین جای گیرند.

ریشه های تاریخی امثال و حکم ، ج ۱ ، ج ۷۰۹-۷۱۰ و ۷۱۳

ص ۳۵۷

زهی تصوّر باطل زهی خیال محال

حضرت عبدالبهاء در لوح " حضرت علی قبل اکبر " در طهران چنین میفرماید :

هو الله ای منادی پیمان مدتی بود مدیده که از یاران الهی مکاتیب عدیده رسید ولی از موانع و علل شدیده جواب مرقوم نگشت و این سبب نجلت عبدالبهاء شد و البته یار صبور معذور میدارد انشاءالله من بعد فتور و قصوری نخواهد گشت . امیدواریم که شدائد امتحان و وقایع افتتان سبب ثبوت اقدام گردد کلمات زدا البلاء شدة و طغیانا زادنا الله صدقاً و ایماناً و ثبوتاً و ایقاناً . شخصی در عراق و دیگری در بولاق تالیف کتابی نموده اند ولی زوراً و بهتاناً علی مظلوم الآفاق آنان را گمان چنین که پرتو شمس حقیقت را محو کنند و امواج بحر اعظم را بنشانند و سراج مه تابان را خاموش کنند و کره نار را افسرده نمایند سبحان الله این چه اوهام است و چه فکر باطل ، زهی تصور باطل زهی خیال محال . ماء قلیل مقطوع گردد نه رود نیل و چشمه هامون مسدود شود نه رود جیحون و نهر سیحون بحر محیط محاط نگردد و عربده الواط مانع نشاط و دافع انبساط نشود پرتو قدیم چگونه به ابر حدوث محبوب شود و جنود ملاء اعلی چگونه بهجوم اهل نفس و هوی مغلوب گردد . ولی این نفوس را گمان چنان است که باین مفتریات حقیقت را مشتبه نمایند و در انظار عمومی مخالف واقع مفتریات خویش را جلوه دهند . سبحان الله این طائفه بنص قاطع در کتاب اقدس ممنوع از نزاع و جدالند تا چه رسد به جنگ و حرب و نزاع ، در الواح تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات و کلمات که قبل از صعود مبارک بمدت قلیله نازل و از خواتم الواح است ملاحظه کنند ببینند که چه نصوص قاطعه در حرمت ادنی نزاع و جدال است تاچه رسد بحرب و قتال . کتاب شریعت الهیه این حزب بهائی کتاب اقدس است و او خاتم کل کتب و بنص قاطع ناسخ احکام بیان . بآن کتاب مقدس مراجعت شود نصوص الهیه واضح و آشکار ؟ ردد یالله با وجود چنین نص قاطع در حرمت نزاع و جدال فضلاً عن الحرب و القتال چه افتراها میزنند ولی امیدواریم که دانایان و بینایان و سروران و اولیای امور مراجعت بنصوص الهیه

ص ۳۵۸

در کتاب اقدس و الواح تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات و کلمات نمایند تا حقیقت حال مثل آفتاب واضح و آشکار گردد . باری اقترائی نمانده است مگر این نفوس بر این حزب مظلوم زده اند و تیری نمانده مگر آن که بسینه ستمدیدگان

انداختند زو هریک از اینها بطمعی مرتکب چنین ظلم و ستمی گشتند البتّه سروران هوشمند ملتفت غرض و مرض این نفوس هستند که مرادشان آن است فتنه ای بر پا نمایند و این حزب حلیم و سلیم را مانند یزد در هر بلادی در چنگ خونخواران اندازند تا خون بیچارگان بریزند و اموال بتالان و تاراج برند و خانمان بسوزند و یتیمان اسیر و دستگیر کنند . هیات هیات زیرا الحمدلله اعلیحضرت شهریارى عدالت پرور است و جناب صدارت پناهی دادگستر و این دو شخص را خوب میشناسند که به چه فکر و هوسى زبان بافترا گشودند و اینگون بهتانها روا داشتند فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین . دولت روس چون در کشور خویش جمعی کثیر از این حزب مشاهده نمود و روز بروز در تزايد و تکاثر دید لذا خواست که بحقیقت مقاصد این حزب پی برد جمیع نوشته جات و الواح و کتب را از اطراف جمع کرد به قسمی که حقیقه انسان حیران میماند که چه طور این قسم توانست که جمع نماید و محفلی از نفوس متعدده که در لغات شرقیه نهایت مهارت را دارند تشکیل کرد و جمیع این الواح و کتب و رسائل را تحقیق و تدقیق نمودند و بحقیقت مسلک و مقاصد و نوایای این حزب و تعالیم الهیه و احکام پی بردند . بعد از این تحقیقات و تدقیقات چون بحقیقت حال دولت واقف گشت نهایت حکایت را در حقّ این حزب مظلوم در مملکت خود مجری داشت . حال این دو مفتری میخوانند مسئله ای را که دول تحقیق و تدقیق آن نموده و بحقیقت پی برده آنرا مشتبّه نمایند . سبحان الله این احکام بیان بنصّ قاطع کتاب اقدس منسوخ و همچنین بنصوص قاطعه تجلیات و بشارات و کلمات و اشراقات و طرازات با وجود این فرق میانه بهائی و بابی نگذاشته بهائی را کتاب شریعت کتاب اقدس است نه بیان و جمیع مکلف باحکام مندرجه در آن . مراجعت بکتاب اقدس شود و بکتاب عهد و الواحی که در اواخر ایام نازل حقیقت واضح و آشکار شود و همچنین مفتریاتی چند بر نفوس مقدسه ای که جان رایگان در سبیل رحمن داده اند زده اند و همچنین بعضی کلمات مفتریات

ص ۳۵۹

خود نگاشتند و نسبت برسائل الهیه داده اند فریبت لهم انفسهم عملهم ولكن حقیقت مکتوم نماند البتّه ظاهر و آشکار گردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم . باری چون اعتماد بر عون و عنایت حقّ و عدالت اعلیحضرت پادشاه و

مهارت و نصفت جناب صدر اعظم است که در امور مو شکافی میفرمایند لهذا ابداً بر خاطر خویش از این مفتریات غباری منشانید و باطاعت و خدمت دولت ابد مدّت پردازید و محزون و مکدرّ مشوید لابد اخلاق و نیات این حزب مظلوم ظاهر و آشکار گردد و همچنین مقاصد فاسدهء جفاکاران نیز مشهود و واضح گردد .
و علیکم التّحیّة و الثّناء . ع ع

مصراع منقول از کمال نجندی است که در یکی از غزلیّات خود چنین میفرماید :
پری به حسن و لطافت نداشت با همه حال
هر آنچه در رخ تست ای مه نجسته جمال
نگار سرو قد گلعدار پسته دهان
بت شکر لب بادام چشم مشکین خال
اگر چه ابروی خوبت به دلبری طاق است
بر آفتاب جمال تو هست جفت هلال
مرا امید وصال تو چون زیاد هواست
نشان کوی تو می پرسم از نسیم شمال
خیال وصل تو دی در تصوّرم بگذشت
زهی تصوّر باطل زهی خیال محال
دل از شوق لب ناله می کند چه عجب
فغان آتش سوزان بود ز آب زلال
رخت چو ماه تمام است کی بود نقصان
ز راه لطف اگر بنگرد بسوی کمال

دیوان کمال نجندی ، ص ۲۳۹

کمال الدین مسعود نجندی یکی از عرفا و شعرای مشهور ایران در قرن هشتم

ص ۳۶۰

هجری قمری است . او در نجند در ماوراء النهر چشم به جهان گشود و بعد از سفری که به خانه خدا نمود در تبریز رحل اقامت افکند و در همین شهر در حدود سال ۸۰۰هـ . ق. ۱۳۹۸/۰ م رخت به سرای دیگر کشید .

کمال نجندی در مراتب ادبی و عرفانی از مشاهیر عصر خود بوده و مریدان بسیار داشته است . شعر کمال از عذوبت و لطافت و دقت در مضامین سرشار است و غزلیّات دلکش او را می توان یکی از منابع عمده مطالعه عرفان و تصوّف اسلامی محسوب داشت . دیوان اشعار کمال نجندی که مشتمل بر شرح احوال او است به طبع رسیده و شرح زندگی و منابع عنده مطالعه حیاتش در تاریخ ادبیّات (ج ۳ ، بخش دوم ، ص ۱۱۳۱ - ۱۱۳۷) نیز مندرج است .
در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که به ظنّ قوی در حدود جمادی الاول سنه ۱۳۲۵ هـ . ق. / جون ۱۹۰۷ م به اعزاز جناب ملا علی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوند عزّ صدور یافته نکاتی مندرج است که ذیلاً به شرح آنها می پردازد :

اول - مقصود از شخصی که در عراق تألیف کتابی نموده حاجی حسین قلی جدید الاسلام است که ابتدا ارمنی بوده و بعد از قبول اسلام به جدید الاسلام ملقب و مشهور شده است . او صاحب کتاب منهاج الطالبین است که آن را در رد امر حضرت باب و شریعت جمال قدم به رشته تحریر در آورده و آثار جناب ابوالفضائل یعنی کتاب فرائد و کتاب درر البهیة را نیز به رغم خود رد و تخطئه کرده است . منهاج الطالبین در شعبان سال ۱۳۲۰ هـ . ق. ۱۹۰۳/۰ م در بمبئی در چهار صد صفحه انتشار یافته و در پایان کتاب تقریظ تعدادی از علمای اسلام که در نعت و ستایش آن مطالبی نوشته اند به طبع رسیده است . چند ماه پس از نشر این کتاب حجیم یعنی در آخر سنه ۱۳۲۰ هـ . ق. ۱۹۰۴/۰ م حاجی حسین قلی کتاب دیگری در معرفی و عرضه کتاب منهاج الطالبین تحت عنوان دلیل المنهاج در بمبئی طبع نمود . او در این کتاب فهرست مطالب منهاج الطالبین و اسامی علمائی که برآن تقریظ نوشته اند و سپس شرح حال و چگونگی مسلمان شدن خود را به تفصیل مرقوم داشته و فصلی را بهانتقاد از اشعار نعیم سدهی ورد امر مبراک اختصاص داده است . دلیل المنهاج در ۸۸ صفحه منتشر شده

ص ۳۶۱

است .
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد مصطفی بغدادی در باره کتاب حسین قلی جدید الاسلام چنین میفرمایند :
 یا حبیبی قد اخذت تحریرک الجدید و تلوته بفرح لیس علیه مزید ... ان احداً من علماء الشیعة فی العراق حسینقلی الف خزعلات من عند نفسه التی یضحک الثکلاء

دوم - مقصود از شخصی دیگر که در بولاق کتابی تألیف نموده میرزا محمد مهدی خان رئیس الحکامی تبریزی مشهور به زعیم الدوله است . او مولف کتاب مفتاح باب الابواب است که به زبان عربی تألیف شده و در قاهره در رجب سنه ۱۳۲۱ هـ . ق. / اکتبر ۱۹۰۳ م در ۴۴۰ صفحه به طبع رسیده است . این کتاب را شیخ حسن فرید گلیپایگانی به فارسی ترجمه نموده و در طهران و تبریز چند بار انتشار یافته است . در باره میرزا محمد مهدی خان زعیم الدوله و کتاب او حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا علی محمد در مصر چنین میفرمایند :
 ای ثابت بر پیمان دو نامه آن جناب وارد مضامین دلیل بر استقامت و تمکین

بود الیوم اهمّ امور استقامت و ثبوت است زیرا امتحان شدید است از جمله امتحانات حرکات و سکات و گفتار و رفتار میرزا مهدی خان است شما باید که در نهایت وقار و سکون حرکت نمائید و ابدا تعرضی باو ننمائید نه بگفتار و نه با رفتار و اگر چنانچه نفسی سئوالی نمود ابداً کلمه سوئی در حق او نگوئید جوابتان این باشد که از این مقوله کتب بسیار تالیف و نشر شده حدّ و پایانی ندارد لکن شعاع آفتاب حقیقت باین ابرها مستور نگردد لابد پرتوش ظاهر شود و حقیقت امور ظاهر گردد ما در حق چنین نفوس دعا میکنیم و اگر چنانچه ممکن باشد بقدر امکان رعایت و معاونت نیز مینمائیم زیرا مامور بآنیم بهر اغیار یاریم و بهر بیگانه آشنا این است تکلیف ما هر کس در افکار و اقوال آزاد است ما کاری بکار کسی نداریم و عاقبت این ابرهای تاریک متلاشی شود و شعاع حقیقت جلوه نماید والسلام . علی من اتبع الهدی . ابداً کلمه زهنی نسبت باو ذکر ننمائید و در قرآن میفرماید و اذا مرّوا باللغو مرّوا کرّاماً و بگوئید ما از مهدی خان

ص ۳۶۲

گله ای نداریم زیرا این کتاب در حق ما نیست در حق نفوسی است که منصف باین صفات هستند و در این افکار اوهامات باری از قرار تلغراف جناب حاجی مزاجشان رو باعتدال است و مکتوبی مرقوم نموده بودند در نهایت فصاحت و بلاغت و بخط بسیار خوشی سبب روح و ریحان شد جمیع یاران الهی را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید . و علیک التّحیّة و الثّناء . لوح دیگری نیز در باره محمد مهدی خان زعیم الدوله و کتاب او در دست است که در کتاب مائده آسمانی (ج ۹، ص ۱۱۴-۱۱۶) به طبع رسیده است .

ص ۳۶۳

زیر دریا خوشتر آید یا زیر
تیر او دلکش تر آید یا سپر
ن ک به ذیل: " موج دریا خوشتر ... "

ص ۳۶۴

زین مرذمان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستام آرزوست
 حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به تاریخ ۷ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۳ ه.ق. عرّ صدور یافته چنین میفرماید :
 نفسی لسجنک الفداء یا ایها المظلوم فی ارض الطّاو کلی لاستقامتکم الفداء یا من بکم اضطربت ارکان الشّرك و تزلزلت اراضی الکفر ... این الذّین ما زلّتهم قصص العالم و لا اوهام الامم و ما خوفتم سطوة الملوک و لا ظنین المملوک و این الذّین ما احزنهم النعاق و وفوا بالمیثاق این الذّین تریهم کالجبال الرّاسیات فی امرالله منزل الایات ، فی الحقیفه این شعر بسیار مناسب این ایام است ، زین مردمان سست عناصر دلم گرفت . سبحان الله بعضی نفوس مثل عصف ماکول و شبه ذرّات متطایرات در هوا مشاهده می شوند بعد از آن که زحکتها کشیده شد و به خیال خودشان خرق اوهمات کرده اند دیده می شود به اوهمات دیگر تشبّث نموده اند اغلط از اوّل . در مقامات ادّعا جمیع مراتب ایمان و ایقان و استقامت و نصرت و انقطاع و زهد و تقوی را مدّعیند مع آن که از ورقه یابسه بی ثبات تر مشاهده می شوند فی الحقیقه آن نفوس عبده هوی بوده و هستند ...
 حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی اکبر میلانی ابن حاجی احمد در تفلیس چنین میفرماید :

هوالله ای مشغول بخدمت امرالله صد هزار شکر باید نمود که آن خانمان بخدمت امر مؤید و آن دودمان باین فضل اعظم مخصّص این نیست مگر از خلوص آن متصاعد الی الله برکت آباء سبب موفقیّت ابناء میگردد کمر را بر خدمت امر محکم بند و در ثبوت و رسوخ ضعفاء بر عهد و پیمان بکوش چه که میثاق الهی امانت ربّانی است که جبال و ارض و سموات حمل آن نتوانستند چگونه سست عنصران حمل توانند انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها فحملها الانسان ،

ص ۳۶۵

زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستام آرزوست
 والبهاء و علیک . ع ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمد باقر خان شیرازی چنین میفرماید :

ای ثابت عهد و راسخ پیمان نامه شما در بهترین زمانی وارد ... باری از این گفتگوها بگذریم و به نفعات الله مانوس شویم به فرمایش مبارک پردازیم در رسائل سلوک این بیت را روایت فرمودند ،
 زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
 نجم باختر ، جلد ۱۰ ، شماره ۲ ، اپریل ۱۹۱۹ ، ص ۲۴-۲۵
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به ظن قوی به اعزاز جناب حاجی میرزا محرم در هندوستان عرّ صدور یافته چنین میفرمایند :

ربّی و رجائی و حرزی و ملاذی بعزتک قد مللت من مشاهده الآثار ...
 ای حاجی عزیز این سراج عبودیت جمال ایهی را تند باد حسد احاطه نموده قوه ایمان را اگر توانی زجاج سراج پیمان نما و آفتاب عهد را غمام نقض پرده گشته اگر توانی باد شدید شو و این ابر کثیف را پراکنده کن ،
 زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
 از تأخیر جواب شکایت فرموده بودید انصاف بده این قلم وحده باید بجمیع آفاق مخبره نماید و جمیع اثقال را حمل نماید ملاحظه کن اگر در سالی یک کلمه ای بنفسی مرقوم نماید نهایت محبتی را نموده است با وجود این آن عناب نه تنها البتّه یک کباب از خطوط این عبد دارید آیا محبتی اعظم از این میشود ع ع ...
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " مصر، جناب حاجی نیاز علیه بهاء الله " چنین میفرمایند :

ص ۳۶۶

هو الله یا من تمسک بذیل الکبریاء از شدت احزان و آلام قلم را حالت تحریر نه و لسن را قوت تقریر نیست .
 زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
 باری ای یار دیرین این طیر پر و بال شکسته در زیر صدهزار چنگ و منقار افتاده و این کبک کهسار الهی در چنگال ستمکاران متلا گشته تدابیر سرّیه را باید یاران ملتفت باشند تا در اساس مرکز میثاق وهنی وارد گردد و نفوس متزلزل نشوند
 والبهاج علیک و علی کلّ ثابت علی الميثاق . ع ع
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی قبل اکبر در طهران چنین میفرمایند :
 هو الایهی ای بنده دیرین جمال مبین روحی لاحبائه الفداء هر نفس نفیس

بملکوت تقدیس ذل بندد و هر شخص خسیس مقید و اسیر شئون رثیت گردد ،
 گهی اوج گیرد و گهی حسیض گهی ذات الشمال گهی ذات الیمین . انسان را بنیانی
 متین باید و عزمی چون بنیاد حدید . پس باید چشم بملکوت خداوند گشود و
 دیده از شئون خلق برست آتش سینا دید و تابش کوکب ملاء اعلی ، نظر بملکوت
 ابهی کرد نه حسیض ادنی شمع شب افروز شد و آتش جهانسوز نار الله الموقده
 گشت و شعله بر افنده زد بعبودیت جمال قدم قیام نمود و از هر هویتی احتراز کرد
 مشعله فنا بر افروخت و پرده هستی بسوخت . از ضعف نفوس محزون مشو و از
 سستی عهد اهل مهد دلخون مگرد ،
 زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا ورستم دستانم آرزوست

بذیل میثاق چنان متشبث شو که پشت شقاق بلرزد ز اشراق آفتاب را منور
 نماید و ولوله در سبع طباق افتد و زلزله در ارکان انشقاق تمکن یابد . این
 متزلزلان نوهوسند و غافل از پیش ز ذاهل از پس و جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
 سَدًّا و من خَلْفِهِمْ سَدًّا أَفَاغْشَيْنَا هُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ . والبهاء علیک
 و علی کلّ ثابت و قور ع ع ...
 حضرت عبدالبهاء بیت " زین مردمان .. " را در بعضی الواح دیگر نیز نقل

ص ۳۶۷

فرموده اند و آن الواح در ذیل " یک دست جام ... " مندرج گردیده است .
 بیت منقول در الواح مبارک فوق از غزل مشهور مولوی است و تمام آن غزل در
 ذیل " دی شیخ با چراغ ... " مندرج شده است .
 عبارت عربی مندرج در لوح علی اکبر میلانی فقره ای از آیه ۷۲ سوره
 احزاب (۳۳) است که خداوند میفرماید ما امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوه ها
 عرضه کردیم اما همه از تحمّل آن امتناع ورزیدند جز انسان که بار این امانت را
 به دوش کشید .
 عبارت عربی مندرج در آخر بوح جناب علی قبل اکبر نیز در آیه شماره ۹ در سوره
 یس (۳۶) قرآن است که کیفرماید :
 وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَا

هُم فَهْمٌ لَا يُبْصِرُونَ
مضمون آیه مبارکه آن که راه خیر و رستگاری را در پیش و پس آنان بستیم و چشم بصیرت آنان را نیز پوشاندیم و آنان صراط الهی را نمی بینند .

اتمام	کتاب	مآخذ	اشعار	در	آثار	بهائی
			جلد			سوم
		مآخذ	اشعار			فارسی

ج - ز
تالیف - دکتر وحید رافتی

! پایان کتاب